



آموزه‌های جاودانه



درسنامه سورة مبارکه احزاب

پژوهشکده تحقیقات اسلامی



بنیادگی و فقه در سپاه

آموزه‌های جاودانه درسنامه سوره مبارکه احزاب

-
- موضوع: تفسیر قرآن • تهیه‌کننده: پژوهشکده تحقیقات اسلامی
 - نویسنده: محمد شبذینی و محمود پاکیزه • ویراستار: قدرت‌الله فرقانی
 - ناظر نهایی: سید علیرضا ادیانی • صفحه‌آرا: حمزه زاهدی • ناشر:
 - معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه
 - چاپ: مرکز چاپ نمایندگی ولی فقیه در سپاه • نوبت چاپ: اول
 - تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۱ • شمارگان: ۱۳۰۰۰۰
-

فهرست

پیشگفتار.....	۵
سیمای کلی سوره احزاب.....	۸
درس اول: تقوی و پیامبر.....	۱۱
درس دوم: ولایت پیامبر.....	۱۸
درس سوم: عهد و پیمان الهی.....	۲۴
درس چهارم: نصرت و امداد الهی.....	۳۱
درس پنجم: محاصره نظامی و تحریم اقتصادی.....	۳۶
درس ششم: فتنه‌های منافقان.....	۴۲
درس هفتم: پیامبر اسوه حسنه.....	۵۵
درس هشتم: نشانه‌های مؤمنان صادق.....	۶۴
درس نهم: شکست جبهه کفر و استکبار.....	۷۳
درس دهم: خانواده پیامبر.....	۸۱
درس یازدهم: عصمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۹۲
درس دوازدهم: همسانی فضیلت‌های زن و مرد.....	۱۰۱
درس سیزدهم: ولایت محوری.....	۱۱۰
درس چهاردهم: تکلیف‌گرایی در تبلیغ دین.....	۱۱۹
درس پانزدهم: خاتمیت پیامبر.....	۱۲۶
درس شانزدهم: یاد خدا.....	۱۳۳
درس هفدهم: رهایی از تاریکی‌ها.....	۱۴۱
درس هیجدهم: خورشید هدایت.....	۱۴۷

۱۶۰.....	درس نوزدهم: همسران پیامبر
۱۷۲.....	درس بیستم: آداب معاشرت با رهبران الهی.....
۱۸۳.....	درس بیست و یکم: صلوات بر پیامبر
۱۸۹.....	درس بیست و دوم: پیامدهای آزار و اذیت رهبر اسلامی.....
۱۹۵.....	درس بیست و سوم: آزار مؤمنان گناه بزرگ
۱۹۹.....	درس بیست و چهارم: حجاب و عفاف
۲۰۴.....	درس بیست و پنجم: برخورد قاطع با دشمنان داخلی
۲۱۰.....	درس بیست و ششم: قیامت
۲۱۶.....	درس بیست و هفتم: فرجام شوم رهبران و پیروان کفر
۲۲۲.....	درس بیست و هشتم: عبرت از رفتار یهود
۲۲۷.....	درس بیست و نهم: قول سدید.....
۲۳۴.....	درس سی ام: امانت الهی
۲۴۴.....	جنگ احزاب (خندق) (برای مطالعه).....
۲۶۲.....	کتابنامه.....

پیشگفتار

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (ص: ۲۹)
[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در [بارها]
آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

قال رسول الله ﷺ: فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ
بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَمَاحِلٌ مُصَدِّقٌ وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ
وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ...^۱
«هرگاه فتنه‌ها (کارها) چون شب ظلمانی برایتان مشتبه و تاریک گردید،
به قرآن مراجعه نمایید، چون او شفیع است که شفاعتش پذیرفته و شاهی
است که تصدیق شده است. هر کس او را رهبر خویش گرداند، وی را به بهشت
رهنمون می‌سازد و هر کس که بدان پشت پازند، به جهنم سوقش می‌دهد.
قرآن روشن‌ترین راهنما به سوی بهترین راههاست. هر کس که براساس
قرآن سخن گفت، مردم وی را تصدیق می‌کنند و توفیق می‌یابد و هر کسی
که براساس قرآن قضاوت و حکومت کرد، براساس عدل حکومت نمود
و هر کس که آن را گرفت (و بدان عمل کرد) پاداش، نصیبش می‌گردد.»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹؛ آیین بندگی و نیایش، ص ۴۸۷.

امام خامنه‌ای می‌فرماید: «امروز فرصتی تاریخی و استثنایی است؛ برای اینکه قرآن در هدایت فکر و عمل انسانها، قدرت و چیرگی خود را نشان دهد. اما این متوقف است بر اینکه ما خود، به چشمه جوشان معارف و هدایت قرآن دست یابیم، قرآن را بفهمیم، در آن تدبیر کنیم، آن را محور بحث و فحص سازیم و در اعماق آن غور کنیم. واقعیت تلخ این است که قرآن هنوز در جامعه ما، یک امر عمومی نشده است. همه به قرآن عشق می‌ورزند و احترام می‌کنند، اما عده کمی همواره آن را تلاوت و عده کمتری در آن تدبیر می‌کنند.»^۱

در شرایط کنونی استکبار جهانی با همه یاران پنهان و آشکار خویش به مبارزه با انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی برخاسته و انواع تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را با توجه به سلطه بر نهادهای بین‌المللی علیه ملت ایران که پرچمدار این بیداری است اعمال کرده است و اوضاع جهانی بی‌شباهت به اوضاع احزاب در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست. در این وضعیت همانطور که حدیث بالا دستور می‌دهد مراجعه به قرآن کریم سبب می‌شود که ایمان‌ها تقویت، و ایستادگی در مقابل کفر و استکبار جهانی بیش‌تر شود و در پرتو این مقاومت، نصر و ظفر الهی هم نازل گردد.

بر این اساس، «معاونت تربیت و آموزش عقیدتی» در تداوم طرح «نور مبین» در سپاه و جهت آشنایی کارکنان با معارف بلند قرآنی تفسیر سوره احزاب را که بیانگر شرایط سخت سیاسی و اقتصادی عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله است در دستور کار خود قرار داده تا کارکنان با شناخت عصر پیامبر، از جمله تحریم‌ها و نقشه‌های منافقان، بر قدرت تحلیل مسایل روز جهانی تسلط بیش‌تری یابند. از این رو، تدوین کتاب حاضر بر اساس نیاز کارکنان و متناسب با شرایط سازمانی سپاه صورت پذیرفته و جهت تدریس در طول یک سال از ماه شوال

۱. پیام مقام معظم رهبری به دانش‌آموزان قرآنی، ۱۳۶۸/۷/۲۰.

۱۳۹۱ تا رمضان المبارک سال ۱۳۹۲ و طی ۳۰ جلسه پیش‌بینی شده است. شایسته است که مربیان محترم با استفاده از خلاقیت و ابتکار فردی و ضمن رعایت عناوین کلی دروس، مطالب هر درس را به شکل جذاب ارائه نمایند. در ضمن در پایان کتاب، کلیات جنگ احزاب برای مطالعه ارائه شده است.

تنظیم مطالب هر درس، معمولاً به شکل زیر می‌باشد:

(الف) متن آیه مبارک و ترجمه آن

(ب) شأن نزول

(ج) تفسیر

(د) پیام‌ها

(هـ) واژگان مهم

(و) یادآوری قواعد مهم

(ز) تمرین

در تبیین معارف و مفاهیم این سوره، بیش‌تر از منابع ذیل استفاده شده است:

* ترجمه تفسیر المیزان، علامه سید محمد حسین طباطبائی

* تفسیر نمونه، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی

* ترجمه تفسیر مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی

* تفسیر نور، حجة الاسلام محسن قرائتی

* تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرسی، ترجمه احمد آرام

* فرهنگ لغت معجم الوسیط

* اعراب قرآن بهجت عبدالواحد صالح

* موسوعه النحو والصرف والاعراب

* آموزش ترجمه و درک مفاهیم قرآن کریم (طرح نور مبین ۲)،

عبدالحسین برهانیان.

سیمای کلی سوره احزاب

این سوره در مدینه نازل شده و هفتاد و سه آیه دارد. هفده آیه از این سوره دربارهٔ جنگ احزاب است و چون در آیات ۲۰ و ۲۲ این سوره، سه بار کلمهٔ احزاب به کار رفته، این سوره، «احزاب» نام گرفته است.

عناوین کلی این سوره عبارتند از:

۱. سرآغاز سوره، پیامبر اسلام ﷺ را به اطاعت خداوند و عدم پیروی از کافران و پیشنهاد های منافقان دعوت می کند و به او اطمینان می دهد که در برابر کارشکنی های آنها از وی حمایت خواهد کرد.
۲. به پاره ای از خرافات زمان جاهلیت مانند مساله «ظهار» که آن را وسیله طلاق و جدایی زن و مرد از همدیگر می دانستند و نیز مساله پسر خواندگی اشاره کرده و قلم بطلان بر آنها می کشد و پیوندهای خویشاوندی را در پیوندهای واقعی و طبیعی منحصر می سازد.
۳. مهم ترین بخش این سوره مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان دهنده آن و پیروزی اعجاز آمیز رزمندگان اسلام بر کفار، و کارشکنی ها،

پیمان شکنی ها و بهانه جوئی های گوناگون منافقان می باشد، و در این زمینه دستورهای جامع و جالبی ارائه می نماید.

۴. در خلال سوره احزاب صفات رهبری را بیان می دارد و به مسلمانان یادآور می شود که چگونه باید در ساعات و روزهای سخت از رهبر اسلامی (رسول خدا ﷺ) پیروی نمایند و به مجرد مشاهده رنج ها و بلاها — هر چند شدید باشد — در عزمشان سستی پدید نیاید و چگونه باید رسول الله ﷺ را همواره الگوی خود قرار دهند.

۵. همسران پیامبر ﷺ باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند، و در این زمینه دستورات مهمی به آنها می دهد.

۶. به داستان «زینب» دختر «جحش» که روزی همسر «زید» پسر خوانده پیغمبر ﷺ بود و از او جدا شد و به فرمان خدا با پیامبر ﷺ ازدواج کرد اشاره کرده و در این باره پاسخ کافی به بهانه جویان و منافقان می دهد.

۷. در این سوره می خوانیم که بزرگ ترین رابطه میان امت و رسول، همان رسالت است و «محمد» ﷺ پدر هیچ یک از مردان ایشان نیست، بلکه او پیامبر و خاتم پیامبران است.

۸. این سوره یادآور می شود برای اینکه مردم به رسول خدا ﷺ تقرب جویند باید به خدا تقرب یابند؛ خدا را فراوان یاد کنند و او را صبح و شام تسبیح گویند. اوست که با فرشتگانش بر آنان درود می فرستد تا آنان را از تاریکی به روشنی ببرد.

۹. همچنین به ذکر صفات والای رسول خدا ﷺ می پردازد که او شاهد و مبشر و نذیر است و کسی است که به اذن خدا به سوی او دعوت می کند و اوست چراغ روشن. و هر کس به خدا و به رسولش ایمان بیاورد فضل و نعمت بسیار به دست خواهد آورد.

۱۰. آیاتی از این سوره از مساله حجاب سخن می‌گویند که با بخش‌های گذشته نیز رابطه نزدیک دارد و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می‌کند.
۱۱. بخش دیگر این سوره به مساله مهم «معاد» اشاره دارد و راه نجات در آن عرصه عظیم را بیان می‌دارد.
۱۲. و در پایان مساله امانت‌داری انسان یعنی مساله تعهد و تکلیف و مسئولیت او را شرح می‌دهد.

درس اول:

تقوى و پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
وَكِيلًا * مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ
أَلَىٰ تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ
بِأَفْوَهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ
أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ
وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَا كُنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. (۱-۵)

ای پیامبر، از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر، که خدا
همواره دانای حکیم است. و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی
می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است. و بر خدا
اعتماد کن، همین بس که خدا نگهبان [تو] است. خدا در درون هیچ مردی
دو قلب نهاده است، و آن همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید
مادران شما نگردانیده، و پسر خواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار
نداده است. این، گفتار شما به زبان شماست، و [لی] خدا حقیقت را

می‌گوید، و او [ست که] به راه راست هدایت می‌کند. آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی و موالی شما، و در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید بر شما گناهی نیست، ولی در آنچه دل‌هایتان عمده داشته است [مستولید] و خداست که همواره آمرزنده مهربان است.

شان نزول

این آیات در باره ابی سفیان بن حرب، عکرمه بن ابی جهل و ابی الاعور سلمی نازل شده که وقتی جنگ احد تمام شد، از رسول خدا ﷺ امان گرفتند و سپس به مدینه آمده بر عبدالله بن ابی وارد شدند و آن‌گاه به وسیله میزبان خود از رسول خدا ﷺ رخصت خواستند تا با آن جناب گفت‌وگو کنند. بعد از کسب اجازه به اتفاق میزبان و عبدالله بن سعید بن ابی سرح و طعمه بن أبیرق، به خدمت آن جناب رفتند و گفتند ای محمد! تو دست از خدایان ما بردار، و «لات» و «عزی» و «منات» را ناسزما مگو، و چون ما معتقد باش که این خدایان کسی را که آنها را بپرستند شفاعت می‌کنند تا ما نیز دست از پروردگار تو برداریم. رسول خدا ﷺ از این سخن سخت ناراحت شد و دستور داد تا آنها را از مدینه بیرون‌شان کنند. آن‌گاه آیه «وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ» در این باره نازل شد، که مراد از کافرین کفار اهل مکه، یعنی ابوسفیان، ابو اعور سلمی و عکرمه و مراد از «وَالْمُنَافِقِينَ» ابن ابی، ابن سعید و طعمه می‌باشند.^۱

توصیه پیامبر به تقوا:

رهبر اسلامی بیش از هر چیز به تقوا نیازمند است تا در برابر فشارها به زانو در نیاید. در این سوره سخن از جنگ است و جنگ آشکارترین و مهم‌ترین

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۸۷.

مسأله‌ای است که رهبری طی آن در معرض فشارهای منافقان و کافران و حتی برخی مسلمانان قرار می‌گیرد و برای آنکه از آسیب این فشارها مصون بماند باید تقوا و توکل به خدا داشته باشد.

رهبری دینی پیرو فرمان خداست و رسالت او در همه حال بر آن مسیر است. گاه فشاری که رهبری از عوامل داخلی جامعه اعم از عوام یا خواص می‌بیند، بسی شدیدتر و سخت‌تر از فشار خارجی است، زیرا فروریختن جبهه داخلی که رهبری بر آن تکیه می‌کند از هر چیز دیگر خطرناک‌تر است. هنگامی که قرآن کریم از ضرورت شورا یاد می‌کند و رهبری دینی را به آن فرمان می‌دهد و می‌فرماید: «و با آنان در کار مشورت کن و چون عزم کاری کردی بر خدا توکل نمای» از یک نکته نباید غافل شد که رهبری عزم می‌کند و مقرر می‌دارد ولی نه بر وفق هواهای دیگران بلکه بر وفق هدایت و وحی خدای تعالی.

سپس در ادامه آیات دوگانگی شخصیت را نفی می‌کند و می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ؛ خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است.» پس هر کس در برابر دو راه کفر و ایمان قرار بگیرد یا باید رهنمودهای کافران و منافقان را گردن نهد و یا از رسالت پروردگارش پیروی کند؛ اما التقاط یعنی هم از این و هم از آن پیروی کردن، در منطق اسلام مردود است. پس همچنان که قلب انسان یکی است و عواطف او هم یکی است باید اجزای زندگی اش نیز با هم منسجم باشند.^۱

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ؛ یعنی کسی دوست بدارد با این قلب قومی را و نیز دوست بدارد با همین قلب دشمنان آنها را، این غیر ممکن است.^۲

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۲. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

و امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: چون دل مخصوص خداست بر در دل نشسته غیر او را در دلم راه ندادم.

و در ادامه می‌فرماید: لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ إِلَّا اللَّهُ عزوجل يقول: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ؛ دوستی ما با دوستی دشمنان ما در درون کسی جمع نمی‌شود، (چراکه) خداوند می‌فرماید: «خدا در درون آدمی دو قلب قرار نداده است».

امام سجاد علیه السلام در دعای شریف ابو حمزه ثمالی به درگاه الهی عرض می‌کند:
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ خَشْيَةً مِنْكَ وَ تَصَدِّقًا بِكَائِبِكَ وَ إِيْمَانًا بِكَ وَ خَوْفًا مِنْكَ وَ شَوْقًا إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱
 بار خدایا من از تو می‌خواهم که پر نمایی دلم را از حبّ خودت و نیز سرشار از خشیت و ترس از خودت و آن را مملو نمایی از تصدیق بقرآنت و نیز پر سازی از ایمان بخودت و لرزش و ترس از خودت و اشتیاق بدرگاهت ای صاحب جلالت و بزرگواری.

بنابراین از این آیه استفاده می‌شود که دوستی پیامبر اسلام و خاندانش با دوستی دشمنان و ستمکاران به آنها جمع نمی‌شود. یعنی محبت علی علیه السلام و محبت غاصبین و ظالمین بر آن بزرگوار و خاندان مظلوم او در یک دل جمع نخواهد شد.^۲
 مرحوم مجلسی در این باره می‌فرماید:

«خدا در اندرون هیچ کس دو دل قرار نداده» و چون دنیا و آخرت دو مطلوب مخالف و متناقض یکدیگرند، محبت آن دو در یک دل جمع نشود، از این رو کسی که محبت دنیا در دلش جایگزین شده و آخرت را فراموش کرده است، همیشه فکر و خیال و اعضاء و جوارحش متوجه دنیا است و هر عملی که

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۸؛ الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص ۱۴۶.

۲. مفاتیح الجنان دعای شریف ابو حمزه ثمالی.

۳. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۱۲.

انجام می‌دهد نتیجه غائی و مقصود حقیقیش دنیاست، اگرچه به دروغ دم از خدا و آخرت زند از این رو در عبادات و طاعاتش هم اعمالی را انتخاب می‌کند که بدانها وعده بسیاری مال داده شده و به طاعتی که موجب تقرب و محبت خداست اعتنائی ندارد. و نیز کسی که حب جاه و شهرت بر دلش مستولی گشته، در همه اعمال و رفتارش از آن منظور و هدف پیروی می‌کند، و همچنین است اغراض دنیوی دیگر که عمل بنده خالص نگردد تا زمانی که تمام این اغراض فاسد که موجب دوری از حق تعالی است از دل بیرون رود.^۱

امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه یادشده می‌فرماید:

اما محبت ما دوستی را خالص می‌کند چنانچه طلابوسيله آتش خالص می‌شود که دیگر کدورتی در آن نیست، پس هر که مایل است محبت ما را آزمایش نماید به قلب خود مراجعه کند اگر در قلب خود با محبت ما، محبت دشمنان ما را نیز یافت از ما نیست و مانیز از او نیستیم. خدا با آنها دشمن است و جبرئیل و میکائیل و خداوند دشمن کافران هستند.^۲

پیام‌ها:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، به موعظه‌های الهی نیازمند است. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ»
۲. دستور به پیامبر، در حقیقت دستور به پیروان هم است، چراکه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» نمایانگر شأن تبلیغی پیامبر است.
۳. «اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» (اجرای معروف با ترک منکر همراه باشد اول، اطاعت از خدا، و سپس دوری از کافران و منافقان).
۴. کفار و منافقان در نظر دارند به هر شکل ممکن نظر رهبران دینی را به سوی خود جلب کنند. «لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»

۱. بحار الانوار، ترجمه ج ۶۷ و ۶۸، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، ج ۵، ص ۴۲.

۵. زمانی می‌توان با انحراف‌ها و پیشنهادهای سازشکارانه مبارزه کرد که ایمان و تقوا قوی باشد. «اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعْ»
۶. کافران و منافقان در یک خط هستند. «الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»
۷. دستورات خداوند به رعایت تقوا و ترک اطاعت از کفار و منافقان، بر اساس علم و حکمت اوست که لزوم اجرای آن دستورات را موجه می‌کند. «عَلِيماً حَكِيماً»
۸. و در پایان پیروی نکردن از کافران و منافقان و پیروی از وحی، مشکلاتی دارد که راه برون‌رفت از آنها، توکل بر خدا است. «لَا تُطِعْ... وَاتَّبِعْ... وَتَوَكَّلْ»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
اتَّقِ اللَّهَ «وقی»	از خدا پروا دار	فعل امر
حکیم	کسی که قول و فعلش عین حق و صلاح است	اسم (صفت مشبیه)
اتَّبِعْ	پیروی کن	فعل امر
يُوحَى	وحی می‌شود	فعل مضارع
تَوَكَّلْ	توکل کن	فعل امر
كَفَى بِاللَّهِ	بس است خدا، کافی است «باء زایده است و معنی نمی‌شود»	فعل ماضی - جار و مجرور
لَا تُطِعْ «طوع»	اطاعت نکن	فعل نهی

یادآوری قواعد مهم:

ضمایر منفصل

در درسهای تفسیر دوره‌های گذشته اشاره شد که کلمات عربی بر سه دسته تقسیم می‌شود: اسم، فعل و حرف.

اسم به اسم ظاهر و ضمیر تقسیم می شود و ضمیر آن است که جانشین اسم ظاهر شده و از تکرار آن جلوگیری می کند.

ضمایر بر دو قسم است: منفصل و متصل

ضمیر منفصل (جدا): ضمیری است که متصل به کلمه دیگری نیست.
ضمیر متصل (پیوسته): ضمیری است که متصل به کلمه دیگر (اسم، فعل، حرف) است.

ضمائر منفصل (جدا) عبارتند از:

هُوَ: او (مرد)	هِيَ: او (زن)	
هُمَا: آن دو (مردان)	هُمَا: آن دو (زنان)	غایب
هُمْ: آنان (مردان)	هُنَّ: آنان (زنان)	
أَنْتَ: تو (مرد)	أَنْتِ: تو (زن)	
أَنْتُمَا: شما (دو مرد)	أَنْتُمَا: شما (دو زن)	مخاطب
أَنْتُمْ: شما (مردان)	أَنْتُنَّ: شما (زنان)	
أَنَا: من	نَحْنُ: ما	متکلم (گوینده)

ضمیرهای منفصل در فارسی عبارتند از: من، تو، او، ما، شما، ایشان.

تمرین

در آیات کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱) وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ... (۴)» انواع ضمیر را مشخص نمایید.

درس دوم:

ولایت پیامبر

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا. (٦)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و همسران او (در حرمت نکاح
مانند) مادران مؤمنان محسوب می‌شوند، و در کتاب خداوند، خویشاوندان
(نسبی) بعضی نسبت به بعضی از مؤمنان و مهاجران (که قبلاً بر اساس
ایمان و هجرت ارث می‌بردند، در ارث بردن) اولویت دارند، مگر آنکه
بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را در
قال وصیت به آنان بدهید). این (حکم) در کتاب (الهی) نوشته شده است.

قرآن در این آیه موضوع حساس و با اهمیتی را مطرح می‌سازد که محور ابعاد
متعدد زندگی جامعه مسلمان است و آن، اینکه قانون الهی اقتضا می‌کند که
رهبری دینی بر هر چیز مقدم باشد خانواده در مرتبه دوم است و چون قرار
رهبری با قرار خانواده معارض گردد، پیروی از رهبری الهی مقدم است؛ زیرا او
نسبت به همه افراد جامعه بلکه از خود انسان هم به خودش اولویت بیش‌تری
دارد. در تفسیر مجمع البیان آمده است که پیامبر چون آهنگ غزوه تبوک کرد

مردم را فرمان داد که برای جنگ بیرون آیند. بعضی گفتند که باید از پدر و مادر خود اجازه بگیریم، پس این آیه نازل شد.^۱

معنای اولویت:

«الَّذِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» «انفس مؤمنین»، یعنی خود مؤمنین، و بنابراین، معنای «أولی بودن رسول خدا ﷺ به مؤمنین از خود مؤمنین» این است که آن جناب نسبت به مؤمنین از خود آنان، اختیاردارتر و دارای اولویت بیشتری است و معنای اولویت آن است که فرد مسلمان هر جا امر را بین حفظ منافع رسول خدا ﷺ و حفظ منافع خودش دائر ببیند، باید منافع رسول خدا ﷺ را مقدم بدارد. بنابراین معنای آیه این می شود که مؤمن هر حق و منفعتی که برای خود قائل است، مانند حفظ جان خویش، رسول خدا ﷺ را مقدم بر اوست، یعنی هر جا که امر دائر شد بین حفظ جان رسول خدا ﷺ یا جان خودش، یا بین دوست داشتن رسول خدا ﷺ یا دوست داشتن خودش، باید جانب رسول خدا ﷺ را بر جانب خود ترجیح دهد. در نتیجه، اگر جان رسول خدا ﷺ در خطر باشد، یک فرد مسلمان موظف است با جان خود سپر بالای آن جناب شود و خود را فدای آن حضرت نماید.

همچنین در تمامی امور دنیا و دین، رسول خدا ﷺ اولی و اختیاردارتر است، و این مقتضای اطلاق در جمله «الَّذِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» هست. به عبارت دیگر قرآن در این آیه اولویت پیامبر و رهبر اسلامی را نسبت به مسلمانان بطور مطلق ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» ﷺ و رهبر اسلامی از خود او نیز اولویت بیش تری دارد.

۱. تفسیر هدايت، ج ۱۰، ص ۲۱۶.

گرچه بعضی از مفسران، اولویت را به مساله «تدبیر امور اجتماعی» و یا «اولویت در مساله قضاوت» و یا «اطاعت فرمان» تفسیر کرده‌اند اما هیچ دلیلی بر انحصار اولویت در یکی از این امور سه‌گانه وجود ندارد و اگر در برخی از روایات اسلامی، اولویت به مساله «حکومت» (سیاست) تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه‌های این اولویت است. بنابراین، باید گفت: پیامبر اسلام ﷺ و رهبر اسلامی، هم در مسائل اجتماعی مانند مسائل مربوط به حکومت، قضاوت و دعوت، و هم مسائل فردی و خصوصی از هر انسانی نسبت به خودش اولی است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد.^۱

دلیل این موضوع نیز آن است که پیامبر ﷺ معصوم است و فرستاده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد. او هرگز تابع هوی و هوس نیست و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه برنامه او به هنگام تضاد منافع، همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

افزون بر این، انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. از این رو در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود:

«لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به؟» هیچ‌یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده‌ام باشد!

و در سخنی دیگر فرمود:

«والذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین؟» قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، هیچ‌یک از

۱. ر.ک. به تفسیر آیه «علی الثلاثة الذین خلفوا عن رسول الله...» (۱۱۸ توبه).

۲. تفسیر فی ظلال القرآن، ذیل آیه مورد بحث.

۳. همان.

شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که من نزد او محبوب‌تر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم».

و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الآخرة؛

«هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش

اولی هستم.»^۲

پیامبر اکرم ﷺ در روز غدیر خم که به فرمان خداوند، حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب فرمود، قبل از معرفی و نصب آن حضرت، جمله «ألست اولی بکم من انفسکم» را بیان فرمود و از آنان اقرار گرفت که آیا من از شما حتی نسبت به خودتان اولویت ندارم؟! همه گفتند: بله. آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: «من کنت مولا فهذا علی مولا».^۳

از بریده نقل شده که گفت: من با علی علیه السلام در جنگ یمن شرکت داشتم و از او جفایی دیدم،^۴ پس همین که به مدینه برگشته، شرفیاب محضر رسول خدا ﷺ شدم و نزد آن جناب از علی بدگویی کردم و عیب گرفتم، دیدم که رنگ آن جناب دگرگون شد و فرمود: ای بریده مگر من اولی به مؤمنین از خود آنان نیستم؟ عرض کردم: بله یا رسول الله ﷺ، فرمود: پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.^۵

از عبد الله بن جعفر نیز نقل شده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من به مؤمنین اولی هستم از خود آنان، هر کس من اولایم به او از

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۴۵؛ مسند أحمد، الجزء ۲، ص ۳۳۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۲۰۴.

۴. خیال می‌کرد علی علیه السلام بر خورده خوبی با ایشان نداشته است.

۵. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲.

خود او، تو اولی هستی به او از خودش، و این سخن را خطاب به علی که در خانه در مقابل حضرت بود فرمود.^۱

پیام‌ها:

۱. پیامبر، بر تمام مؤمنان ولایت کامل دارد و ولایت آن حضرت بر مردم، از ولایت خودشان بر خودشان برتر است. «الَّتَبِيُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ» (در جامعه اسلامی، باید دین سالاری باشد).
۲. لازمه ایمان به خداوند، پذیرش ولایت رسول خداست. «الَّتَبِيُّ أُولَى»
۳. احترام همسران پیامبر لازم است. «أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»
۵. ثبت و ضبط امور، کاری الهی است. «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ	سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان	صفت مشبّهه - جار و مجرور - جار و مجرور
ازواج	همسران	جمع (زوج)
امّهات	مادران	جمع (ام)
أُولُوا الْأَرْحَامِ	صاحبان رحم‌ها، خویشاوندان	مضاف و مضاف الیه
تَفْعَلُوا... مَعْرُوفًا	نیکی و احسان کنید	فعل مضارع - مصدر
مسطور (سطر)	نوشته شده، مکتوب	مفعول

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۴۱، ش ۲۶، به نقل از احتجاج. و ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲۳.

یادآوری قواعد مهم:

ضمایر متصل

همانطور که از اسم این ضمایر آشکار است، هیچ گاه جداگانه استعمال نمی شوند. ضمایر متصل (پیوسته) در فارسی عبارتند از: آم، آت، آش، مان، تان، شان (کتابم، کتابت، کتابش، کتابمان، کتابتان، کتابشان)

ضمائر منفصل مفعولی (منصوب):^۱ این گونه ضمایر با اضافه شدن «ایا» به

ضمایر متصل درست می شوند: ایا+ه = ایاه (اورا).

ایاه، ایاهما، ایاهم، ایاهما، ایاهن، ایاک، ایاکما، ایاکم، ایاک، ایاکما، ایاکن، ایای، ایاینا.

در قرآن کریم تنها ضمایر منفصل مفعولی زیر بکار رفته اند:

ایاه: اورا - ۸ بار	ایاک: ترا - ۲ بار
ایاکم: شما را - ۶ بار	ایاهم: ایشان را - ۱ بار
ایای: مرا - ۵ بار	ایاینا: ما را - ۲ بار

تمرین:

در آیه کریمه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» انواع ضمیر متصل و منفصل را مشخص نمایید؟

۱. منصوب بودن یعنی علامت نصب َ الف و ... را داشته باشد. دلیل منصوب بودن این است که مفعول اعراب نصب را می گیرد. توضیح بیشتر در این رابطه در درسهای بعد خواهد آمد.

درس سوم:

عهد و پیمان الهی

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى
وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا * لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ
صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۷-۸)

(و به یاد آور) هنگامی که ما از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین)
از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی فرزند مریم، و از همه آنان
پیمانی استوار گرفتیم (که در ادای مسئولیت و دعوت کوتاهی نکنند).
خداوند از پیامبران پیمان محکم گرفت (تا راستگویان را از صداقتشان
در ایمان و عمل صالح، بازخواست کند و برای کافران عذابی دردناک
آماده کرده است).

پیمان الهی کدام است؟

۱. آیه مورد بحث هر چند بیان نکرده که آن عهد و میثاقی که از انبیاء گرفته شده
چیست، و تنها اشاره دارد که عهد مزبور مربوط به مقام نبوت است، به قرینه
آیه دیگر در سوره آل عمران، آن میثاق عبارت است از وحدت کلمه در
دین و اختلاف نکردن در آن، همچنان که آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ» و آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» نیز بدان اشاره نموده است.

۲. در آیه مورد بحث «نبیین» را به لفظ عام آورده تا شامل همه پیامبران شود و سپس از بین آنان پنج نفر را نام برده و فرموده از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پیمان گرفتیم. نام بردن از این پنج پیامبر تنها به منظور تعظیم و احترام ایشان بوده، چون اینان اولوا العزم و صاحب شریعت و دارای کتاب بوده اند، و اگر پیامبر اکرم ﷺ را بر آنان مقدم داشته با اینکه آن جناب از لحاظ عصر، آخرین ایشان بوده، برای آن است که آن حضرت برتری و شرافت و تقدم بر همه آنان دارد.

جمله «وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» تاکید بر میثاق مذکور است و می خواهد بفرماید: پیمان مزبور بسیار غلیظ و محکم بوده است.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هنگامی که خدا اراده کرد که بشر را بیافریند آنان را در مقابل خود پراکنده ساخت و از آنان پرسید: خدای شما کیست! اولین کسی که به سخن آمد و پاسخ لبیک داد رسول الله ﷺ بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او یعنی امامان - علیهم السلام - اینان گفتند: تو پروردگار ما هستی. خدا آنان را حاملان علم و دین قرار داد. سپس به فرشتگان گفت: اینان حاملان دین و علم من هستند و امینان من بر خلق و اینان سؤال شوندگان هستند.^۲

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۱۷.

۲. تفسیر هدايت، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

صادقین کیانند؟

۱. لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً

لام در «لیسئل» لام تعلیل، و یا لام غایت است، و در هر حال متعلق به محذوفی است که جمله «وَإِذْ أَخَذْنَا» بر آن دلالت دارد و جمله «وَأَعَدَّ» بر همان محذوف عطف شده است. در حقیقت معنای کلام این است که خداوند اگر این کار را کرد و از انبیاء پیمان گرفت، برای این است که زمینه فراهم شود، تا از راستگویان از راستیشان بپرسد، و برای کفار عذابی دردناک آماده کند.

۲. قرآن به جای اینکه بفرماید: و برای کفار عذابی دردناک آماده کند، فرموده: و عذابی دردناک برای کفار آماده کرده، و این بدان علت است که کسی نپندارد که عذاب کفار علت غایی گرفتن پیمان است، بلکه جهنمی شدن آنان، و نقصشان از ناحیه خودشان است، و این خود آنان بوده‌اند که خلف پیمان کرده‌اند.

۳. معنای سؤال از صدق صادقان این است که صدق باطنی خود را اظهار کنند و در مرحله گفتار و کردار آن را نمایش دهند و در دنیا عمل صالح انجام دهند (چون عمل صالح مساوی است با تطابق گفتار و کردار با صدق باطنی). به عبارت دیگر این معناراً دارد که خداوند تکلیف‌های دینی را طوری متوجه ایشان سازد که با مقتضای عهد و پیمان سازگار و منطبق باشد، تا در نتیجه آن، صدقی که در دل‌هایشان نهفته است، در گفتار و کردارشان ظهور و جلوه کند.

و البته معلوم است که جای این ظهور دنیا است، نه آخرت، و نیز معلوم می‌شود که اخذ پیمان در دنیا نبوده، بلکه قبل از دنیا بوده، همچنان که

آیات «ذر» نیز بر آن دلالت دارد و می فهماند که خدای تعالی قبل از آنکه انسانها را به عالم دنیا بیاورد، پیمانهایی از ایشان گرفت، از آن جمله می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف: ۱۷۲)

۴. به نظر می رسد، که منظور از صادقین مؤمنان و مجاهدانی هستند که راستی ادعای خود را در عمل اثبات کرده اند، و به تعبیر دیگر از میدان آزمایش و امتحان الهی سرفراز به در آمده اند. شاهد این سخن اینکه:

الف - «صادقین» در اینجا در مقابل «کافرین» قرار گرفته و از قرینه مقابله، این معنی به خوبی استفاده می شود.

ب - در آیه ۲۳ همین سوره (احزاب) آمده است: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ: «گروهی از مؤمنان کسانی اند که در عهد و پیمانی که با خدا بسته اند صادقند و بر سر پیمان خود ایستادند» و بلافاصله در آیه بعدش می فرماید: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»: هدف این است که صادقین را در برابر صدقشان پاداش دهد، و منافقین را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا توبه آنها را بپذیرد.

ج - در آیه ۱۵ سوره حجرات و ۸ سوره حشر «صادقین» به خوبی معرفی شده اند. در حجرات چنین می خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ: «مؤمنان واقعی کسانی اند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و با مال و جان در راه خدا جهاد کرده اند، اینها صادقین هستند.»

و در سوره حشر می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ

الصَّادِقُونَ»؛ غنائمی که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد متعلق به فقرای مهاجرین است؛ همانها که از خانه‌ها و اموالشان بیرون رانده شدند، در حالی که خواستار فضل پروردگار و رضای او بودند، همانها که خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها صادقین هستند.»

بنابراین، «صادقین» کسانی‌اند که در میدان حمایت از آئین خدا و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات و بذل جان و مال، صداقت و راستگویی خود را به ثبوت رسانده‌اند.

۵. در این آیه به جای آنکه در مقابل کافرین، واژه مؤمنان قرار گیرد، واژه صادقین آمده است و این می‌فهماند که لازمه تفکیک ناپذیر ایمان، صداقت است.^۱

پیام‌ها:

۱. برای آماده‌سازی روحی و تربیتی، آشنایی با تاریخ و سنت‌های الهی لازم است. (اگر ما از تو میثاق می‌گیریم، سنت و برنامه ما این است که از همه پیامبران پیمان گرفته‌ایم.) «أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ»

۲. اگر پیامبر اولویت بر مردم دارد، مسئولیت و پیمان سختی نیز بر عهده اوست. «أَخَذْنَا... مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ». بنابراین، هر کس مقام برتری دارد، وظیفه‌اش نیز سخت‌تر است. (خداوند از همه انبیاء میثاق گرفت ولی از پیامبران اولوالعزم، میثاق سخت‌تری گرفت.) «مِيثَاقًا غَلِيظًا»

۳. پیمان گرفتن‌های الهی، هدفدار است و هدف، جداسازی صادقان از کافران است. «لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ ... أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ»

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
إِذْ	آن زمان که	ظرف زمان
أَخَذْنَا	گرفتیم	فعل ماضی
میثاق	پیمان	مصدر
غلیظ	سخت و محکم	صفت
لَيْسَئِلَ	تابپرسد	
أَعَدَّ	آماده کرده	فعل ماضی

یادآوری قواعد مهم:

اسم اشاره و موصولات

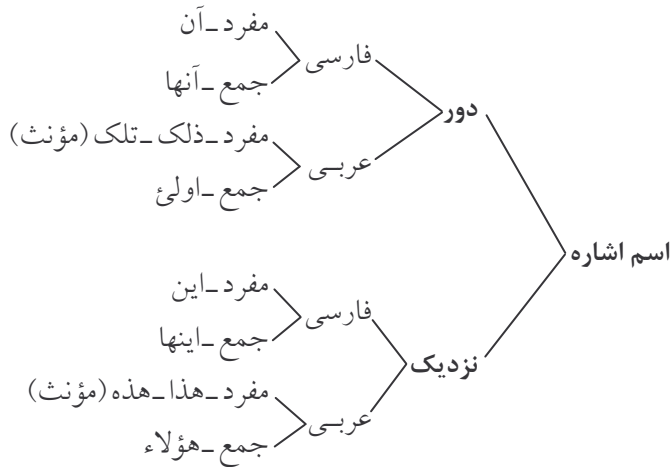
اسم اشاره: کلماتی نظیر هذا، هذه، ذلک ... در عربی و واژه‌هایی چون «این» و «آن» در فارسی «اسم اشاره» نامیده می‌شوند. مثال: هذا کتابٌ، هذه القرية، ذلک فضلٌ و... این، کتاب احمد است و آن، قلم محمد است.

موصول: کلماتی نظیر «الذی»، «الذین»، «الّتی»، ... در عربی «موصول» است و جمله‌ای برای تکمیل و یا توضیح آن می‌آید که به آن «صله» گویند. بطور مثال اگر به جای جمله «ضَرَبْتُ الذی ضَرَبَنی» بگوییم «ضَرَبْتُ الذی» (کسی رازدم که) جمله کامل نبوده و دارای ابهام است؛ ولی کلمه «ضَرَبَنی» (مراد) آن را برای شنونده مشخص و تکمیل می‌کند.

در فارسی می‌گوییم: «این کتابی است که دیروز خریدم»، یا «تلاشگران و انقلابیون، آن کسانی که در راه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از جان و مال مایه گذاشتند، باید مورد احترام باشند.»

موصول مشترک^۱ «مَنْ» برای صاحبان عقل و «ما» برای حیوانات و اشیاء

به کار می‌روند.



تمرین

با توجه به آیاتی که تاکنون خوانده‌اید انواع موصول و اسم اشاره را مشخص نمایید.

۱. نامگذاری به «مشترک» در مقابل موصول «خاص» مثل الذی، الذان، الذین، به جهت یکسان بودن

آن برای مفرد، جمع، مذکر و مؤنث می‌باشد.

درس چهارم:

نصرت و امداد الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن گاه که (دشمنان شما در قالب) لشکریانی به سراغتان آمدند، ولی ما (برای دفاع از شما) تندبادی (سخت) و لشکریانی که آنها را نمی دیدید بر آنان فرستادیم، (و بدین وسیله دشمنان را قلع و قمع کردیم)، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

احزاب، میدان آزمایش (اتحاد جبهه کفر و نفاق و استکبار):

هفده آیه از این سوره پیرامون یکی از بزرگ ترین آزمونهای الهی در مورد «مؤمنان» و «منافقان» و امتحان صدق گفتار آنها در عمل که در آیات گذشته از آن بحث شد سخن می گوید.

این آیات از یکی از مهم ترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی جنگ احزاب، بحث می کند؛ جنگی که نقطه عطف در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را به نفع رزمندگان اسلام بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده، و در حقیقت کمر کفر و استکبار در این جنگ شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند.

جنگ «احزاب» چنان که از نامش پیداست مبارزه همه‌جانبه‌ای بود از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه‌های مختلفی که با پیشرفت آئین اسلام، منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود «بنی‌نضیر» زده شد که به مکه آمدند و طایفه «قریش» را به جنگ با پیامبر ﷺ تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می‌ایستند. سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند و آنها را نیز آماده نبرد کردند. این قبائل از هم‌پیمانان خود مانند «بنی‌اسد» و «بنی‌سلیم»، نیز دعوت کردند و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند، پیامبر ﷺ را به قتل برسانند، مسلمانان را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند و چراغ اسلام را خاموش سازند. مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر ﷺ به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندقی کنند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ، جنگ خندق است).

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جانها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشکر اسلام در مقابل آنها (تعداد لشکر کفر را ده‌هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و دیگر وسائل لازم، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می‌ساخت. ولی خدای خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید؛ صف منافقین را از صفوف مسلمانان جدا سازد، توطئه‌گران را افشا کند و مسلمانان و مجاهدان را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این جنگ چنان که شرح آن خواهد آمد با پیروزی مسلمانان تمام شد. طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار

را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند و نیروهای غیبی (فرشتگان) به یاری مسلمانان آمدند.

قدرت نمایه‌های شگرفی همچون قدرت نمایی امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر عمرو بن عبدود نیز بر آن افزوده شد و مشرکان بی‌آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.

تفسیر:

۱. قرآن کریم این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می‌کند و سپس در ۱۶ آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می‌پردازد.

می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ». «ولی ما بباد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، و به این وسیله آنها را در هم کویدیم» «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا». «و خداوند به تمام کارهایی که انجام می‌دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است» «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا». «و لشکرهایی از فرشتگان که نمی‌دیدید بر سرشان فرستادیم. در سوره انفال هم یادآور شده که از کارهای مهم فرشتگان ثبات بخشیدن به قلوب مؤمنان و پراکنده ساختن دل‌های کافران است.

۲. در پرتو این تفسیر می‌توان گفت که مهم‌ترین نیروی نظامی که می‌تواند دشمن را شکست دهد نیرویی است که در آن دو صفت وحدت و پایداری بوده باشد و مؤمنان و مجاهدان زمانی پیروز می‌شوند که در حد اعلی‌ تلاش کنند و برای رسیدن به هدف خود بکوشند. اگر در جنگ احزاب مسلمانان فقط

منتظریاری رساندن خدا بودند و خود ساز و برگ نبرد مهیا نمی کردند و برای پیروزی از نیروی عقل خود سود نمی جستند پیروز نمی شدند.^۱

۳. کلمه «اذ» در جمله «اذ جاء تکم» ظرف است برای نعمت، یا برای ثبوت آن، «جاء تکم جُنُوداً»، لشکریایی از هر طائفه به سروقتان آمدند، لشکری از غطفان، لشکری از قریش، و لشکریانی از سایر قبائل، «فارسلنا علیهم ریحاً» این جمله بیان آن نعمت است، و آن عبارت است از فرستادن باد که متفرع بر آمدن لشکریان است، و «وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا» لشکریایی که شما ایشان را نمی دیدید، و آن ملائکه بودند که برای بیچاره کردن لشکر کفر آمدند، «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ و خدا به آنچه می کنید بیناست» «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...» لشکری که از بالای سر مسلمانان یعنی از طرف مشرق مدینه آمدند، قبیله غطفان و یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر بودند، و لشکری که از پایین مسلمانان آمدند، یعنی از طرف غرب مدینه آمدند، قریش و هم پیمانانشان از احابیش و کثانه بودند، و بنابراین جمله «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» عطف بیان است برای جمله «إِذْ جَاءَ تَكُمُ جُنُوداً».^۲

پیام‌ها:

۱. یاد نعمت‌ها، مورد سفارش خداوند است. «اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» یاد امدادهای الهی، روحیه رزمندگان را بالا می برد.
۲. پاسخ جنود را باید با جنود داد. «جاء تکم جُنُوداً فَأَرْسَلْنَا ... جُنُوداً»
۳. پیروزی‌ها را از خدا بدانیم. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ»
۴. باران را خداوند باها هم سرباز می شوند. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ رِيحاً»
۵. اگر خداوند ببیند که ما به وظیفه خود عمل می کنیم، امدادهای خود را بر ما نازل می کند. «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
اَذْكُرُوا	یاد کنید	فعل امر
جاءَتْكُمْ	آمد سراغ شما	فعل ماضی + ضمیر منفصل جمع
جُنُودٌ	سپاه، سربازان	جمع (جند)
ارسلنا	فرستادیم	فعل ماضی (متکلم مع الغیر)
رِیحاً	بادی را	اسم
لَمْ تَرَوْهَا «رأی»	ندیدید آنها را	فعل جحد

یادآوری قواعد مهم:

اسم فاعل

اسم فاعل اسمی است که بر انجام دهنده کار یا حالتی دلالت می کند که نوع کار و یا حالت از ظاهر کلمه مشخص می شود. به عنوان مثال، کلمات ضارب، نادم، ظالم، کاشف، صادق و فاسق، اسم فاعل از ریشه های ضرب، ندم، ظلم، کشف، صدق و فسق می باشند. برای ساخت آن در ثلاثی مجرد، کافی است آن را بر وزن «فاعل» بیاوریم و ساختار شش گانه آن را صرف کنیم.

مذکر: فاعِلٌ (مفرد)، فاعِلَانِ (تثنیه)، فاعِلُونَ (جمع)

مونث: فاعِلَةٌ (مفرد)، فاعِلَتَانِ (تثنیه)، فاعِلَاتٌ (جمع)

تمرین

با توجه به آیاتی که تاکنون خوانده اید اسم فاعل و انواع ضمیر را مشخص نمایید.

درس پنجم:

محاصره نظامی و تحریم اقتصادی

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا. (۱۰-۱۱)

آن گاه که دشمنان از بالا و پایین (شهر) شما به سراغتان آمدند (و مدینه را محاصره کردند)، و آن گاه که چشم‌ها (از ترس) خیره شده بود و جان‌ها به حنجره‌ها رسیده بود، و به خداوند گمان‌های (بدی) می‌بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به لرزهٔ سختی دچار شدند.

تفسیر:

۱. یکی از نشانه‌های وحشت شدید مسلمانان این بود که نقل کرده‌اند: عمرو بن عبدود از خندق بالا آمد و فریاد می‌کرد (هل من مبارز) آیا کسی هست که به نبرد و مبارزه با من آید.^۱ «وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا؛ و سخت متزلزل شدند.»
۲. در این آیه، سخن از امتحانی است که پیش آمد و مؤمنان از وضع خود سخت مضطرب شدند. به عبارت دیگر مؤمنان و مجاهدان دو گروه شدند؛

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۴۴.

گروهی امتحان در آنها تأثیر منفی داشت و ضعف نشان دادند و گروهی بر ایمان و اعتقادشان افزوده شد.

ولی منافقان هم در برابر رهبری دینی و هم در برابر جامعه اسلامی رسوا شدند. شاید جدا شدن این دو گروه از یکدیگر از مهم‌ترین اهداف و فوائد بحرانهایی باشد که بر زندگی بشر سایه می‌افکند.

در چنین مواقعی که امتی با خطر مواجه می‌شود بیش از هر چیز به اعتماد به خود و به رهبر و خدا نیاز دارد. پس قلمها و زبانهایی که جامعه را در اراده‌اش سست می‌کند و در او روح هزیمت و نفاق می‌دمد از منافقان هستند و جامعه نباید به آنها گوش فرادهد و به دعوتشان پاسخ گوید، بلکه باید بر گرد رهبری گرد آیند و آن نفاق‌افکنان را رسوا سازند و مسئولیتهایشان را از آنان سلب کنند.^۱

۳. جمله «إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» عطف بیان دیگری است برای جمله «إِذْ جَاءَتْكُمْ...»، و کلمه «زاغت» از زیغ بصر، به معنای کجی دید چشم است، و مراد از قلوب جانها و مراد از حناجر، حنجره‌ها و گلوها است.

این دو صفت کجی چشم و رسیدن جانها به گلو، کنایه است از چیرگی ترس فراوان بر آدمی. مسلمانان در آن روز آن قدر ترسیدند که به حال جان دادن افتادند، که در آن حال چشم تعادل خود را از دست می‌دهد و جان به گلوگاه می‌رسد.

۴. منافقین و کسانی که بیمار دل بودند، آن روز در باره خدا گمانها بردند. بعضی از آنها گفتند: کفار به زودی غلبه می‌کنند و بر مدینه مسلط می‌شوند، بعضی دیگر گفتند: بزودی اسلام از بین می‌رود و اثری از دین نمی‌ماند، برخی نیز گفتند: جاهلیت دوباره جان می‌گیرد، و برخی دیگر گفتند: خدا و رسول او مسلمانان را فریب داده‌اند، و از این قبیل پندارهای باطل... «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»^۲

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

۲. ترجمه میزان، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

۵. سنت امتحان و ابتلاء در این شرایط سخت خود رانشان می‌دهد و در همین شرایط، مؤمنان واقعی از آنانی که دین، تنها لقلقه زبان‌شان می‌باشد شناخته می‌شوند.

انقلاب اسلامی، محاصره اقتصادی و تحریم‌ها

امام خامنه‌ای می‌فرماید: هر جا که اسلام ناب و حقیقی ظاهر شد، گروه‌های شر و فساد در مقابل آن صف می‌بستند و با همه توان با آن مبارزه می‌کردند؛ اما اسلامی که از شعارهای اصلی و روح خود خالی شد و با ظلم درنفتاد و با انواع و اقسام فساد اخلاقی دمساز و دمخور شد و از اصول خود چشم‌پوشی کرد و به بعضی از شعائر اکتفا نمود، قدرتها با آن مبارزه نمی‌کنند و شریرها در مقابل آن صف نمی‌کشند. این موضوع در تاریخ فصل عریض و مشبعی دارد که شما می‌توانید در کتابها بخوانید و مانند آن را در دوران تاریک و سرشار از فساد و تباهی سلطنت رژیم گذشته و دیگر رژیمهایی که بر ایران حاکم بودند، ببینید.

امروز هم در دنیا اسلامی که با ظلم و زورگویی درافتد و چپاولگری و فساد را محکوم کند، وجود دارد. این اسلام باید در انتظار دشمنی ابرقدرتها و امریکا و صهیونیستها و کمپانیهای غارتگر عالم و سلاطین فاسد و رؤسای مفسد امروز دنیا باشد.

روزی که ما پشت سر امام عزیز و علم‌دار اسلام ناب، شعارهای اسلام واقعی را مطرح می‌کردیم، می‌دانستیم که دشمن‌ها و قدرتها و ابرقدرتها در مقابل ما صف‌آرایی می‌کنند. در صدر اسلام هم همین‌گونه بود. آن روزی که یهودیها و منافقان و کفار و مشرکان، اطراف مدینه پیامبر را محاصره کردند و جنگ احزاب و خندق را به وجود آوردند، مؤمنین واقعی گفتند:

«هذا ما وعدنا الله ورسوله»؛ این، چیز تازه‌ای نیست. خدا و رسولش به ما گفته بودند که بدها و شریرها و فاسدها علیه شما همدست خواهند شد. بنابراین، آن‌ها چون صدق وعده الهی را دیدند، ایمانشان قوی‌تر شد.

هر جا که اسلام واقعی آشکار شد، اگرچه قدرتهای خبیث و پلید در مقابل آن صف‌آرایی کردند، اما انسانهای پاک و دل‌های مطهر و روح‌های صاف و فطرت‌های پاک و نالوده، با همه توان و وجود از آن حمایت کردند.

انقلاب اسلامی تا وقتی که در خط صحیح اسلام ناب - یعنی خط امام - با دقت حرکت می‌کند و شما مردم دین و اسلام را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهید و روحیه دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی را زنده نگه می‌دارید و شعارهای کوبنده و برخاسته از متن اسلام را مورد توجه قرار می‌دهید، نه امریکا و نه شرق و غرب و نه ارتجاع و نه هیچ قدرت دیگر، قادر نخواهند بود که شما و کشور و نظام جمهوری اسلامی را از حرکت به سمت هدف‌های خود بازدارند.^۱

پیام‌ها:

۱. زمانی طعم الطاف الهی را می‌چشید که صحنه‌های تلخ را نزد خود مجسم کنید. «إِذْ جَاؤُكُمْ ... إِذْ زَاغَتْ»
۲. بعضی مؤمنان، به هنگام بروز پیش‌آمدهای سخت به قدرت خداوند سوء ظن می‌برند. «تَظُنُّونَ بِاللَّهِ»
۳. مؤمنان در معرض ابتلا و آزمایش‌اند. «إِتَّبِعِ الْمُؤْمِنُونَ»
۴. جنگ، ترس، وحشت و شرایط سخت، وسیله‌های آزمایش‌اند. «هُنَالِكَ آتَتْكَ»

۵. در سختی‌ها، انسان‌ها شناخته و صف‌ها جدا می‌شوند. «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ»
(در میدان‌های جنگ، از حضور روشنفکرانماها و منافقان خبری نبود.)
۶. استواری انسان، در گرو استواری روحیهٔ اوست و چنانچه روح ضربه
ببیند انسان متزلزل می‌شود. «زُلْزِلُوا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ	از بالای شما و پایین‌تر از شما «یعنی در محاصره واقع شدید»	جار و مجرور
زَاغَتِ الْأَبْصَارُ	چشم‌ها خیره و مات شد	فعل ماضی + فاعل
بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ	جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید	فعل ماضی + فاعل (مضاف و مضاف الیه)
تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا	در باره خدا گمانهای بد می‌بردید.	فعل مضارع - جار و مجرور - مفعول
هُنَالِكَ	آنجا، آن وقت	اسم اشاره
ابْتُلِيَ (بلو)	امتحان شد	فعل ماضی مجهول
زُلْزِلُوا	تکان خوردند، مضطرب شدند	فعل ماضی

یادآوری قواعد مهم:

اسم مفعول

اسم مفعول اسمی است که بر چیزی یا کسی که فعل فاعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند و از ثلاثی مجرد بر وزن «مفعول» ساخته می‌شود. به کلمات زیر

توجه کنید: مذبوح، مفتوح، مظلوم، معروف؛ همه این کلمات بر واقع شدن فعل یا عملی بر روی آنها دلالت می‌کند که نوع فعل و عمل از کلمات ظلم، ذبح، و... مشخص است.

اسم مفعول مانند اسم فاعل دارای شش صیغه است که عبارتند از:

مذکر: مَفْعُولٌ (مفرد)، مَفْعُولَانِ (ثنیه)، مَفْعُولُونَ (جمع)

مونث: مَفْعُولَةٌ (مفرد)، مَفْعُولَتَانِ (ثنیه)، مَفْعُولَاتٌ (جمع)

تمرین

در آیات کریمه «إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ۖ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا»، اسم فاعل و اسم مفعول را مشخص نمایید.

درس ششم:

فتنه‌های منافقان

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا * وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَا تَوْحَا وَ مَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا * وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا * قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا * قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَّا يَجِدُونَ لَهُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَّا نَصِيرًا * قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَّا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا * أَشِحَّةً عَلَيْكُمُ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُوْثِقَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابَ يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (١٢-٢٠)

و آن گاه که منافقان و کسانی که در روحشان بیماری (شک و تردید) بود، گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های فریبنده به ما ندادند. و آن گاه که گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه! (در صحنه جنگ) برای شما جای ماندن نیست، پس برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه (بازگشت) می‌خواستند (و) می‌گفتند: همانا خانه‌های ما بی حفاظ است؛ در حالی که بی حفاظ نبود و آنان جز فرار (از جنگ) قصد دیگری نداشتند. و اگر از اطراف [مدینه] مورد هجوم واقع می‌شدند و آن گاه آنان را به ارتداد می‌خواندند، قطعاً آن را می‌پذیرفتند و جز اندکی در این [کار] درنگ نمی‌کردند. با آنکه قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند، و پیمان خدا همواره باز خواست دارد. بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزد، هرگز این گریز برای شما سود نمی‌بخشد، و در آن صورت جز اندکی بر خوردار نخواهید شد.» بگو: «چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند؟ و غیر از خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.» خداوند کارشکنان [و مانع شوندگان] شما و آن کسانی را که به برادرانشان می‌گفتند: «نزد ما بیایید» و جز اندکی روی به جنگ نمی‌آورند [خوب] می‌شناسد. بر شما بخیلانند، و چون خطر فرا رسد آنان را می‌بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته، چشمانشان در حلقه می‌چرخد [و] به سوی تو می‌نگرند و چون ترس بر طرف شود شما را باز بانهایی تندنیش می‌زنند بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده، و این [کار] همواره بر خدا آسان است. اینان [چنین] می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند، و اگر دسته‌های دشمن باز آیند آرزو می‌کنند: کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار [مربوط به] شما جویا می‌شدند، و اگر در میان شما بودند، جز اندکی جنگ نمی‌کردند.

شان نزول:

هنگام کندن خندق که رزمندگان اسلام هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند روزی به سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد. خبر به پیامبر ﷺ دادند پیامبر ﷺ وارد خندق شد و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر ﷺ تکبیر پیروزی گفت و مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند. بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ وارد ساخت. قسمت دیگری در هم شکست و برقی از آن جستن نمود. پیامبر ﷺ تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند. سلمان از این ماجرا سؤال کرد، پیامبر ﷺ فرمود: «در میان برق اول سرزمین «حیره» و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند! و در برق دوم قصرهای سرخ فام «شام و روم» نمایان گشت و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای «صنعا و یمن» را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان! منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیب و چه حرفهای باطل و بی اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید)! چه خیال باطل و پندار خامی؟!.

آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیمار دلان می‌گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ و وعده‌ای به ما نداده‌اند (در حالی که آنها از قدرت بی‌پایان پروردگار بی‌خبرند).^۱

تفسیر:

در آن روز سخت و با آن شرایط، چنین اخبار و بشارتهایی در نظر منافقان چیزی جز فریب و غرور نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر ﷺ در لابلای جرقه‌های آتشی که از برخورد کلنگ با سنگ جستن می‌کرد می‌توانست گشوده شدن قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند و به رزمندگان اسلام بشارت دهد و از اسرار آینده پرده بردارد.

منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» همان منافقان است، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه «منافقین» که قبل از آن آمده است، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد و انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند. شاهد این سخن آنکه در آغاز سوره بقره در توصیف منافقین می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در دل‌های آنها یک نوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می‌افزاید! (بقره: ۱۰).

در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته، می‌فرماید: «و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یترب! (مدینه) اینجا

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۹؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۲۷.

جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود باز گردید» (وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا). منظور آنان این بود که در برابر انبوه دشمن کاری از شما ساخته نیست، خود را از معرکه بیرون بکشید و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندان را به دست اسارت نسپارید.

منافقین به این ترتیب می‌خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند.^۱ البته این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «فی قلوبهم مرض» به قرینه مقابله، جمعیتی غیر از منافقین باشند. علامه طباطبائی رحمته الله می‌فرماید: «منظور از آنانی که در دل‌هایشان مرض دارند افراد ضعیف‌الایمان از مؤمنین اند، و اینان غیر منافقین هستند که اظهار اسلام کرده، کفر باطنی خود را پنهان می‌دارند.»^۲

منافقان در اینجا به جای کلمه «مدینه» از واژه «یثرب» استفاده کردند: «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا». «یثرب» نام قدیمی مدینه طیبه قبل از ظهور اسلام است و بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به این شهر هجرت کردند نامش را «مدینه الرسول» نهادند، و سپس کلمه رسول از آن حذف شد و به مدینه مشهور گردید. در این گفتار منافقان، نوعی برگشت به گذشته مشهود است.

کلمه «مقام» به ضمّ میم یعنی اقامت و معنای عبارت ای اهل مدینه شما در اینجا مقام ندارید و ناگزیر باید برگردید این است که دیگر معنای ندارد در اینجا اقامت کنید چون در مقابل لشکرهای مشرکین تاب نمی‌آورید و ناگزیر باید برگردید.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۲۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲۹.

۳. همان، ص ۴۳۰.

در ادامه آیات، قرآن کریم به بهانه‌ها و عذر تراشی منافقان و بیمار دلان، چنین اشاره می‌فرماید: یک دسته از منافقین و کسانی که در دل بیماری سستی ایمان داشتند از رسول خدا ﷺ اجازه مراجعت می‌خواستند و در هنگام اجازه خواستن می‌گفتند: «إِنَّ بَيُوتَنَا عَوْرَةٌ»، یعنی خانه‌های ما، در و دیوار درستی ندارد، و ایمن از آمدن دزد و حمله دشمن نیستیم، اما خداوند متعال به آنان پاسخ می‌دهد که: «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»، یعنی دروغ می‌گویند و خانه‌هایشان بدون در و دیوار نیست، و از این حرف جز فرار از جهاد منظوری ندارند.

در ادامه آیات نیز، به دیگر عملکردهای منافقین اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّوْا بِهَا إِلَّا بَسِيرًا» ضمیرهای جمع همه به منافقین و بیمار دلان، و ضمیر در فعل «دخلت» به کلمه «بیوت» برمی‌گردد، و کلمه «اقطار» جمع قطر به معنای ناحیه و جانب است، و مراد از فتنه به قرینه مقام، برگشتن از دین، و معنای «تلبث» نیز درنگ کردن است.

بنابراین، معنای آیه این است که اگر لشکرهای مشرکین از اطراف، داخل خانه‌های منافقان شوند و آنان در خانه‌هایشان باشند، آن گاه از ایشان بخواهند که از دین برگردند، حتما پیشنهاد آنان را می‌پذیرند و جز اندکی از زمان درنگ نمی‌کنند مگر همان قدر که پیشنهاد کفار طول کشیده باشد، و منظور این است که این عده تا آنجا پایداری در دین دارند که آسایش و منافعشان از بین نرود، و اما اگر با هجوم دشمن منافعشان در خطر بیفتد و یا پای جنگ پیش بیاید، دیگر پایداری نمی‌کنند و بدون درنگ از دین برمی‌گردند.

«وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» لام در «لقد» لام قسم است، و معنای «لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ» این است که پشت به

دشمن نکرده از جنگ نمی‌گریزند، و این جمله بیان آن عهدی است که قبلاً کرده بودند، و بعید نیست که مراد از عهد آنان از سابق، بیعتی باشد که بر مساله ایمان به خدا و رسولش، با پیامبر داشته‌اند و البته یکی از احکام دینی که پیامبر ﷺ آورده مساله جهاد و حرمت فرار از جنگ است.

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱

یعنی بگو اگر از مرگ یا قتل فرار کنید، این فرار سودی به حالتان ندارد و جز اندکی زنده نمی‌مانید، چراکه هر کسی باید روزی بمیرد و اجل معین و حتمی او حتی یک ساعت عقب و جلو نمی‌شود، پس فرار از جنگ در تاخیر اجل هیچ اثری ندارد.

«وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی به فرض هم که فرار از جنگ در تاخیر اجل شما مؤثر باشد، تازه چقدر زندگی می‌کنید؟ و در چنین فرضی بهره‌مندیتان از زندگی بسیار اندک، و یا در زمانی اندک است و بالاخره تمام می‌شود.^۱

منافقان و نشانه‌ها:

بیماری نفاق که در بحرانهای شدید ظاهر و موجب هلاکت مردم می‌شود ابعاد مختلف دارد. شناخت ابعاد اجتماعی نفاق برای قدرت حاکم یک ضرورت است.

قرآن کریم در بیشتر سوره‌ها منافقان را رسوایی سازد. اینان در بحرانها و جنگها از مسئولیت می‌گریزند ولی در مواقع پیروزی و تقسیم غنائم خود را به جای پیشگامان قلمداد می‌کنند. جنگ احزاب یکی از بحرانهای سخت بود که امت اسلامی با آن روبه‌رو شد و البته مسلمانان از منافع آن بی‌نصیب نماندند و یکی از منافع آن، شناخت گروه‌های منافقان بود.

۱. همان.

قرآن کریم صفات منافقان را چنین برمی‌شمارد:

۱. منافقان همواره در پی یافتن امثال خود هستند و از این رو، دیگران را هم از مواجهه با دشمن می‌ترسانند تا همه افراد جامعه همانند آنها گردند و زشتی اعمال ایشان پوشیده بماند. قرآن می‌فرماید:

«قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا؛ خدا می‌داند که چه کسانی از شما، مردم را از جنگ باز می‌دارند. و نیز می‌شناسد کسانی را که به برادران خود می‌گویند به نزد ما بیایید.» اینان روح هزیمت و ضعف را در کالبد جامعه می‌دمند.

۲. از دیگر نشانه‌های منافقین عدم اقدام در کارها و ترس آنهاست و کمتر اتفاق می‌افتد که چون جنگی پیش آید آنان به شوق و نشاط آیند. سختی‌ها و مشکلات پرده از کار منافقان برمی‌گیرد. اینان که پیش از فرارسیدن جنگ لاف دلیری می‌زنند به هنگام زمان عمل واپس می‌نشینند و چشمانشان از ترس در حلقه می‌گردد همانند کسی که در حال سکر است، اما چون خطر از میان برود بار دیگر زبان به لاف و گزاف می‌کشیند:

«وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ؛ و جز اندکی به جنگ نمی‌آیند و هر چیز را از شما دریغ می‌دارند و چون وحشت فراز آید می‌بینی که به تو می‌نگرند و چشمانشان در حلقه می‌گردد، مثل کسی که بیهوش شده باشد.»

۳. کوشش برای به دست آوردن غنایم و سودهای مادی، به حدی که می‌خواهند همه بودجه جامعه اسلامی به آنها تعلق گیرد، و اصولاً منافقان دست به هیچ کاری جز آنچه منافعشان را تأمین کند نمی‌زنند.

«فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْسِّنَةِ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا؛ و چون وحشت از میان برود،

از حرص غنایم بازبان تیز خود شما را برنجانند. اینان ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه کرده و این کار بر خدا آسان بوده است.»

۴. منافقان حتی پس از پایان جنگ به نفع مسلمانان، و عقب‌نشینی احزاب، هنوز مطمئن به پیروزی نیستند و همچنان در حالت ترس به سر می‌برند. آری، چگونه ممکن است قلبی که از ایمان و یاد خدا خالی است، اطمینان یابد!

«يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا؛ می‌پندارند که سپاه احزاب نرفته است.»

و هنوز هم از قوای شرک بر سرنوشت خود بیمناکند. «وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ؛ و اگر آن لشکرها باز می‌آمدند.» آرزو می‌کند که ای کاش از مسلمانان فاصله گرفته بودند و مانند ساکنان بادیه که همتشان شنیدن اخبار جنگ است هیچ مسئولیتی بر عهده نمی‌گرفتند.^۱ امام خامنه‌ای می‌فرماید:

عزیزان من! اگر ما در داخل متحد و منسجم باشیم، اگر مردم با دولت و مسئولان‌شان صمیمی باشند و ارتباط داشته باشند، دشمن خارجی هیچ تأثیر سوئی نمی‌تواند بگذارد و هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند؛ اما متأسفانه در داخل، ایادی دشمن هستند. امروز در این کشور عبد‌الله بن ابی‌های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بن دندان قبول نکردند! در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبد‌الله بن ابی» بود که با یهودیها و کفار قریش و جاسوسهای امپراتوری روم می‌ساخت و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، برای اینکه شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد؛ چرا؟ چون قبل از آنکه پیامبر به مدینه بیاید، او تصوّر می‌کرد که در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! پیامبر در واقع مقام او را از او سلب

۱. تفسیر هدایت، ص ۲۲۸.

کرده بود. امروز در این کشور «عبدالله بن ابی‌هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آن‌ها و متعلق به آن‌هاست. کسانی که نه فقاقت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبدالله بن ابی» خوش رفتاری کرد و او را مجازات نمود. نظام اسلامی هم با این‌ها خوش رفتاری کرد و به مجازاتشان نپرداخت. این‌ها امروز به برخی از پدیده‌هایی که دست دشمن در آن‌هاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعالیت‌های منافقانه خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسئولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند^۱!

پیام‌ها:

۱. تلاش‌های تبلیغاتی منافقان دائمی است. «يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ»
۲. مایوس کردن رزمندگان و تضعیف روحیه آنان، نشانه انحراف و نفاق است. «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ...»
۳. در میان یاران پیامبر، برخی دچار شک و تردید و برخی دچار نفاق و دورویی بودند. «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»
۴. گروهی از منافقان با شیاعه پراکنی، «قَالَتْ طَائِفَةٌ ... لَا مَقَامَ لَكُمْ» و گروهی با فرار از جبهه، «يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» در صدد تضعیف روحیه مؤمنان بودند.

۵. قوای مسلح باید به قدری منظم باشد که هیچ کس حق خروج از لشکر را بدون مرخصی نداشته باشد. «يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ»

۶. آرامش و امنیت فکری و خانوادگی، برای رزمنده، به قدری ضروری است که منافقان، دغدغه آن را بهانه ترک جبهه خود قرار دادند. «إِنْ يَبُوتْنَا عَوْرَةً»

۷. وحی، افکار پلید منافقان را آشکار و آنان را رسوا می کند. «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»

۸. دشمن برای ایجاد فتنه از منافقان داخلی کمک می گیرد. «سَلُّوا الْفِتْنَةَ»

۹. پیمان بستن مهم نیست، وفاداری مهم است. «عَاهَدُوا اللَّهَ.. لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ»

۱۰. منافقان بز دل که خود از جبهه فرار می کنند، مانع حضور دیگران در جبهه می شوند. «الْمُعَوِّقِينَ ... الْقَائِلِينَ»

۱۱. هر گونه دلسرد کردن رزمندگان، نزد خداوند گناه است. «يَعْلَمُ اللَّهُ ... الْقَائِلِينَ ... هَلَمْ إِلَيْنَا»

۱۲. جبهه رفتن مهم نیست، در جبهه ماندن مهم است. «لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا»

۱۳. منافقان، هرگز خیر خواه شما نیستند و به هنگام خطر، از کمک و حضور در جبهه بخل می ورزند، «أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ» و پس از برطرف شدن خطر، به جمع غنائم حریص هستند. «أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ»

۱۴. منافقان در شرایط بحرانی تعادل خود را از دست می دهند. «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ ... تَدَوَّرُ أَعْيُنُهُمْ»

۱۵. منافقان، کم کار و پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسو ترین مردم و هنگام آرامش طلبکار ترین مردم هستند. «أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ ... أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ»

۱۶. ترس، بخل، زخم زبان و توقع نابجا از نشانه‌های بارز منافقان است.
«أَشِحَّةٌ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ ... بِالسَّيَةِ حِدَادٍ»
۱۷. حبط اعمال گناهکاران، حکیمانه و بر اساس عملکرد خود انسان است. «لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ»
۱۸. نفاق، عامل حبط و تباه شدن اعمال است. «فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
مَا وَعَدْنَا	وعده نداد ما را	ما ی نافیہ - فعل ماضی منفی
يَسْتَأْذِنُ (اذن)	اجازه می‌خواهد	فعل مضارع از باب استفعال
بُيُوتُنَا عَوْرَةً*	خانه‌های ما بی حفاظ و بی در و پیکر است	جمع بیت - خبر
غرور	فریب، دروغ	مصدر
إِنْ يُرِيدُونَ	نمی‌خواهند	حرف نفی - فعل مضارع
فَارْجِعُوا	پس برگردید	جواب شرط - فعل امر

یادآوری قواعد مهم:

تفاوت ما و لا

الف: ماضی منفی: «ما» و «لا»^۱ هر گاه بر سر ماضی بیابند آن را منفی می‌کنند؛ مانند: ما ضَرَبَ: نزد؛ لا ذَكَرَ: متذکر نشد.

۱. هرگاه «لا» بر سر مضارع بیاید و آن را مجزوم کند «لا» نهی نامیده می‌شود مانند: لا يَدْخُلُ؛ نباید داخل شود و اگر مضارع را مجزوم نکند «لا» نفی نامیده می‌شود. مثال: لا يَدْخُلُ؛ داخل نمی‌شود.

ب: ماضی سؤالی: هر گاه «هل» یا «أ» بر سر ماضی وارد شود ماضی استفهامی (سؤالی) می‌شود؛ مانند: هَلْ ضَرَبَ: آیا زد؛ أَذْكَرَ: آیا متذکر شد (یاد کرد).

ج: فعل جحد: هر گاه بر سر فعل مضارع، «كَمْ» یا «كَمَّا» بیاید فعل جحد (انکاری) ساخته می‌شود، که از نظر معنا، آن را ماضی منفی نموده و از نظر ظاهر، فعل مضارع را مجزوم می‌کند. به عبارت دیگر، معنای كَمْ يَفْعَل (فعل جحد) همان مَا فَعَلَ (ماضی منفی) می‌باشد.

تمرین:

در آیات کریمه «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» و در آیات درس‌های گذشته ما و لا و اسم فاعل و اسم مفعول را مشخص نمایید؟

درس هفتم:

پیامبر اسوه حسنه

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (٢١)

همانا برای شما در (سیره) رسول خدا الگو و سرمشقی نیکوست، (البته)
برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

شان نزول:

برخی از منافقان ادعا می کردند که آنان مقام فرماندهی دارند و خصوصیات
فرمانده این است که خود وارد معرکه نشود و جان خود به خطر نیندازد بلکه در
جایی امن بماند و میدان جنگ را زیر نظر داشته باشد.

قرآن در پاسخ منافقان تأکید می کند که فرمانده حقیقی رسول الله است
و زندگی او باید الگوی همگان باشد، زیرا پیامبر در درجه اعلاى صفات انسانی
است و در شجاعت نیز بی همتاست.

چون جنگ خندق با پیروزی رزمندگان اسلام به پایان رسید و قریش به
مکه گریختند، رسول خدا ﷺ بعد از ظهر به خانه برگشت و آماده ادای نماز
عصر شد. جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا محمد تو زره جنگ و لباس جنگ را
از تن بیرون کردی ولی ما و ملائکه هنوز لباس جنگ را در نیآورده ایم. رسول

خدا ﷺ دانست که باید به جنگ بنی قریظه رود، چون آنان کافران مکه را در جنگ خندق یاری داده و عهد خود را با پیامبر شکسته بودند. پیامبر ﷺ فوراً زره پوشید و به مسلمانان فرمود: نماز عصر را در میان بنی قریظه به جای می‌آوریم. مسلمانان به حرکت درآمدند و قلعه‌های بنی قریظه را محاصره کردند. این محاصره بیست و پنج روز طول کشید تا اینکه یهودیان بنی قریظه تسلیم شدند و مسلمانان پیروز ماندان بازگشتند. این اقدام، پیشقدم بودن رسول خدا ﷺ در کارهای خیر را می‌رساند و از این رو، او باید الگو قرار گیرد.^۱

نکته‌های تفسیری:

۱. واژه «أُسُوَّة» در مورد تأسی و پیروی کردن از دیگران در کارهای خوب به کار می‌رود. در قرآن دو بار این کلمه درباره دو پیامبر عظیم‌الشان آمده است: یکی درباره حضرت ابراهیم ؑ و دیگری درباره پیامبر اسلام ﷺ. و نکته جالب این که، اسوه بودن حضرت ابراهیم در برائت از شرک و مشرکان است و اسوه بودن پیامبر اسلام مربوط به ایستادگی در برابر دشمنان است.

۲. صاحب تفسیر کشاف می‌نویسد: اگر کسی بپرسد حقیقت معنای آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ» چیست؟ در جواب می‌گوییم دو احتمال هست، اول اینکه خود آن جناب اسوه‌ای حسنه و نیکو است، یعنی بهترین رهبر برای پیروی و اقتداء است؛

دوم اینکه بگوییم در آن حضرت صفتی است که جا دارد مردم به وی در آن صفت اقتداء کنند، و آن عبارت است از مواساة، یعنی اینکه خود را برتر از مردم نمی‌داند.^۲

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

۲. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۳۱.

بنابر این بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جهاد و شهادت بلکه در تمام زندگی، شخص پیامبر ﷺ است، روحیات عالی، استقامت و شکیبایی، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمانان باشد.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفانها می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد، او هم ناخداست و هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینانش. او همراه دیگر مجاهدان، کلنگ به دست می گیرد و خندق می کند، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می کند، و برای گرم کردن دل و جانشان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید، و نیز همواره آنان را به یاد خدای اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می دهد. همچنین آنان را از توطئه منافقان بر حذر می دارد و هوشیاری لازم را به آنها می دهد. از سوی دیگر، از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند، و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند؛ آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در میدان جهاد و شهادت و در دیگر میدانهاست.

۳. خداوند متعال در آیه فوق اسوه بودن پیامبر را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند، تداوم بخش آن؛ زیرا بدون شک کسی که قلبش از چنین ایمانی سرشار نباشد و پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به تاسی و اقتدا به پیامبر اکرم ﷺ نخواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که حضرت علی علیه السلام با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه آن، جنگ احزاب است درباره شجاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

كنا اذا احمر الباس اتقينا برسول الله صلی الله علیه و آله فلم يكن احد منا اقرب الى العدو منه؛

هر گاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می شد ما به رسول الله پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیک تر از او نبود.

بنابراین، نقش پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب، الگویی برای فرماندهان و سپاهیان اسلام است؛ در هدایت لشکر، امید دادن، خندق کردن، شعار حماسی دادن، به دشمن نزدیک بودن و استقامت ورزیدن و ...^۱

۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همه امور اسوه مسلمانان است. یکی از دلایل انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانها آن است که بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند، چرا که مهم ترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنهاست. تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیات مورد بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده و در نتیجه تاسی در همه زمینه‌ها را شامل می شود. از سوی دیگر، هر چند شان نزول این آیات جنگ احزاب است، ولی می دانیم شان نزولها هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی کند. از همین رو در احادیث اسلامی می بینیم که در مسأله تاسی، «مهم ترین» و «ساده ترین» مسائل نیز مطرح شده است.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم:

ان الصبر على ولاية الامر مفروض لقول الله عزوجل لنبيه (ص) فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل، وإيجابه مثل ذلك على أوليائه واهل طاعته، لقوله لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۳.

صبر و شکیبایی بر حاکمان اسلامی واجب است، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد شکیبایی کن آنچنان که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند، و همین معنا را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر واجب فرموده است.^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: پیامبر هنگامی که نماز عشا را می‌خواند، آب و وضو و مسواکش را بالای سرش می‌گذاشت و سر آن را می‌پوشانید ... سپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌فرماید و در آخر آن می‌گوید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.^۲

و به راستی اگر پیامبر در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش، و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه‌های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنائی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز بر همه مسلمانان، مخصوصا سپاهیان و رزمندگان اسلام واجب است که سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به دقت بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز اسوه خود سازند، که مهم‌ترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است.

۵. توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا «ذکر کثیر» بارها در آیات قرآن وارد شده و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده است تا آنجا که در حدیثی از «ابودر» می‌خوانیم که می‌گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. آن حضرت به من فرمود:

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۵۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵۶.

عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ!

«بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمایی که این سبب می‌شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و آن، نوری است برای تو در زمین.»^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:
 اِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً كَانَ ذَلِكَ كَثِيرًا
 «هنگامی که انسان خدا را در روز یکصد بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می‌شود.»^۲

و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود:
 أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ أَزْكَاهَا
 عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَ خَيْرَ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ
 أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ ذِكْرُ اللَّهِ
 عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرٌ

«آیا بهترین اعمال و پاکیزه‌ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟، عملی که برترین درجه شماسست و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خداست؟ عرض کردند: آری، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن.»^۳

البته نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی علاوه بر آن، بر ذکر قلبی و عملی نیز

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۵۷؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۶۶.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۴.

۳. همان.

تصریح شده است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و انسان همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین خویش سازد.

بدیهی است مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند و اگر در حدیث می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **بَادِرُوا إِلَيَّ رِيَاضَ الْجَنَّةِ؛** به سوی باغهای بهشت بشتابید. یاران عرض کردند:

قَالُوا وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ «باغهای بهشت چیست؟»
قَالَ خَلَقَ الذُّكْرَ. «مجالس ذکر است.»^۲

منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی و یاد خدا احیا شود، بحث‌های آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا در آیند.^۳

پیام‌ها:

۱. در الگو بودن پیامبر صلی الله علیه و آله شک نکنید. «لَقَدْ»
۲. الگو بودن پیامبر صلی الله علیه و آله، دائمی است. «كَانَ»
۳. گفتار، رفتار و سکوت معنادار پیامبر حجت است. «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

۱. همان ۴۸۶.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۴. معرفّی الگو، یکی از شیوه‌های تربیت است. «لَكُمْ ... أُسْوَةٌ»
۵. باید الگوی خوب معرفّی کنیم، تا مردم به سراغ الگوهای بدّلی نروند.
«رَسُولُ اللَّهِ أُسْوَةٌ»
۶. بهترین شیوه تبلیغ، دعوت عملی است. «أُسْوَةٌ»
۷. کسانی می‌توانند پیامبر اکرم ﷺ را الگو قرار دهند که قلبشان سرشار از ایمان و یاد خدا باشد. «لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ...»
۸. الگوها هر چه عزیز باشند، اما نباید انسان خدا را فراموش کند.
«رَسُولُ اللَّهِ أُسْوَةٌ ... ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أُسْوَةٌ	الگو و سرمشق	خبر کان - موصوف
يَرْجُوا «رجو»	امید دارد	فعل مضارع
ذکر کثیرا	بسیار یاد کرد	فعل ماضی - مفعول مطلق
رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ	دیدند مؤمنان احزاب را	فعل ماضی + فاعل + مفعول
وَعَدْنَا	و عده داد به ما	فعل ماضی + مفعول (ضمیر متکلم)
تسلیم	انقیاد، فرمانبرداری	مصدر

یادآوری قواعد مهم:

تفاوت لَمْ و لَمَّا

«لَمْ» فعل مضارع را مجزوم و از نظر معنا آن را به ماضی منفی تبدیل می‌کند اما «لَمَّا» معنای مضارع را به ماضی نقلی منفی تغییر می‌دهد:

لَمْ يَضْرِبْ = ماضرب (نزد)، لَمْ يَضْرِبْ = هنوز + ماضرب (هنوز زنده است):
 لَمْ يَضْرِبْ، لَمْ يَضْرِبْ، لَمْ يَضْرِبُوا، به ترتیب معنا می دهند: ماضرب (نزد)،
 ماضربا (نزدند آن دو مرد)، ماضربوا (نزدند مردان).
 لَمْ يَسْجُدْ = ماسجدن (سجده نکردند زنان) لَمْ تَدْخُلْنَ = مادخلتن (داخل
 نشدید شما زنان).

هرگاه «لا» بر سر فعل مضارع بیاید و آن را مجزوم کند «لا» نهی نامیده
 می شود مانند: لَا يَدْخُلُ: نباید داخل شود و اگر مضارع را مجزوم نکند «لا» نفی
 نامیده می شود. مثال: لَا يَدْخُلُ: داخل نمی شود.

ماضی نقلی فعلی است که بر وقوع کاری در زمان گذشته دلالت دارد
 و اثر آن کار تا زمان حال باقی باشد. مانند: رفته ام، خورده ام و ...

«لَمَّا» بر سر غیر از فعل مضارع قرار گیرد به معانی زیر می آید: الف: گاهی
 معنای «الّا» می دهد (لَمَّا استثنائیه) مانند: اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
 (۸۶/۴۰) (هیچ فردی نیست مگر اینکه بر او نگهبانی هست) ب: گاهی معنای
 «اِذَا» می دهد (لَمَّا حینیه یا ظرفیه) مانند: فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ
 (۶۵/۲۹) (هنگامی که به خشکی نجاتشان دادیم مشرک می شوند).

تمرین:

باتوجه به قواعدی که تاکنون یادآوری شد در آیه زیر و آیات درسهای گذشته،
 انواع اسم، فعل و حرف را مشخص نمایید.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
 الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

درس هشتم:

نشانه‌های مؤمنان صادق

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا * مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا * لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنِ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴-۲۲)

و چون مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند»، و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود. از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با خداوند پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند (و خود را آماده جهاد نمودند)، برخی از آنان پیمانشان را عمل کردند (و به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز عقیده و پیمان خود را تغییر ندادند تا خداوند صادقان را به خاطر صداقتشان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) لطف خود را بر آنان باز گرداند، زیرا که خداوند آمرزنده مهربان است.

نشانه‌های مؤمنان

۱. بحرانه‌ها را از پای در نمی‌آورد و از برابر مشکلات نمی‌گریزند. آنان می‌دانند که مشکلات همواره بر سر راه است و نیز می‌دانند هر چه به صحت راه خود بیشتر یقین یابند و در برابر پروردگارشان بیشتر تسلیم گردند و بیشتر منقاد رهبری دینی باشند، چه بسا مشکلاتشان نیز افزون گردد.

و شاید مؤمن در پی یافتن ساعتی باشد که در آن خود را در معرض امتحان قرار دهد و کفایت و لیاقت خود را در اجرای اوامر رسولان حق بروز دهد. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ» و چون مؤمنان آن گروه‌ها را دیدند. «همانند منافقان که گریخته بودند نگریختند، بلکه بر خط و مرام خود یقین بیشتر حاصل کردند و گفتند:

«قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند.»

از آیه مورد بحث استفاد می‌شود که از ویژگی‌های تربیت مکتبی این است که حقیقت مسیر حرکت انسان را به او می‌گوید و حتی اگر راه خوفناک و پرمخاطره باشد به آن تصریح می‌کند. این امر سبب می‌شود که شخص در برابر بحرانه‌ها و مشکلات پایداری ورزد و حوادث را امری طبیعی انگارد. به همین سبب، مؤمنان اصرار داشتند که به رغم وضع دشوار و خطرناکی که پدید آمده بود خود را در ورطه جنگ دراندازند و منافقان که از چنین حالتی بی‌بهره بودند، آنها را نهی می‌کردند.

یکی از بزرگ‌ترین عوامل پایداری در مواقع دشواری، آگاهی قبلی از آن است تا از لحاظ روحیه آمادگی حاصل شود و چون مؤمنان از جنگ سختی که در پیش بود قبلاً خبر یافته بودند و نیز خدا و رسولش به آنان وعده پیروزی داده بودند آن همه سختی یعنی تجمع احزاب و وا گذاشتن منافقان کار را در

بجوبه آن، از ایمانشان به خدا و رسول او نکاست بلکه آنان در برابر پروردگارشان تسلیم شدند. «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛ جز به ایمان و تسلیمشان نیفزود.»

وقتی که زندگی ملتها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که ملتها بر دو نوعند: برخی هنگامی که در معرض فشارها و سختی‌ها واقع می‌شوند از هم می‌پاشند و برخی بر عکس بر قوت و ثباتشان افزوده می‌شود و علت این امر به اختلاف در تربیت بازمی‌گردد. مؤمنان حقیقی فرهنگ مقاومت را پیشه و شعار خود قرار داده‌اند. اینان از هر مانع که بر سر راهشان قرار گیرد مردانه می‌گذرند تا شاید پیروزی را در آغوش گیرند.

۲. مؤمنان گروه پیوسته‌ای هستند که همگی هدف واحدی دارند و اگر عده‌ای از آنان در راه هدف جان بیازند گروهی دیگر جای آنان را پر می‌کند.

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ» از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند؛ بعضی بر سر پیمان خود جان باختند و شهید در راه خدا شدند و بعضی چشم به راهند و منتظر رسیدن به لقاء الله تا به سعادت ابد برسند. به تعبیر دیگر، مؤمنان چون سدی سدید در مقابل دشمن ایستاده‌اند. پاره‌ای به فوز شهادت رسیده‌اند و پاره‌ای زنده مانده‌اند تا راه آنان را ادامه دهند، بی‌آنکه یکی از آنان به خود یا امیال نفسانی خویش بیندیشد و یا بگوید که چرا من کشته شوم و فلان شخص زنده بماند و از زندگی مادی خویش بهره‌ور گردد. عقیده مؤمنان آن است که دنیا محل مبارزه است، مبارزه‌ای مستمر که هر یک باید نقش خود را در آن بازی کنند. آنان همگی جان خویش را فروخته و رضای حق را خریده‌اند. مؤمنان خود را مالک چیزی نمی‌دانند، آنان تسلیم اراده حق و رهبر

خویش‌اند. چنین ایمانی است که در آنها روح استقامت را پرورش می‌دهد. «وَمَا يَدَّبُّوا تَبْدِيلًا؛ و هیچ پیمان خود را دگرگون نکرده‌اند.»^۱ برای شناخت صادقان به صص ۲۶ و ۲۷ هم مراجعه شود.

جهاد فی سبیل الله، شاخصه بارز صادقان

دانشمند معروف اهل سنت، «حاکم ابوالقاسم حسکانی» از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

فینا نزلت «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»، فانا والله المنتظر و ما بدلت تبدیلا؛^۲

«آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ در باره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبل از مردانی از ما همچون حمزه سید الشهداء علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام.»^۲

برخی دیگر گفته‌اند: جمله «مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» اشاره به شهیدان بدر و احد است، و جمله «و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظَرُ» اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.

از «انس بن مالک» نیز نقل شده که عمویش «انس بن نضر» در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعدا که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشته است، سپس با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد.

۱. تفسیر هدايت، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

از این رو در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او آنقدر مقاومت نمود که مجروح شد و سپس به افتخار شهادت نائل گشت.^۱

و از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» اشاره به حمزه بن عبدالمطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نصر و یاران اوست.^۲

در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، چرا که آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند، و افرادی همچون «حمزه سید الشهداء» و «علی» علیه السلام در رأس این دو گروه قرار داشتند.

از همین رو در تفسیر «صافی» در مورد یاران امام حسین علیه السلام چنین آمده است: ان اصحاب الحسين بكر بلا كانوا كل من اراد الخروج ودع الحسين علیه السلام وقال: السلام عليك يابن رسول الله! فيجيبه: وعليك السلام ونحن خلفك، ويقرأ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»؛ یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام وداع می‌کردند و می‌گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع)، و امام علیه السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ.^۳

امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» به او رسید نیز تلاوت فرمود.^۴

۱. تفسیر «قرطبی» و «فی ظلال» و «مجمع البیان» (با مختصر تفاوتی) این روایت را آورده‌اند.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۳. تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

۴. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۵۹.

از اینجا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن کردند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند.

آیه بعد نتیجه و هدف نهایی عملکرد مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است» (لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً).

نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می‌ماند، و نه سستی‌ها و کارشکنی‌های منافقان بدون کیفر.

منتهی برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» درهای توبه را به روی آنها می‌گشاید و خود را با اوصاف «غفور و رحیم» توصیف می‌کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.

از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه‌ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده‌اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دل‌های آماده، منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد!

آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می‌فرماید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عباراتی کوتاه جمع‌بندی روشنی از این ماجرا کرده و می‌فرماید: «خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند

و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیدند.^{۲۱}»

پیام‌ها:

۱. ایمان عامل قدرت است. «رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا...»
۲. منافقان، دشمنی را که حضور ندارد، حاضر می‌پندارند «يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا» ولی مؤمنان، دشمنان موجود و مهاجم را. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ... هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ»
۳. مؤمنان، تحقق وعده‌های خدا و رسولش را حتمی می‌دانند. «وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»
۴. جبهه و جنگ برای مؤمن، بستر رشد و ترقی است. «مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»
۵. تحقق یافتن وعده‌های خدا و رسول، برای ایمان مؤمنان می‌افزاید. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ... مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»
۶. نقل کمالات دیگران یکی از راه‌های تربیت است. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ...»
۷. دفاع از حق تا مرز شهادت، نشانه صداقت در ایمان است. «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»
۸. عمل به تعهد، لازم و از نشانه‌های صداقت است. «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا»
۹. انتظار شهادت نیز یک ارزش است. «وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ» آمادگی برای لقای خداوند، از صفات مؤمنان است.
۱۰. باب شهادت باز است. «وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ»

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

۲. وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا. (۲۵)

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
قَضَى نَحْبَهُ	ادا کرد تعهد و نذر خود را	فعل ماضی - مصدر و مفعول
يَنْتَظِرُ	در انتظار است، چشم به راه است	فعل مضارع
مَابَدَلُوا	تغییر ندادند	مای نافی - فعل ماضی
لِيَجْزِيَ	تا پاداش دهد	لام جواب شرط - فعل مضارع
وَيُعَذِّبُ	و عذاب کند	فعل مضارع
أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ	یا ببخشد آنها را، یا توجه کند	حرف عطف - فعل مضارع -
«توب»	برایشان	جار و مجرور
لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا «نیل»	نرسیدند به مالی	فعل جحد - مفعول

یادآوری قواعد مهم:

اسم و حالات آن:

اسم کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون اینکه زمانی را برساند. بسیاری از اسم‌ها را می‌توان با توجه به علامتهای آنها (و بدون توجه به معنا) شناسایی نمود. برخی از علامتهای اسم عبارتند از:

۱. الف و لام در اول کلمه، مانند: الرجل
۲. تنوین (ـــــــــٌ) در آخر کلمه، مانند: رجلٌ
۳. کلمه‌ای که بعد از حرف جر قرار گیرد مانند: وَالْعَصْرِ
۴. کلمه‌ای که مبتدا (مسندالیه) واقع شود مانند: علیٌ ذهب
۵. کلمه‌ای که بعد از حرف ندا قرار گیرد مانند: یا علی

مبنی و معرب

اسم از نظر حرکتِ آخر آن، به دو نوع مبنی و معرب تقسیم می‌شود:

الف - مبنی: اسمی است که حرکت آخر آن با تغییر عوامل^۱ عوض نمی‌شود. مثل کلمات الذین، هؤلاء، اولئک و هذا، که در حالت‌های گوناگون تغییری نکرده، همیشه به یک شکل دیده می‌شوند.

ب - معرب: اسمی است که حرکت آخر آن با تغییر عوامل عوض می‌شود. به مثال‌های زیر توجه کنید:

لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ.

تَاللَّهِ لَا كَيْدَنَ أَصْنَامَكُمْ.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

کلمه «اللّه» با سه حرکت (ـُ) آمده است؛ اول منصوب، دوم مجرور، سوم مرفوع.

حرکات سه گانه (ـُ) را در عربی نصب و جر و رفع^۲ گویند و اسم دارای این حرکت‌ها را منصوب، مجرور و مرفوع می‌نامند.

تمرین:

در آیات کریمه «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا * مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا * لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»، انواع اسم معرب و مبنی را مشخص نمایید.

۱. عوامل چیزهایی است که باعث رفع، نصب یا جر اسم می‌شوند. مانند فعل که فاعل را رفع و مفعول را نصب می‌دهد.

۲. در بعضی موارد علامت‌های رفع و نصب و جر متفاوت است. بطور مثال در اسامی پنجگانه (اب، اخ، حم، فم و ذو) علامت رفع «واو» و علامت نصب «الف» و علامت جر «یاء» می‌باشد. مثال: جاء أبوك، رأيت أباك، مررت بأبيك

درس نهم:

شکست جبهه کفر و استکبار

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا * وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ مِنْ صَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُمُ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ
تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۵-۲۷)

و خداوند کسانی را که کفر ورزیدند بادل‌ی پراز خشم برگرداند، بدون آنکه هیچ خبری (پیروزی و غنیمتی) به دست آورند، و خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و آنان را پیروز کرد)، و خداوند، توانای شکست ناپذیر است. و خداوند کسانی از اهل کتاب (یهودیان) را که از مشرکان عرب پشتیبانی می کردند، از برج و قلعه‌های مرتفعشان پایین کشید و در دل‌های آنان ترس و وحشت افکند، (که در نتیجه شما مسلمانان) گروهی (از آنان) را کشتید و گروهی را اسیر کردید. بعد از کشته شدن و اسارت آنان، اراضی و خانه‌ها و اموال آنان و سرزمینی را که تا آن روز قدم در آن نهاده بودید به ملک شما درآورد و خداوند قادر بر همه چیز است.

شان نزول:

چون پیامبر ﷺ با مسلمانان از خندق بازگشت و لباس رزم از تن بیرون آورد و شستشو و استحمام کرد جبریل بر او نازل شد و گفت: اگر تو زره از تن بیرون کرده‌ای مانکرده‌ایم.

رسول خدا ﷺ برخاست و سوگند خورد که نماز عصر را پس از رسیدن به بنی قریظه به جای خواهد آورد. سایر رزمندگان هم سلاح برداشتند و هنگامی که به بنی قریظه رسیدند خورشید غروب کرده بود. رزمندگان اسلام به گفتگو پرداختند. برخی گفتند رسول خدا سوگند خورد که نماز عصر را پس از رسیدن به بنی قریظه به جای خواهد آورد. پس اکنون که به موقع نرسیده‌ایم بر ما گناهی نیست. و بعضی تا به بنی قریظه نرسیدند نماز به جای نیاوردند و نماز شان قضا شد.

پیامبر اکرم ﷺ هیچ‌یک از آن دو گروه را ملامت نکرد و علی بن ابی طالب را همراه با لشکری جلوتر فرستاد و علم را به دست او داد و فرمود که برو و بر در دژ بنی قریظه بایستد. رسول خدا ﷺ نیز از پی او حرکت کرد در حالی که جماعتی از انصار از بنی غنم منتظر رسیدن او بودند. از آنان پرسید سواری از اینجا گذشت؟ گفتند: آری دحیه کلبی بر ما گذشت که بر اشتیری شهباسوار بود و قطیفه دیبایی به زیر خود انداخته بود. رسول الله ﷺ گفت: او جبرئیل بود که به سوی بنی قریظه فرستاده شده بود تا آنها را متزلزل سازد و در دل‌هایشان ترس افکند. علی برفت تا به در دژ رسید، شنید که رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهند. سپس بازگشت و رسول خدا ﷺ را در راه دید. گفت: یا رسول الله! مبادا خود به این ناپاکان نزدیک شوید. آن حضرت فرمود: حتما درباره من سخنی ناسزا شنیده‌ای! گفت: آری. پیامبر ﷺ فرمود: وقتی که چشمشان به من افتد دیگر از این گونه سخنان بر زبان نخوانند آورد. پیامبر به نزدیک دژ رسید و فرمود: ای بوزینگان و خوکان دیدید خدا شما را خوار ساخته و محنت و بلا بر سر شما فرستاد! گفتند: ای ابوالقاسم تو مرد نادانی نبوده‌ای.

پیامبر آنها را بیست و پنج روز محاصره کرد تا از محاصره خسته شدند و خدا بر دل‌هایشان بیم افکند.

یحیی بن اخطب با بنی قریظه به دژشان داخل شده بود و این هنگامی بود که غطفان برگشته بودند، چرا که یقین داشتند که پیامبر بدون آنکه با آنان بجنگد باز نخواهد گشت.

کعب بن اسد گفت: ای یهودیان حادثه فرار سیده و من شما را میان سه چیز مخیر می‌کنم. گفتند آن سه چیز چیست! گفت:

۱. با این مرد بیعت کنیم و تصدیقش نماییم. شما می‌دانید که او از طرف خدا آمده و شما نام او را در کتابهای خود یافته‌اید. پس بیایید جان و مال خود و زنانتان را در امان دارید. گفتند: ما حکم تورات را هرگز نسخ نخواهیم کرد و دینی و کتابی جز آنچه داریم نمی‌پذیریم.

۲. پس بیایید زنان و فرزندانمان را بکشیم، آن گاه شمشیرها برکشیم و بر اینان بتازیم و در حالی که دل‌پای زن و فرزند خود نیستیم، یا خود کشته می‌شویم یا آنها را می‌کشیم. گفتند: این هم سخنی نابجاست. چرا بینوایان را بکشیم! بر فرض که پیروز شدیم زندگی پس از آنها برای ما چه لطفی خواهد داشت!

۳. آنکه امشب شب شنبه است محمد و یارانش می‌دانند که ما در چنین شبی جنگ نمی‌کنیم، بیائید بر خلاف سنت خویش بر آنان شبیخون بزنیم در حالی که آنان غافل از ما هستند. گفتند: نه، ما هرگز شنبه را تباه نخواهیم کرد، که به سرنوشت آنان دچار می‌شویم که چنین کردند و مسخ شدند. گفت: دریغا که در میان شما حتی یک تن دوراندیش هم نیست.

در نهایت، یهودیان از حضرت خواستند که یکی از اصحابش را بفرستد تا حکمیت کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما خود هر کس از اصحاب مرا می‌خواهید برگزینید. آنان سعد بن معاذ را برگزیدند. رسول خدا ﷺ هم به آن راضی شد. یهودان به حکم سعد بن معاذ فرود آمدند. پیامبر سلاح‌هایشان را گرفت و در

خیمه خود گذاشت و فرمود تا دست همه را بستند و در خانه اسامه نگاه داشتند. حضرت رسول از پی سعد بن معاذ فرستاد. سعد آمد و گفت: جنگجویان‌شان را بکش و زن و فرزندان‌شان را اسیر کن و اموال‌شان را به غنیمت ببر و آب و ملک‌شان به مهاجران تعلق می‌گیرد، نه انصار. و انصار را گفت: ما را خانه و زمین است و مهاجران را نیست.

رسول ﷺ تکبیر گفت و خطاب به سعد فرمود: به حکم خدا حکم کردی. رسول الله ﷺ مردان جنگی آنها را کشت.

یحیی بن اخطب را آوردند، حله‌ای بر تن انداخته بود و آن را از همه طرف سوراخ سوراخ کرده بود تا پس از مرگ تنش را برهنه نکنند. دست‌هایش به گردنش بسته شده بود. چون چشمش به پیامبر ﷺ افتاد، گفت: از اینکه با تو دشمنی کرده‌ام خود را ملامت نمی‌کنم ولی هر کس خدا برای او خواری خواسته باشد خوار داشته خواهد شد و من از آن نمی‌ترسم که تو مرا بکشی که بنی‌اسرائیل همه بدین راه رفته‌اند و کشته شده‌اند. سپس نشست تا گردنش را زدند. آن گاه پیامبر زنان و فرزندان و اموال‌شان را میان مسلمانان تقسیم کرد و جمعی از اسیران را با سعد بن زید انصاری به نجد فرستاد و آنها را در مقابل اسب و سلاح فروخت. چون کار بنی‌قریظه به عنوان آخرین گروه یهودیان در مدینه به پایان آمد آیات یادشده نازل گردید.

آثار جنگ با بنی‌قریظه

پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج، نتایج پرباری برای مسلمانان داشت؛ از جمله:

۱. پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.

۲. فروریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون.

۳. تقویت بنیه مالی مسلمانان در پرتو غنائم این جنگ.

۴. هموار شدن راه پیروزیهای آینده، به ویژه فتح خیبر و تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه.

۵. همچنین این موضوع تثبیت شد که هر کس با مسلمانان پیمان شکنی کند مورد عقوبت قرار می گیرد.^۱
امام خامنه ای می فرماید:

امروز، کار واجب چیست؟ هر زمانی، یک حرکت برای جامعه اسلامی متعیّن است. یک دشمن و یک جبهه خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید می کند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می بینند و به آن ها حمله می شود، دچار اشتباه شده ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست می رود. امروز ما در دنیای اسلام، مکلفیم که همین هشیاری و توجّه و دشمن شناسی و تکلیف شناسی را به اعلا درجه ممکن، برای امت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم.

امروز با توجّه به تشکیل حکومت اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام چیزی که در طول تاریخ اسلام، بعد از صدرِ اوّل تا امروز سابقه ندارد چنین امکانی در اختیار مسلمانان است. امروز ما دیگر حق نداریم در شناخت دشمن اشتباه کنیم. حق نداریم در آگاهی نسبت به جهت و حمله تهاجم، دچار اشتباه شویم. لذا، از اوّل پیروزی انقلاب تا امروز،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۴.

همه تلاش امام بزرگوار و دیگر کسانی که در راه آن بزرگوار حرکت کردند عَلَى اخْتِلَافٍ مَرَاتِبِهِمْ: بر حسب امکان و توانایی و بینششان این بوده است که معلوم شود در دنیای امروز، برای مسلمانان، برای جامعه اسلامی در ایران و برای پایه‌های عدل و حق، چه تهدیدی از همه بالاتر و چه دشمنی از همه خطرناک‌تر است؟ امروز هم، مثل تمام این سالهای متمادی، دشمنی اساسی، حمله بزرگ و خطر بنیان‌کن از سوی سلطه جهانی و سلطه کفر و استکبار جهانی است. این، بزرگ‌ترین خطری است که اسلام و مسلمین را تهدید می‌کند.^۱

پیام‌ها:

۱. از همبستگی دشمنان نهراسیم و خدا را کافی بدانیم و بر او توکل کنیم. با اینکه در جنگ احزاب، سه گروه مشرکان، یهودیان و منافقان علیه مسلمین متحد شدند، ولی بدون دست‌یابی به پیروزی و غنائم برگشتند. «رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۲.
 ۲. فراز و نشیب جنگ‌ها از تحت اراده الهی خارج نیست. «رَدَّ اللَّهُ ... كَفَى اللَّهُ»^۳.
 ۳. گاهی باید از نگاه مخالف سخن گفت. «لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا» پیروزی بر اسلام و گرفتن غنائم، از دیدگاه کفار خیر بود.

۴. هدف جنگ‌های دشمن، رسیدن به پیروزی یا کسب غنائم، کشورگشایی و یا حفظ منافع خود است، ولی هدف جنگ‌های اسلامی، «إِخْدَى الْحُسَيْنِ» (توبه: ۵۲) است یعنی، یا انجام وظیفه دینی و دعوت و ارشاد ناآگاهان و رفع موانع گسترش حق و یا رسیدن به شهادت و لقای حق.
 ۵. سرچشمه عزت و قدرت مسلمین خداست. «كَفَى اللَّهُ ... كَانَ اللَّهُ»

قَوِّبًا عَزِيزًا»

۱. نرم‌افزار حدیث ولایت بیانات، سال ۱۳۷۱، ص ۶۸.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
عزیز	مقتدر شکست ناپذیر	صفت مشبّه
أَنْزَلَ	نازل کرد، به زیر آورد	فعل ماضی از باب افعال
ظاهروا (ظاهر)	پشتیبانی کردند	فعل ماضی
صیاصی (جمع صیصة)	قلعه‌ها، دژها	اسم
قَذَفَ	افکند	فعل ماضی
تقتلون	می کشید	فعل مضارع
تأسرون (اسر)	اسیر می گیرید	فعل مضارع
لَمْ تَطُؤُوا (وطأ)	پای ننهادید	فعل جحد

یادآوری قواعد مهم:

حالات اسم (۲)

اسم از نظر معین و مشخص بودن به دو نوع تقسیم می شود:

۱. معرفه: اسمی است که دلالت بر چیز معینی می کند. مانند: الرَّجُلُ، أَنَا، سَعِيد
۲. نکره: اسمی است که دلالت بر چیز نامعین می کند، مانند رَجُلٌ (مردی) فَرَسٌ (اسبی)، قَلَمٌ (قلمی)

برای مثال به کلمه «مرد» در این دو جمله دقت کنید: «مردی را دیدم». «آن مرد را دیدم» اولی در ذهن ناشناخته (نکره) و دومی شناخته شده (معرفه) می باشد. در عربی «تنوین» علامت «نکره» و «ال» در اوّل اسم یا اضافه شدن به اسم معرفه، از دیگر علامتهای «معرفه» می باشد. بعضی از اسم ها همیشه معرفه هستند مثل: ضمائر (هُوَ، أَنْتَ و...)، اسامی اشاره (هَذَا، ذَلِكَ و...)،

موصول‌ها (الَّذِي، الَّذِينَ و...)، اسامی افراد خاص یا عَلم مانند محمد ﷺ، موسی ﷺ و....

مثال برای کلمات معرفه: الكتاب، الخیر، موسی، عیسی، هو، هذا، الَّذِي و....

مثال برای کلمات نکره: کتاب، صلوة، زکوة، فاکهة و....

* اسم علم که بر افراد یا اشیای خاص دلالت دارد: مثل، محمد، هدهد، کوه

دماوند معرفه است و تنوین هم می‌گیرد در این اسامی تنوین، علامت نکره نیست. مثال: جاءَ محمدٌ.

تمرین

در آیات کریمه «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا * وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُمُ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْوُهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»

انواع معرفه و نکره را مشخص نمایید.

درس دهم:

خانواده پیامبر

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ
أُمْتِعْكُنَّ وَاسْرَحْنَ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ
النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا
تُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يٰ نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ
كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ
مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۲۸-۳۲)

ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زینت (وزرق و برق) آن را می خواهید، بیایید تا شما را (با پرداخت مهرتان) بهره مند سازم و به وجهی نیکو (بدون قهر و خشونت) رهایتان کنم. و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می خواهید، پس (بدانید که) قطعاً خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار زشت (و گناهی) آشکار مرتکب شود، عذابش

دوچندان خواهد بود و این (کار) برای خدا آسان است. و هر کس از شما خدا و فرستاده‌اش را فرمان برد و کار شایسته کند، پاداشش را دوچندان می‌دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت. ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید، اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید.

شان نزول:

از شان نزولها استفاده می‌شود که همسران پیامبر ﷺ بعد از پاره‌ای از غزوات که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار می‌گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر ﷺ در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشته‌اند.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، «ام سلمه» از پیامبر ﷺ کنیز خدمتگزاری تقاضا کرد و «میمونه» حله‌ای، «زینب» بنت جحش پارچه مخصوص یمنی، «حفصه» جامه مصری، «جویریة» لباس مخصوص، و «سوده» گلیم خیبری درخواست نمودند.

پیامبر ﷺ که می‌دانست تسلیم شدن در برابر این گونه درخواستها که معمولاً پایانی ندارد چه عواقبی برای «بیت نبوت» در بر خواهد داشت، از انجام این خواسته‌ها سر باز زد و یک ماه تمام از آنها کناره‌گیری نمود، تا اینکه آیات فوق نازل شد و بالحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می‌خواهید می‌توانید از پیامبر ﷺ جدا شوید و به هر کجای می‌خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا و روز جزا دل بسته‌اید و به زندگی ساده و افتخارآمیز خانه پیامبر ﷺ قانع هستید بمانید و از پادشاهای بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر ﷺ که دامنه توقع را گسترده بودند داد و آنها را میان «ماندن» و «جداشدن» از پیامبر مخیر ساخت!^۱

در تفسیر قمی در ذیل آیه «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ» آمده که سبب نزول این آیه آن است که چون رسول خدا ﷺ از جنگ خیبر برگشت و در آن جنگ گنجینه‌های آل ابی الحقیق نصیب مسلمانان شد، همسرانش به آن جناب عرضه داشتند این گنجینه‌ها را به ما بده، حضرتش فرمود: بر طبق دستور خدای تعالی در بین همه مسلمانان تقسیم کردم. همسران از وی در خشم شدند و گفتند تو چنان گمان کرده‌ای که اگر ما را طلاق دهی دیگر در همه فامیل ما یک همسر کفو پیدا نمی‌شود که ما را بگیرد؟

خدای تعالی از این سخن ایشان برای رسول گرامی‌اش غیرت کرد و به آن جناب دستور داد از ایشان کناره‌گیری کند. رسول خدا ﷺ بیست و نه روز از ایشان کناره‌گیری نموده و در مشربه ام ابراهیم منزل گزید.

بعد از آن آیات «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ ... أَجْرًا عَظِيمًا» را فرستاد، که در آن، همسران رسول خدا ﷺ را مخیر کرد بین باقی ماندن بر همسری آن جناب و بین طلاق گرفتن. و اولین کسی که در بین همسران بر خاست ام سلمه بود، عرضه داشت: من خدا و رسول را اختیار می‌کنم، دنبال او سایر همسران یکی یکی برخاستند و با رسول خدا ﷺ از در آشتی درآمدند و کلام ام سلمه را گفتند.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۸۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۷۱.

تفسیر:

قرآن کریم می‌فرماید: اگر حیات دنیا و زینت آن را می‌خواهید، بیایید تارهایتان کنم، و اگر خدا و رسول و دار آخرت را می‌خواهید باید با وضع موجود بسازید. از این تعبیر برمی‌آید که:

۱. جمع بین وسعت در عیش دنیا و صفای آن، که از هر نعمتی بهره‌گیری و به آن سرگرم شوی، با همسری رسول خدا ﷺ و زندگی در خانه او ممکن نیست، و این دو با هم جمع نمی‌شوند.

۲. در آیات مورد بحث، زنان پیامبر مخیر به یکی از دو طرف شده‌اند؛ و مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیایی‌اش هم توسعه داشته باشد و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذایذ مادی به کلی بی‌بهره باشد.

۳. کلمه جزاء یعنی نتیجه اختیار کردن یکی از این دو طرف انتخاب، مختلف است؛ اگر همسران رسول خدا ﷺ حیات دنیا و زینت آن را اختیار کنند و به عبارت دیگر، از همسری پیامبر صرف‌نظر نمایند، نتیجه و جزایش این است که آن جناب ایشان را طلاق دهد و هم از مال دنیا بهره‌مندشان سازد، اما در صورتی که به همسری آن جناب باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و زینت آن ترجیح دهند نتیجه‌اش اجر عظیمی است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلکه به شرط آنکه احسان کنند و عمل صالح انجام دهند.

۴. تنها ملاک سعادت و کرامت «تقوا» است و هیچ حسب و نسب دیگری از آن جمله همسری پیامبر ﷺ ملاک نیست پس چنین نیست که صرف همسری رسول خدا ﷺ اجر عظیم داشته باشد، و خدا برای هر کس که همسر

آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام برای همسری توأم با احسان و تقواست، و به همین جهت است که می‌بینیم وقتی برای بار دوم علو مقام ایشان را ذکر می‌کند، آن را مقید به تقوا نموده و می‌فرماید: «كُسُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْنَّ». و این تقید نظیر تقید نسبت به کرامت اصحاب رسول خدا ﷺ است که فرموده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح: ۲۹).

پس معلوم می‌شود همه کسانی که صحابی رسول خدا ﷺ بودند مشمول این وعده نیستند، بلکه این وعده شامل کسانی است که ایمان و عمل صالح داشته‌اند، (پس اگر از یک نفر صحابی انحراف و گناه و ظلمی سرزده باشد، ما نمی‌توانیم صحبت با رسول خدا ﷺ را کفاره آن حساب کنیم) و کوتاه سخن اینکه اطلاق جمله: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» همچنان به قوت خود باقی است، و به حکم اطلاق آن حسب و نسب و یا هیچ سببی دیگر، ملاک کرامت نزد خدا نخواهد بود.

پس اینکه فرمود «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ» دستور به آن حضرت است که این دو آیه را به همسران خود ابلاغ کند، و لازمه‌اش این است که اگر راه اول را اختیار کردند، طلاقشان داده و مهریه‌شان را بپردازد، و اگر راه دوم یعنی خدا و رسول و خانه آخرت را اختیار کردند، آنان را بر همسری خود باقی بدارد.^۱

چگونگی ارتباط با آیات پیشین

این سؤال مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای است میان پیروزی مسلمانان در جنگ و میان وصایا و تعالیم الهی به خانواده پیامبر؟

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۵۷.

جواب این است که محور سوره احزاب رهبری دینی است در روابطش با اشخاص و حوادث پیرامونی جامعه اسلامی. آیات تأکید دارد که رهبری دینی را هیچ نیرویی از مسیر خود دور نمی‌سازد و حوادث گوناگون اعم از فشارها یا ترغیبها سبب انحراف او از مسیر حقیقی خود نمی‌شود.

یکی از مهم‌ترین فشارها بر رهبری در مسأله جنگ است. در نبرد احزاب رهبر عظیم دینی، یعنی رسول خدا ﷺ، در برابر کفار و منافقان چون کوه بر جای ایستاد و هیچ طوفانی نتوانست او را متزلزل سازد. در این جنگ، پایداری و استقامت رهبری دینی که در شخص رسول خدا ﷺ مجسم شده بود در برابر حوادث مقاومت ورزید و موقعیتهای صعب را پشت سر انداخت و همه فشارهایی را که از طرف مخالف بر او وارد می‌شد تحمل نمود. اما همه فشارهای وارد بر رهبری، از ناحیه دشمنان نیست، بلکه گاه از ناحیه نزدیک‌ترین افراد به او، صورت می‌گیرد. مثلاً گاه فرزندان یا همسر رهبران دینی بر آنها فشار می‌آورند و خواسته‌های ناحقی دارند. در این مورد نیز رهبر دینی موظف است مقاومت کند و در برابر تمایلات نابه‌حق آنان بایستد. از همین رو رسول خدا ﷺ، در برابر فشارهای زنان خود که خواستار رفاه مادی بیش‌تری بودند ایستاد و زنانش را میان ماندن و رفتن مخیر ساخت.

این رفتار پیامبر ﷺ عاقلانه بود، زیرا زنی که پیامبر را به شوهری خود انتخاب کرده، پیامبری که آمده است تا جهان را دگرگون سازد و بر اساس الگوی وحی الهی، امتی را بسازد و تاریخ تمدن آن را بنیان نهد، باید دشواریها و سختیها را تحمل کند و آرمانها و رفتارهای آن حضرت را درک کند و زندگی خود را متناسب با همه اینها سازگار و همسو سازد.

آری، رسول خدا ﷺ رهبر دینی است که نه از حوادث و موقعیتهای دشوار چون جنگهایی مثل جنگ احزاب که شدیدترین آنها بود متأثر می‌شود و نه از

افرادی چون منافقین و نه از زنانش. این است که خدای تعالی به مامی فرماید که بهترین الگوی زندگی شما پیامبر خداست.^۱

چرا گناه و ثواب مضاعف؟

آیات فوق پیرامون همسران پیامبر سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم در باره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است. این گونه افراد تنها متعلق به خویشان نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی به خودشان تعلق دارد و بعدی به جامعه. برنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند، بنابراین اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هریک دارای پاداش و کیفری است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ!

«هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم

بخشوده شود»^۲

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همانگونه که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ «پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است»^۳

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است:

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۹.

إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ «خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می‌کند»^۱.

حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد فرمود: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ: «توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می‌دهند» (نساء: ۱۷)^۲.

از اینجا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد. بخصوص اینکه «راغب» در «مفردات» در معنی «ضعف» می‌گوید: ضاعفته، ضمنت الیه مثله فصاعدا: «آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر بر آن افزودم».

روایتی که در بالا در باره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است. اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد. مردی به امام سجاده علیه السلام عرض کرد: إِنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتٍ مَغْفُورٌ لَكُمْ! «شما خانواده‌ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده است». امام در غضب شد و فرمود:

فَغَضِبَ وَقَالَ نَحْنُ أُخْرَى أَنْ يَجْرِيَ فِينَا مَا أُجْرَى اللَّهُ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ
ص مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ إِنَّا نَرَى لِمُحْسِنِينَ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ
وَلِمُسِيئِينَ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ ثُمَّ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ؛

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۸.

«ما سزاوارتریم که آنچه را خدا در باره همسران پیامبر ﷺ جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنان که تو می گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش، و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم.»
سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود.^۱

پیام‌ها:

۱. زندگی رهبر اسلامی باید ساده باشد. (موقعیت دینی و اجتماعی، برای انسان وظیفه خاصی به وجود می آورد). «إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ... أَسْرَحُكُمْ»
۲. رهبر مسلمانان نباید تحت تأثیر تقاضاهای نابجای همسرش قرار گیرد.
«قُلْ لِّأَزْوَاجِكُ»
۳. نه تنها رهبر جامعه اسلامی، که وابستگان او نیز تحت نظر و توجه مردم اند. «قُلْ لِّأَزْوَاجِكُ»
۴. در برابر تقاضای نابجای همسر، نظر قطعی خود را صریح و روشن اعلام کنید. «إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ» (با قاطعیت ولی همراه با مهربانی و عدالت، توقعات بیجا را از بین ببرید).
۵. هنگام دسترسی به بیت المال و غنائم، با برخورد قاطع با خانواده و نزدیکان جلو توقع و انتظارات بی مورد دیگران را بگیریم. «إِنْ كُنْتُمْ...»
۶. خطر دنیاگرایی، حتی خاندان نبوت را تهدید می کند. «إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ...»
۷. اگر مجبور به طلاق شدید، راه جدایی را با خوبی و عدالت طی کنید.
«أَسْرَحُكُمْ سَرَّاحاً جَمِیلاً»
۸. قناعت و زهد و سادگی به تنهایی عامل نجات نیست، عمل نیک هم لازم است. «تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ ... لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ»

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۸۵.

۹. خداوند ساده‌زیستی را برای خانواده رهبران دینی، امری نیک و حَسَن می‌داند. «أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ»
۱۰. در کیفر و پاداش، حَسَب و نسب اثری ندارد و هر متخلفی باید مجازات شود. «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ...»
۱۱. همسری پیامبر، مستلزم عصمت نیست. «مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ» (آری در خانه پیامبر بودن انسان را بیمه نمی‌کند، این مکتب است که انسان را بیمه می‌کند.)
۱۲. شدت و ضعف کیفر و پاداش بر اساس آثار فردی و اجتماعی عمل است. «نِسَاءَ النَّبِيِّ ... ضِعْفَيْنِ»
۱۳. خانواده و بستگان مسئولان نظام اسلامی باید بدانند که اگر مرتکب خلافی شدند، نه تنها آزاد نمی‌شوند، بلکه چند برابر دیگران مجازات می‌بینند. «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ... الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»
۱۴. کیفر متخلفان بر خداوند آسان است. «عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ	اگر می‌خواستید	إِنْ شرطیه - فعل ماضی با تأکید نون ثقیله
تعالین	بیایید «شما زنان»	فعل امر
امْتَعِ (متع)	برخوردار کنم «مهریه‌تان را بدهم»	فعل مضارع
اسْرَحِ (سرح)	رها سازم	فعل مضارع
مَنْ يَأْتِ... بِفَاحِشَةٍ (اتی)	هر که بیاورد گناه زشتی را	موصول - فعل مضارع - اسم
يُضَاعَفُ (ضعف)	دوچندان می‌شود	فعل مضارع

یادآوری قواعد مهم:

مرفوعات

در گذشته یاد گرفتیم که علائم اصلی رفع^۱ عبارتند از (ـُـ)، یعنی فاعل و آنچه در این درس مورد نظر قرار می گیرد، علّت مرفوع شدن انواع مرفوعات می باشد. یک قاعده کلی می گوید: «كُلُّ فاعِلٍ مَرْفُوعٌ وَمَا يُلْحَقُ بِهِ» یعنی فاعل و آنچه از ملحقات فاعل محسوب می شود مرفوع می باشد. بعضی از ملحقات فاعل عبارتند از: نایب فاعل، مبتدا و خبر.

فاعل: اسمی است که انجام فعل معلوم به او نسبت داده می شود. مانند:

اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ (۲۹/۶۲)

نایب فاعل: اسمی است که در جمله معلوم نقش مفعول را دارا بوده و در جمله

مجهول، به جای فاعل می نشیند. مانند: ضَرَبَ عَلِيٌّ حَسَنًا — ضَرَبَ حَسَنٌ

نایب فاعل می تواند اسم یا ضمیر (بارز - مستتر) باشد.

تمرین

در آیات کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً * وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»، انواع حالات اسم (معرب، مبنی، فاعل و نایب فاعل) را مشخص نمایید.

۱. اعراب ۲ نوع است: اعراب به حرکات، اعراب به حروف. اعراب حرکتی همان علائم ـُـ ـُـ ـُـ

می باشند. ولی اعراب به حروف (الف، واو و یاء) در برخی موارد به کار می رود. مثلاً در جمع مذکر سالم و اسمای پنجگانه «واو» و در اسمهای مثنی «الف» به جای ضمه علامت رفع می باشد. مانند: جاءَ مسلمون، جاءَ ابوه، اخوه و ... جاءَ رجالان.

درس یازدهم:

عصمت اهل بیت علیهم السلام

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ
وَأَتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ
مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۳ و ۳۴)

و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیتِ قدیم زینتهای خود را
آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را
فرمان برید. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید
و شما را پاک و پاکیزه گرداند. و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت
[آمیز] در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید. در حقیقت، خدا
همواره دقیق و آگاه است.

اهل بیت پیامبر کیانند؟

در اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر علیهم السلام چه کسانی هستند در میان مفسران گفت و گو
است. برخی آن را درباره همسران پیامبر دانسته و آیات قبل و بعد آن را که درباره
ازواج رسول خدا علیهم السلام سخن می‌گوید، قرینه بر این معنا شمرده‌اند؛ اما توجه به یک
نکته، این معنا را نفی می‌کند و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده

بیش تر به صورت ضمیر «جمع مؤنث» است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) همه به صورت «جمع مذکر» است، و این نشان می دهد معنای دیگری در نظر بوده است.

از سوی دیگر، روایات بسیاری که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده شمول آیه نسبت به همسران پیامبر را نفی می کند و بیان می دارد که مخاطب در آیه فوق منحصر ا پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علیؑ، فاطمه و حسن و حسینؑ. بنابراین، با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها مصداق قابل قبول برای این آیه، همان «خمس طیه» اند.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چرا در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر مطلبی گفته شده که شامل زنان پیامبر نمی شود؟

۱. مفسر بزرگ، مرحوم طبرسی، در «مجمع البیان»، در پاسخ به این پرسش می گوید:

«این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند، در حالی که از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحثها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است».

۲. مفسر بزرگ، نویسنده تفسیر «المیزان» پاسخ دیگری بر مطلب گذشته افزوده که خلاصه اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ... همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده و به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن حضرت، در کنار این آیات قرار داده شده است.

گفتنی است کلمه «إِنَّمَا» که از حروف انحصار است نشان می دهد که آیه شریفه درباره یک موهبت استثنایی در مورد گروهی سخن می گوید و نیز مراد

از «یُریدُ»، ارادهٔ تکوینی است، زیرا ارادهٔ تشریعی خداوند، پاکی همهٔ مردم است و نه گروه خاصی از آنان.

بنابراین، مقصود از آیه، افراد خاصی است که نام آنان در روایات شیعه و سنی آمده است و این گروه عبارتند از: پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام.

سؤال: دلیل این انحصار چیست و چرا این بخش از آیه دربارهٔ زنان پیامبر یا تمام خاندان آن حضرت نیست؟

پاسخ:

۱. روایاتی از خود همسران پیامبر مانند عایشه و امّ سلمه نقل شده که آنان از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا ما هم جزء اهل بیت هستیم؟ پیامبر فرمود: خیر.
۲. در روایات متعددی می‌خوانیم: پیامبر عبايي بر سر این پنج نفر کشید (که یکی از آنان خود حضرت بود) و فرمود: این‌ها اهل بیت من هستند و اجازهٔ ورود به دیگران نداد.

۳. پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه اختصاص اهل بیت را به پنج نفر ثابت کند، مدت شش ماه (و به گفتهٔ بعضی روایات هشت یا نه ماه) به هنگام نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها‌السلام می‌گذشت و می‌فرمود: «الصلاة يا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». در کتاب «احقاق الحق» بیش از هفتاد حدیث از منابع معروف اهل سنت دربارهٔ اختصاص آیه شریفه به پنج نفر ذکر شده و در کتاب شواهد التنزیل که از کتب معروف اهل سنت است بیش از یکصد و سی روایت در همین زمینه آمده است.

به هر حال این آیه شامل زنان پیامبر نمی‌شود زیرا آنها گاهی مرتکب گناه می‌شدند. در سورهٔ تحریم می‌خوانیم: پیامبر ﷺ، رازی را به یکی از همسرانش فرمود و او امانت‌داری نکرد و به دیگری گفت: قرآن این عمل را گناه نامیده و فرموده است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا». و نیز عایشه که همسر

پیامبر بود، جنگ جمل را علیه حضرت علی علیه السلام به راه انداخت و سپس پشیمان شد، با آنکه در این جنگ عده بسیاری از مسلمانان کشته شدند؟^۱

آیه تطهیر در منابع اهل سنت:

الف: روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و می گوید:

۱. هنگامی که پیامبر سخن از این آیه شریفه می گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند. بعد پیامبر عبايي بر آنها افکند و گفت:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِثْرَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.^۲

خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان.

و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم آیا من هم باشما هستم ای رسول خدا!، فرمود: «انک الی خیر» «تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی).

۲. «ثعلبی» از «عایشه» چنین نقل می کند: «هنگامی که از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تاسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود!، و هنگامی که در باره علی علیه السلام از او سؤال کردند چنین گفت:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۳.

تَسْأَلُنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ زَوْجُ أَحَبِّ النَّاسِ
كَانَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ جَمَعَ
رَسُولُ اللَّهِ بِثَوْبٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ حَامَتِي
فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ
أَهْلِكَ قَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ!^۱

«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ
بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ
بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ﷺ
آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوند!! اینها خاندان منند
و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما، من عرض
کردم ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر
و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی).

این گونه روایات با صراحت می‌گویند که همسران پیامبر ﷺ جزء عنوان
اهل بیت در این آیه نیستند.

ب: روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که
از همه آنها استفاده می‌شود، پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را
فراخواند - و یا به خدمت او آمدند - پیامبر ﷺ عبايي بر آنها افکند و گفت:

خداوند!! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این
هنگام آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این
روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.^۲

۱. تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۱۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۴.

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده است؟ پاسخ این است که گویا پیامبر ﷺ می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها در باره این گروه است و مبادا کسی مخاطب را در این آیه همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: (اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً) «خداوند اهل بیت من اینها هستند؛ پلیدی را از آنها دور کن»

ج: در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ﷺ مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه ﷺ می گذشت صدا می زد:

الصلاة يا اهل البيت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً:

«هنگام نماز است ای اهل بیت!، خداوند می خواهد پلیدی را از شما

اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده و در روایت دیگری «ابوسعید خدری» می گوید: «پیامبر ﷺ این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد!» حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه ﷺ برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است. به خصوص اینکه تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر ﷺ باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و به طور طبیعی همیشه جمعی از

مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می‌شنیدند. با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ﷺ نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می‌دانند.

قابل توجه اینکه «عایشه» همسر پیامبر ﷺ که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعاً در لابلای سخنانش و به مناسبت‌های مختلف از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

۵: روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد «این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است» (نزلت فی خمسة: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين ﷺ).

این روایات به قدری زیاد است که برخی از محققین آن را متواتر می‌دانند. تفسیر در المثنوی از ام سلمه روایت کرده که رسول الله ﷺ به فاطمه ﷺ گفت: شوی و پسران خود را نزد من آور. فاطمه آنها را حاضر ساخت. رسول الله ﷺ کسایی بافت فدک بر سرشان انداخت و دست بر سر آنها نهاد، سپس گفت: بار خدایا، اینها خاندان محمد هستند صلوات و برکات خود بر خاندان محمد روان فرمای آن سان که بر خاندان ابراهیم روان ساختی. که تو ستوده و بزرگواری.

ام سلمه گوید: منهم گوشه کسار بلند کردم که نزد آنها داخل شوم.

پیامبر آن را از دست من کشید و گفت: تو، نه.

صاحب غایة المرام آن را از عبدالله بن احمد بن حنبل و او از پدرش و به

اسناد خود از ام سلمه روایت کرده است.

همچنین ابن مردویه از ام سلمه روایت کرده که گفت: این آیه در خانه من

نازل شد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ...» و در خانه هفت تن بودند، جبریل

و میکایل و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر درگاه خانه بودم. گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل بیت نیستم! گفت نه، تو از زنان پیامبر هستی.

در همان کتاب ابن جریر و ابن المنذر و ابن حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه، همسر پیامبر روایت کرده که رسول الله ﷺ در خانه ام سلمه به خواب بود و کسایی بافت خیبر بر روی او افتاده بود. در این حال فاطمه با دیگری از آش آمد. پیامبر گفت: شوی خود و حسن و حسین را هم بخواه. فاطمه آنها را فراخواند.

در همان هنگام که مشغول خوردن طعام بودند. جبریل نازل شد و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ...» را آورد.

پیامبر آنها را به باقی آن ازار پوشانید. سپس دست از زیر کساء بیرون آورد و به آسمان اشاره کرد و گفت: «خداوندا، اینها خاندان من هستند و خاصه من، پلیدی از آنها دور کن و پاکیزه گردان ایشان را» و سه بار تکرار کرد.

ام سلمه گوید: من هم سر زیر کساء بردم و گفتم یا رسول الله من نیز با شمایم! دو بار گفت: نه.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و روایاتی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد.

علامه طباطبایی می فرماید: روایات در این معانی از طرق اهل سنت، و همچنین از طرق شیعه بسیار زیاد است، هر کس بخواهد بدان اطلاع یابد، باید به کتاب «غایة المرام» بحرانی و کتاب «عبقات» مراجعه کند، (و فارسی آن روایات در کتاب «علی» در کتب اهل سنت آمده است).^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۷۷.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُرِيدُ اللَّهُ	اراده می کند خدا	فعل مضارع - فاعل
لِيُذْهِبَ	تا ببرد، تا برطرف سازد	لام جواب شرط - فعل مضارع

یادآوری قواعد مهم:

مبتدا و خبر

مبتدا: اسم مرفوعی است که خبری را به آن نسبت می دهیم و در ابتدای جمله اسمیه^۱ می آید.

خبر: اسم مرفوعی است که به مبتدا نسبت داده می شود و معنای آن را کامل و تمام می کند.

مثال: زید^۲ (مبتدا) قائم^۳ (خبر) زید (مبتدا) ایستاده است. (خبر)
معمولاً مبتدا معرفه و خبر نکره می باشد و نیز مبتدا غالباً مقدم، و خبر مؤخر است مگر در مواردی خاص.^۳

تمرین:

در آیه کریمه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، مبتدا و خبر و انواع مرفوعات را مشخص نمایید؟

- جمله اسمیه جمله ای است که با اسم شروع می شود. مانند مُحَمَّدٌ ﷺ (مبتدا) رَسُولُ اللَّهِ (خبر).
- خبر ممکن است جمله باشد که در این صورت محلاً مرفوع می شود: مانند مُحَمَّدٌ (مبتدا) ذَهَبَ إِلَى بَيْتِهِ (خبر و محلاً مرفوع)
- یکی از مواردی که خبر، مقدم می شود جایی است که خبر جار و مجرور یا ظرف باشد مانند فِي الدَّارِ رَجُلٌ يَأْتِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ رَجُلٌ.

درس دوازدهم:

همسانی فضیلت‌های زن و مرد

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ
وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً
وَأُجْرًا عَظِيمًا. (۳۵)

همان‌ا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان
و مردان مطیع خدا و زنان مطیع خدا و مردان راستگو و زنان راستگو
و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان
انفاق‌گر و زنان انفاق‌گر و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردان پاکدامن
و زنان پاکدامن و مردانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که بسیار به
یاد خدا هستند، خداوند برای (همه) آنان آمرزش و پاداشی گرانقدر
و بزرگ آماده کرده است.

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند هنگامی که «اسماء بنت عمیس» همسر «جعفر بن
ابی طالب» با شوهرش از حبشه بازگشت به دیدن همسران پیامبر ﷺ آمد. یکی

از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن در باره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه!

«اسماء» به خدمت پیامبر ﷺ آمد، عرض کرد: «ای رسول خدا جنس زن گرفتار خسران و زیان است!، پیامبر ﷺ فرمود: چرا؟ عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند و مهم آن است که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).^۱

تفسیر:

۱. شریعت مقدس اسلام در کرامت و حرمت اشخاص از نظر دینداری فرقی بین زن و مرد نگذاشته و در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، به طور اجمال به این حقیقت اشاره می‌نماید، و در آیه «أُنْثَىٰ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»، به آن تصریح نموده و سپس در آیه مورد بحث با صراحت بیشتری آن را بیان کرده است.

۲. مقابله میان اسلام و ایمان در فراز «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» می‌فهماند که این دو با هم تفاوت دارند، و آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» به این تفاوت تصریح دارد که:

اولا اسلام به معنای تسلیم دین شدن از نظر عمل است، و عمل هم مربوط به جوارح و اعضای ظاهری بدن است، در حالی که ایمان امری است قلبی؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

و ثانیاً: چون ایمان امری است قلبی، عبارت است از اعتقاد باطنی، به طوری که آثار آن اعتقاد در اعمال ظاهری و بدنی نیز ظاهر می‌شود.

بنابراین، اسلام عبارت است از تسلیم عملی نسبت به دین، به اینکه مسلمان همه تکالیف آن را بیاورد و آنچه را از آن نهی شده ترک کند، و «مسلمون» و «مسلمات» مردان و زنانی هستند که این طور تسلیم دین شده باشند، و اما «مؤمنین» و «مؤمنات» مردان و زنانی هستند که دین خدا را در دل خود جای داده باشند، به طوری که وقتی به اعمال آنان نگاه می‌کنند، پیدا است که این شخص در دل به خدا ایمان دارد؛ پس هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. و اوصاف آنان عبارت است:

«وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»: کلمه «قنوت» به طوری که گفته‌اند به معنای ملازمت در اطاعت و خضوع است، و در نتیجه منظور مردان و زنانی‌اند که ملازم اطاعت خدا هستند و همواره در برابر او خاضعند.

«وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ»: کلمه «صدق» به معنای هر سخن و رفتاری است که مطابق با واقع باشد، و مرد و زن با ایمان هم در ادعای دین‌داری صادقند، و هم در گفتار راست‌گویند و هم خلف وعده نمی‌کنند.

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»: اینان کسانی‌اند که هم در هنگام مصیبت و بلا، صبر می‌کنند، و هم در هنگام اطاعت، و هم آنجا که گناهی پیش آمده، در ترک آن صابرند.

«وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ»: کلمه «خشوع» به معنای خواری و تذلل باطنی و قلبی است، همچنان که کلمه «خضوع» به معنای تذلل ظاهری و با اعضای بدن است.

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ»: کلمه «صدقه» به معنای خرج کردن مال است در راه خدا، که یکی از مصادیق آن زکات واجب است.

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»: مراد از «صوم» روزه‌های واجب و مستحب

هر دو است.

«وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»: یعنی کسانی که فروج خود را حفظ

می‌کنند، و آن را در غیر آنچه خدا حلال کرده به کار نمی‌بندند.

«وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ»: یعنی، و کسانی که ذکر خدا را بسیار

می‌کنند، هم با زبان و هم با قلب، و این ذکر شامل نماز و حج نیز هست.

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»: نکره آمدن مغفرت و اجر، به منظور

تعظیم آن است.^۱

ذکر کثیر؟

در روایات اسلامی و کلمات مفسران، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که

همگی از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها

می‌شود. از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم:

إِذَا اسْتَيْقِظَ الرَّجُلُ مِنَ اللَّيْلِ وَ أَقْبَضَ أَهْلَهُ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ كَتَبَا مِنْ

الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ؛^۲

«هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز

(شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می‌کنند.»

و در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «مَنْ بَاتَ عَلَى تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا

السَّلَامُ كَانَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ هر کس با تسبیح فاطمه زهرا (ع) شب بخوابد

مشمول این آیه است.»^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۷۱.

۲. پیام پیامبر، ص ۷۰۸.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸.

بعضی از مفسران گفته‌اند: «ذکر کثیر» آن است که در حال قیام و قعود و به هنگامی که به بستر می‌رود یاد خدا کند.^۱

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه برخی تصور می‌کنند که اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند. شاید منشأ اشتباه آنها پاره‌ای از تفاوت‌های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد. ولی بدون شک و قطع نظر از این گونه تفاوت‌ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرائط طبیعی آنها دارد هیچگونه فرقی از نظر جنبه‌های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه‌های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی‌های مؤمنان و اساسی‌ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفه یک ترازو قرار می‌دهد و برای هر دو پاداشی یکسان و بدون کمترین تفاوت قائل می‌شود.

به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی‌توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می‌کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را — همچون جمعی از روحانیون مسیحی در قرون پیشین — زیر سؤال نمی‌برد که آیا زن واقعاً انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟! بلکه هیچگونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۲.

در آیه ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»:

«هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد خواه زن، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می‌کنیم و حیات پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می‌داده می‌دهیم».

به همین دلیل در «علم رجال» اسلامی، بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بوده‌اند وجود دارد که از آنها به‌عنوان شخصیت‌هایی فراموش‌ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی‌شدند و پس از تولد آنها را زنده بگور می‌کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به‌صورت عروسک بدون اراده‌ای در دست گروهی از انسان‌نماهای مدعی تمدن درآمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟^۱

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: مَعَشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينَهُ وَ مَرْوَتَهُ خُلُقُهُ وَ أَصْلَهُ عَقْلُهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ يَا سَلْمَانَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا لِمَنْ تَقَوَّى اللَّهَ فَإِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ فَأَنْتَ أَفْضَلُ.^۲

ای قریش همانا حسب و نسب به دین و دین داری است و جوانمردی به اخلاق (نیکو) است و اصل و ریشه انسان عقل اوست چون خداوند می‌فرماید:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۴.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را مَلَّتْ مَلَّتْ و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. سپس به سلمان فرمود: هیچ کدام از این عرب‌ها بر تو برتری ندارند مگر به تقوای الهی و اگر تقوای تو بر ایشان بیشتر باشد تو بر اینها برتر هستی.

پیام‌ها:

۱. با تجلیل از خوبان، دیگران را به انجام خوبی‌ها تشویق کنیم.
«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ...»
۲. رشد انسان، مرحله‌ای و گام به گام است. (ابتدا اسلام با زبان، سپس ایمان با دل، سپس اطاعت، صداقت، صبر و...) «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ... الْمُؤْمِنِينَ ... الصَّابِرِينَ...»
۳. انسان کامل، علاوه بر اقرار به زبان (اسلام) و باور قلبی (ایمان)، باید شکم و شهوت و زبان خود را کنترل کند.
کنترل شکم با روزه «الصَّائِمِينَ»؛ کنترل زبان با صداقت «الصَّادِقِينَ»؛ کنترل شهوت با دوری از حرام «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ»؛ مبارزه با غرور، با داشتن تواضع «الْقَانِتِينَ»؛ غفلت زدایی با ذکر و یاد خدا «وَالذَّاكِرِينَ»؛ مقاومت در برابر نیش‌ها و نوش‌ها با نیروی صبر «وَالصَّابِرِينَ» و غافل نماندن از محرومان با انفاق «وَالْمُتَصَدِّقِينَ».
۴. اسلام هم به کمیت توجه دارد و هم به کیفیت. (در مورد مقدار می‌فرماید: «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا» و در مورد کیفیت می‌فرماید: «وَالْقَانِتِينَ» که اطاعت همراه با فروتنی است.)
۵. زن و مرد، در رشد کمالات معنوی و انسانی و دریافت پاداش یکسانند.
«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
قانتین	مردان فرمانبردار	اسم فاعل
خاشعات	زنان فروتن	اسم فاعل
متصدقات	زنان صدقه دهنده	جمع متصدق
حافظین فروجهم	مردان حفظ کننده دامن، مردان پاکدامن	اسم فاعل - مفعول
ذاکرین	مردان یاد کننده.	اسم فاعل

یادآوری قواعد مهم:

مجرورات

علامی اصلی جر، (—) است و هر اسمی که علامت جر بگیرد مجرور است.

باید دانست که اسم به دو صورت مجرور می شود:

الف) اسم دیگری به آن اضافه شود. مثال: عَبْدُ اللَّهِ. کلمه «اللّه» در اینجا مجرور است، زیرا کلمه «عبد» به آن اضافه شده است.^۱

ب) آمدن یکی از حروف جر بر سر آن. مانند: بِاللَّهِ.^۲ حروف جر دهنده‌ای که در قرآن آمده‌اند، عبارتند از: بَاء، تاء، کاف، لام، مِنْ، عَلٰی، فِی، عَنْ، اِلٰی، وَ. ^۳
 * مجرور شدن همیشه به کسره (ِ) یا تنوین (ٍ) نیست، بلکه در مثنی و جمع مذکر سالم و اسماء «أَب، اَخ، فَم، ذُو»^۴ (مجرور شدن) به حرف «یاء»

۱. اسم اول را مضاف، و اسم دوم را مضاف الیه گویند.

۲. حرف اول را جار و کلمه بعد الله را مجرور نامند.

۳. حروف جاره ۱۷ تا است که از آنها «مذ، منذ، ربّ، حاشا، خلا و عدا» در قرآن وارد نشده است.

۴. از اسماء شش گانه، فقط چهار تایی فوق در قرآن وارد گردیده و کلمات «حَم و هُن» نیامده است.

است مانند (بِمُجَاهِدِينَ، بِمُؤْمِنِينَ، بِأَخِيهِ...) و در اسمهای غیر منصرف^۱ علامت جر به فتحه می‌باشد.

کلماتی نظیر: كُلٌّ، بَعْضٌ، جَمِيعٌ، كِلَا وَكِلْتَا (هر دو)، آي (هر کدام)، غَيْرِ و سِوَى (مگر و بجز)، لَدُنْ و عِنْدَ (نزد، پیش) و أُولُو، أُولَى (صاحبان، دارندگان) همیشه مضافند و هیچ گاه بطور تنها نمی‌آیند. همچنین کلماتی چون، يَمِينٌ، يَسَارٌ، تَحْتَ، فَوْقَ، أَمَامَ، بَيْنَ، وَرَاءَ، قَبْلَ، بَعْدَ و مَعَ نیز همواره به کلمه بعد از خود اضافه می‌شوند. یعنی کلماتی که بعد از آنها می‌آید، به دلیل «مضاف‌الیه» بودن باید مجرور باشند.^۲

تمرین:

در آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»، اسم فاعل و مفعول و جمع را مشخص کنید.

۱. هر اسم که تنوین و کسره نپذیرد «غیر منصرف» است، و این به دلایلی است که مراجعه به کتابهای

مفصل رامی‌طلبد.

۲. زبان قرآن، ج ۲، ص ۲۱ و ۷۲ باندکی تلخیص و تصرف.

درس سیزدهم:

ولایت محوری

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۶-۳۸)

و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است. و (به یاد آر) زمانی که به (زید بن حارثه)، کسی که خداوند بر او نعمت (اسلام و ایمان) داده بود و تو (نیز) به او نعمت (آزادی) داده بودی می گفتی: همسرت را نگاه دار (و او را اطلاق نده) و از خدا پروا کن. و در دلت چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. پس چون

دوران کامیابی زید از همسرش پایان یافت (وازاو جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسر خوانده هایشان هنگامی که طلاق گیرند مشکلی نباشد، و فرمان خداوند انجام شدنی است. بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده، و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است.

شان نزول:

هنگامی که به شریعت اسلامی می‌نگریم در آن سه نیروی اساسی مشاهده می‌کنیم: قضائیه، مقننه و مجریه. مقننه وظیفه‌اش وضع قوانین و احکام عام است و قضائیه، کار آن تطبیق قوانین است بر وقایع مختلف؛ در حالی که کار قوه مجریه اجرای قوانینی است که آن دو قوه پیشنهاد و تصویب کرده‌اند.

در شریعت اسلامی، هر سه قوه در رهبری عالیه دینی متمرکز است و آن شخص پیامبر ﷺ است، یا کسی که در امتداد حقیقی اوست؛ پس دستگاه رهبری مرجع اعلای مقننه و قضائیه است و اگر پیامبر یا کسی که جانشین حقیقی اوست حکمی کرده‌یچ کس حق اعتراض بر آن را ندارد.

به گفته اکثر مفسران و مورخان، این آیه مربوط به زید بن حارثه است. او برده‌ای بود که حضرت خدیجه به پیامبر اکرم ﷺ بخشید و حضرت آزادش نمود. قبیله زید او را از خود راندند و پیامبر زید را فرزند خوانده خود قرار داد. بعد از ظهور اسلام، زید به آیین محمد ﷺ گروید و از مسلمانان ممتاز و فرمانده لشکر در جنگ مویه شد و در همان جنگ به شهادت رسید.

پیامبر از دختر عمه‌اش زینب که زنی سرشناس و از نوه‌های عبدالمطلب بود برای زید خواستگاری کرد. در آغاز، زینب خیال کرد حضرت او را برای خودش خواستگاری می‌کند، اما بعد که فهمید برای زید است ناراحت شد،

زیرا تا آن زمان هیچ زن آزادی (تاچه رسد به زنان سرشناس) همسر برده نمی‌شد. (گرچه برده‌ای آزاد و پسر خوانده پیامبر و از مسلمانان ممتاز باشد). پس از ازدواج، ناسازگاری بین آنان آغاز شد و زید تصمیم گرفت زینب را طلاق دهد. بارها نزد پیامبر رفت ولی آن حضرت به او می‌فرمود: همسرت را نگاه دار و طلاق نده، «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ». به هر حال زید او را طلاق داد و دو ضربه روحی و اجتماعی بر زینب وارد شد؛ یکی همسر زید شدن که جامعه آن روز این کار را نمی‌پسندید، و دوم طلاق گرفتن.

پیامبر اکرم ﷺ به امر خداوند مأمور شد تا دو سنت جاهلی را بشکند؛ یکی گرفتن همسر پسر خوانده که در جاهلیت مانند گرفتن همسر فرزند ناروا بود، و دیگری گرفتن همسر برده خود که این هم در آن زمان، زشت و ناروا بود. پیامبر اکرم ﷺ زینب را به ازدواج خود در آورد و به مردم اطعامی داد که برای هیچ یک از همسران دیگرش نداد. چون در این آیه جمله «زَوَّجْنَاَهَا» آمده، یعنی ما زینب را به ازدواج تو در آوردیم تا عادات و رسوم جاهلی را با عمل تو بشکنیم. زینب نیز بر سایر همسران پیامبر مباهات می‌کرد که ازدواج شما به خواست پیامبر اکرم بوده ولی ازدواج من به فرمان خداوند متعال بوده است.^۱

تفسیر:

علامه طباطبایی می‌فرماید:

۱. سیاق، شهادت می‌دهد بر اینکه مراد از قضاء، قضاء تشریعی و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی؛ پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی اوست که در هر مساله‌ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته، و بدان وسیله در

۱. اقتباس از تفاسیر «مجمع البیان»، «قرطبی»، «المیزان»، «تفسیر کبیر» و «فی ظلال» و نیز «سیره

ابن هشام»، ج ۱، ص ۲۶۴ و «کامل ابن اثیر»، ج ۲، ص ۱۷۷.

شئون آنان دخل و تصرف می نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می کند.

۲. قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از اینکه رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شئون بندگان، دخل و تصرف کند همچنان که امثال آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام قرار داده خبر می دهد. و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا ﷺ قضای خدا نیز هست، چون خدا قرار دهنده ولایت برای رسول خویش است، و اوست که امر رسول را در مورد بندگان نافذ کرده است.

۳. جمله «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»، یک مساله راهم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا ﷺ. بنابراین، مراد از قضاء، تصرف در شانی از شئون مردم است، نه جعل حکم تشریعی که مختص به خدای تعالی است.

۴. جمله «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ»؛ یعنی مؤمنین و مؤمنات، چنین حقی ندارند که در کار خود اختیار داشته باشند و هر کاری خواستند بکنند با توجه به جمله «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» می فهماند که در مواردی که خدا و رسول در آنها دستور و فرمانی دارند، مؤمنان حق مخالفت با آن فرمان را ندارند، بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و رسول باشند، و از خواست خود صرف نظر کنند.

این آیه شریفه عمومیت دارد و همه مواردی را که خدا و رسول حکمی برخلاف خواسته مردم دارند شامل می شود.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۲.

روح اسلام تسلیم در برابر حق:

بدون شک استقلال فکری و روحی انسان اجازه نمی‌دهد که بی‌قید و شرط تسلیم کسی شود، چرا که او هم انسانی است مثل خودش، و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد، اما هنگامی که مساله به خداوند عالم و حکیم و پیامبری که از او سخن می‌گوید و به فرمان او گام بر می‌دارد می‌رسد تسلیم مطلق نبودن دلیل بر گمراهی است، چرا که فرمان الهی کمترین خطا و اشتباهی ندارد. و از این گذشته فرمان الهی حافظ منافع خود انسان است و چیزی نیست که به ذات پاک خدا برگردد، و آیا ممکن است هیچ انسان عاقلی با تشخیص این حقیقت مصالح خود را زیر پا بگذارد؟ از این رو در سراسر قرآن آیات فراوانی دیده می‌شود که به این مساله اشاره می‌کند:

۱. گاه می‌گوید: پیروان واقعی انبیا کسانی‌اند که در برابر حکم خدا و رسولش می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (نور/ ۵۱).

۲. گاه می‌گوید: «سوگند به پروردگارت آنها به حقیقت ایمان نمی‌رسند تا زمانی که تو را در اختلافاتشان حکم سازند، و سپس در دل خود از داوری تو کوچک‌ترین ناراحتی نداشته باشند و کاملاً تسلیم شوند «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵).

۳. و در جای دیگر می‌گوید: «چه کسی آئینش بهتر است از آن کس که با تمام وجود خود تسلیم پروردگار شده و نیکوکار است؟ «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (نساء/ ۱۲۵).

اصولاً «اسلام» از ماده «تسلیم» گرفته شده و به همین حقیقت اشاره می‌کند، بنابراین هر انسانی به مقدار تسلیمش در برابر حق از روح اسلام برخوردار است.

۴. و در آیه دیگری چگونگی رفتار مؤمنان در مقابل رسول خدا ﷺ و رهبر را تعیین می کند و می فرماید: رفتار مؤمنان وقتی که پیامبر و رهبر در مورد آنان قضاوتی نمود فقط باید اطاعت و پیروی باشد: **إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** (نور/۵۱)؛ گفتار مؤمنان - وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» اینانند که رستگارند.

مردم در این زمینه چند گروهند:

الف: گروهی تنها در مواردی تسلیم فرمان حقد که با منافعشان سازگار باشد، اینها در حقیقت مشرکانی هستند که نام «مسلم» بر خود گذارده اند، و کارشان تجزیه احکام الهی به مصداق «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است و حتی در آنجا که ایمان می آورند در حقیقت به منافعشان ایمان آورده اند نه به حکم خدا!.

ب: گروه دیگر آنهایی هستند که اراده و خواستشان تحت الشعاع اراده و خواست خداست، و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق از آن چشم می پوشند و تسلیم فرمان خدای می شوند، اینها مؤمنان و مسلمانان راستین اند.

ج: گروه دیگری از این هم برترند و اصولاً جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند و جز آنچه او می خواهد خواسته ای در دل آنها نیست، آنها به جایی رسیده اند که فقط چیزی را دوست می دارند که او دوست دارد و از چیزی متنفرند که او نمی خواهد. اینها و خاصان مخلصان و مقربان درگاه او هستند که تمام وجودشان به رنگ توحید در آمده و غرق محبت و محو جمال اویند و ولایت مدار حقیقی اینها هستند.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۰.

پیام‌ها:

۱. نشانه ایمان، تعبّد در برابر خدا و رسول اوست. «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...»
۲. در تسلیم و تعبّد، زن و مرد تفاوتی ندارند. «لِلْمُؤْمِنِ وَلَا مُؤْمِنَةٍ»
۳. دستورات پیامبر اکرم ﷺ، همچون دستورات خداوند واجب الاجراء است. «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ»
۴. خدا و رسول بر امور مردم ولایت کامل دارند. «قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»
۵. اجتهاد در برابر نصّ، ممنوع است. (آنجا که حکم الهی روشن است، هیچ کس حق اظهار نظر ندارد.) «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»
۶. آزادی انسان در چارچوب قوانین الهی است. «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»
۷. هر گاه همسری نزد شما شکایت کرد فوراً پیشنهاد جدایی ندهید. «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ»
۸. در امر به معروف از اهرم عاطفه و تقوا استفاده کنید. «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»
۹. تقوا سبب تحکیم پیوند خانوادگی است. «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»
۱۰. در شکستن عادت‌های غلط اجتماعی، از هیاهوی مردم نترسید. «تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»
۱۱. رهبران دینی جامعه باید در شکستن سنت‌های باطل پیشقدم باشند. «لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ» (هموار کردن راه حق برای دیگران یک ارزش است)
۱۲. پایبندی به آداب و رسوم غیر الهی، زندگی را فلج می‌کند. «لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
قَضَى	فرمان داد، حکم کرد	فعل ماضی
خَيْرُهُ	اختیار، حق انتخاب	مصدر
أَمْسِكْ	نگه دار	فعل امر
ادعیاء (دعو)	پسر خوانده‌ها	جمع دعی
حَرَجٌ	مانع، گناه.	اسم
فَرَضَ	واجب کرد	فعل ماضی

یادآوری قواعد مهم:

منصوبات

علامه اصلی نصب، (—) و در برخی کلمات مانند (اب، اخ، فم و ...)، «الف» می‌باشد، مانند: (أَبَاهُ، أَخَاهُ، ...). در تشبیه و جمع، «یاء» علامت نصب است (مانند رَجُلَيْنِ و مُؤْمِنِينَ). در زبان عربی، «مفعول» شاخص اسم منصوب است، از این رو گفته‌اند: «كُلُّ مَفْعُولٍ مَنْصُوبٌ وَمَا يُلْحَقُ بِهِ» مفعول و آنچه ملحق به آن است منصوب می‌باشد. منظور از ملحقات مفعول^۱ حال، تمیز، مستثنی و ... است.

در اینجا برخی از منصوبات و علت نصب آنها را توضیح می‌دهیم:

۱. **مفعول به:** اسم منصوبی است که فعل فاعل بر آن واقع شده باشد، بطور مثال در «ضَرَبَ حَسَنٌ عَلِيًّا» (حسن، علی را زد) حسن «زننده» و علی

۱. مفعول نیز انواع مختلفی دارد، مثل مفعول به، مفعول له، مفعول فیه و ...

«زده شده» می‌باشد، که فعل «زدن» براو واقع شده است.^۱ برخی از افعال می‌توانند دو اسم (مفعول) را نصب دهند. آن افعال عبارتند از «أَعْطَى، أَطْعَمَ، أَسْكَنَ، سَقَى، جَعَلَ، اتَّخَذَ، سَمَّى»^۲، همچنین عَلِمَ، ظَنَّ، حَسِبَ، خَيَّلَ، رَأَى، زَعَمَ، وَجَدَ^۳ که مواردی از این افعال در قرآن یافت می‌شود.

تمرین

در آیات کریمه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»، انواع منصوبات را مشخص نمایید.

۱. دو مثال دیگر برای مفعول به: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»، و «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً».

۲. برخی از مثالهای آن عبارتند از: أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ (کوثر، آیه ۱) و أَطْعَمُوا الْفَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ (حج، آیه ۳۶) و يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا (الانسان، آیه ۸).

۳. اینگونه افعال را «افعال قلوب» گویند (زیرا معنای باطنی و ذهنی می‌دهند نه معنی ظاهری و حسی).

درس چهاردهم:

تکلیف‌گرایی در تبلیغ دین

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى
بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

کسانی که پیام‌های الهی را ابلاغ می‌کنند و از خدای ترسند و از هیچ
کس جز خدا بیم ندارند، و خداوند برای حسابرسی کافی است.

مبلغان راستین کیانند؟

آیه مورد بحث به تناسب آیات پیش از آن، به یکی از مهم‌ترین برنامه‌های
عمومی انبیاء اشاره کرده، می‌فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ
رسالت‌های الهی می‌کردند و از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا و ا همه
نداشتند» (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ).
بنابراین، ای پیامبر، تو نیز در تبلیغ رسالت‌های پروردگارت نباید کمترین وحشی
از کسی داشته باشی و هنگامی که به تو دستور می‌دهد یک سنت غلط جاهلی را
در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و بازینب همسر
مطلقه زید از دواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از ناحیه
گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن اینگونه سنتهاست و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد. آنان قاطعانه باید پیش روند، حرفهای بدگویان را به جان خریدار شوند و بی‌اعتنا به جو سازیها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان به برنامه‌های خود ادامه دهند، چرا که همه حسابها به دست خداست. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است» (وَ كَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا). یعنی هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می‌دارد و پاداش می‌دهد و هم سخنان و یاوه‌سرایی دشمنان را محاسبه و کیفر می‌دهد. در حقیقت جمله «كَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا» دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند چون حسابگر زحمات و پاداش دهنده آنها خداست.

تفسیر

۱. **فرق بین خوف و خشیت:** لازم به یادآوری است که در این آیه، خشیت از غیر خدا از پیامبران نفی شده است و خشیت غیر از خوف است. خشیت تأثر قلبی است که از عظمت امری ناشی می‌شود، ولی خوف انتظار وقوع امر ناپسندی است که موجب پرهیز از آن می‌شود. انبیا هیچ‌گونه خشیتی از غیر خدا ندارند، زیرا تنها خداوند را بزرگ می‌بینند.

در قرآن هم می‌بینیم با اینکه خشیت از غیر خدا را از ایشان نفی کرده، نسبت خوف را به ایشان داده است، مثلاً از موسی علیه السلام نقل فرموده که گفت: «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ» و در خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً». البته این معنایی که برای دو کلمه خوف و خشیت گفتیم، معنای اصلی

این دو کلمه است و منافات ندارد که گاهی به عنوان مترادف هم بیایند و هر دو را به یک معنا استعمال نمایند.^۱

در بعضی از مؤلفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می‌باشد، نه معنی لغوی اش، او می‌گوید:

«خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می‌باشند، ولی در عرف صاحب‌دلان در میان این دو، فرقی است، و آن اینکه: «خوف» به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آن را دارد، و این حالت برای اکثر مردم حاصل می‌شود، هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است، و مرتبه‌ای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی‌شود.^۲ اما «خشیت» حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او، و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می‌شود، و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده‌اند حاصل نمی‌گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**^۳

۲. «حسیب» به معنای حسابگر است و چون خدا برای محاسب بودن و به حساب آوردن اعمال کوچک و بزرگ همگان کافی است، پس واجب است که همه از او خشیت داشته باشند و از غیر او دچار خشیت نشوند.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۳.

۳. مجمع البحرین، ماده خشیت.

۳. منظور از «تبلیغ» در اینجا همان «ابلاغ» و رسانیدن است، و هنگامی که ارتباط با «رسالت الهی» می‌یابد مفهومش این است که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم تعلیم کنند و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.

شرط پیروزی در تبلیغات

آیه دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در تبلیغ دین، قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز خداست. آنها که در برابر فرمانهای الهی خواسته‌های این و آن و تمایلات بی‌رویه گروه‌ها و جمعیت‌ها را در نظر می‌گیرند، و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می‌دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت. هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ خدمتی برتر از اعطای این نعمت به انسانی نمی‌باشد، و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداشهاست. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچ کس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی، و فرمود: و ایم الله لئن یهدی الله علی یدیک رجلا خیر مما طلعت الشمس و غربت؛ «به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند». و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند و از هیچ مقامی هم نترسند که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه اثر می‌گذارد.

یک مبلغ الهی به مقتضای «و کفی بالله حسیباً» تنها به این می‌اندیشد که حسابگر اعمال او خداست، و پاداشش به دست اوست و همین آگاهی و عرفان،

در این راه پر نشیب و فراز به او مدد می‌دهد.^۱ بنابراین، صاحب دین و آنکه می‌خواهد آن را تبلیغ کند باید از هیچ کس نترسد، تا مباد در اثر ترس چیزی را که خدا واجب کرده نادیده انگارد. و نیز باید در انتظار فشار از سوی دیگران هم باشد و برای مواجهه با آن فشارها خود را آماده سازد. کمترین فشارها پراکنده شدن مردم از اطراف او و تنها ماندنش یا زندان و شکنجه و تبعید از سوی سردمداران ستمگر و فاسد است و پایداری در برابر اینها، به رسیدن به اهدافش در دنیا یعنی هدایت مردم و دگرگون ساختن ایشان منتهی می‌شود.

امام حسین علیه السلام هنگامی که تیر حرمه بر گلوی فرزند صغیرش، علی اصغر، فرود آمد، با شهادت تمام گفت:

«اینها که بر من وارد می‌شود برای من آسان است، زیرا خدا می‌بیند».

پیام‌ها:

موفقیت در تبلیغ، شرایطی دارد:

۱. تداوم تبلیغ. «يُبْلِغُونَ»

۲. تقوا در عمل. «يَخْشَوْنَهُ»

۳. شهادت و قاطعیت. «وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»

۴. توکل به خدا. «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»

۵. همیشه تبلیغ با سخنرانی نیست، گاهی باید با عمل، حکم خدا را روشن ساخت. (در دو آیه قبل فرمود: زن زید را بگیر تا خرافه‌ای را از میان برداری، آن گاه در این آیه می‌فرماید «الَّذِينَ يُبْلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ»)

۶. خدا ترسی مقدمه شجاعت و شهادت است. «يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا»

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۵.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُبَلِّغُونَ «بلغ»	ابلاغ می کنند	فعل مضارع
رسالات	پیام‌ها	جمع رساله
(بخشون)	می ترسند	فعل مضارع
(حسیب)	حسابرس، محاسبه کننده	صیغه مبالغه
لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا	و نمی ترسند از احدی غیر خدا	فعل نفی - مفعول

یادآوری قواعد مهم:

منصوبات (۲)

۲. حال: اسم منصوبی است که حالت و چگونگی فاعل یا مفعول یا

هر دو را در حین انجام فعل نشان می دهد، مثال: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا.

۳ - تمیز: اسمی است که بعد از کلمه یا جمله مبهمی آورده می شود تا رفع

ابهام از آن کند مثل: «بَاعَ التَّاجِرُ ذِرَاعًا حَرِيرًا» از کلمه «ذراع» می توان یک ذراع از اشیاء زیادی را تصور کرد چون در ابتدا مبهم به نظر می رسد اما کلمه بعدی (حریرا) از آن رفع ابهام نموده است.^۱ و یا مانند آنا أَكْثَرُ مِنْكَ^۲ که دارای ابهام است و با آوردن کلمه مالا، ابهام آن رفع می گردد. با این دو مثال روشن شد که تمیز گاهی رفع ابهام از مفرد و گاهی رفع ابهام از نسبت (جمله) می کند.

۱. این مثال برای موردی است که تمیز رفع ابهام از مفرد می کند.

۲. آیه ۳۴ سوره کهف. مثال برای رفع ابهام از نسبت جمله.

تمییز اعداد: اعداد بدون تمییز دارای ابهام می‌باشند و تمییز آنها از جهت اعراب (نصب یا جر) و از جهت تعداد (مفرد یا جمع) به قرار زیر است:

تمییز اعداد سه تاده، جمع و مجرور، و تمییز عدددهای یازده تا نود و نه مفرد و منصوب است. تمییز اعداد صد و هزار نیز مفرد و مجرور می‌باشد.^۱

قَالَ آيَتِكَ لَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا (۴۱/۳)

قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ (۱۳/۱۱)

وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً (۱۴۲/۷)

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا (۱۵۵/۷)

تمرین:

در آیه کریمه «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»، انواع منصوبات را مشخص نمایید.

۱. تمییز از عدد بر سه جهت دان ز سه تاده همه جمع است و مجرور

ز ده تا صد همه فرد است و منصوب ز صد برتر همه فرد است و مجرور

البته لازم به تذکر است که عدد یک و دو تمییز نمی‌خواهد.

درس پانزدهم:

خاتمیت پیامبر

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٤٠)

محمد ﷺ، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست، بلکه رسول خدا
و خاتم پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است.

تفسیر:

۱. در این آیه هم کلمه «رسول» و هم کلمه «نبی» آمده است. «رسول»
صاحب کتاب و «نبی» خبر دهنده است، یا آنکه «رسول» پیام آور و «نبی»
انجام دهنده رسالت است.

۲. «خاتم» به معنای نگین انگشتر است که در قدیم با حک کردن نام خود
بر روی آن، پایان نامه ها و دستورات را با آن مهر می کردند. منظور از خاتم در
اینجا، آخرین پیامبر بودن است.

گرچه در قرآن آیات فراوانی بیانگر جهان شمولی و جاودانگی آیین
حضرت محمد ﷺ است، مانند: «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان: ۱)، «لِنُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ
بَلَغَ» (انعام: ۱۹) «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبا: ۲۸) و در روایات، حدیث متواتر «لا نبی
بعدی» و حدیث معروف «حلال محمد حلال ابدی الی یوم القیامة» و ده ها حدیث

دیگر بر این مطلب تأکید کرده‌اند، ولی این آیه روشن‌ترین دلیل بر خاتمیت پیامبر اسلام است.

این آیه تنها آیه‌ای است که هم نام پیامبر و هم رسالت پیامبر را در قالب دو عنوان ذکر کرده است: «مُحَمَّدٌ...»، «رَسُولَ اللَّهِ...»، «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» در مجمع البیان در ذیل جمله «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» روایت صحیح از جابر بن عبد الله از رسول خدا ﷺ رسیده، که فرمود:

مثل من در بین انبیاء، مثل مردی است که خانه‌ای بسازد و آن را تکمیل نموده و آرایش هم بدهد، ولی جای یک آجر را خالی بگذارد، که هر کس وارد آن خانه شود، آن جای آجر توی ذوقش بزند، و بگوید: همه جای این خانه خوب است، اما حیف که این جای آجر بد ترکیبش کرده، و من تا وقتی مبعوث نشده بودم، آن جای خالی در بنای نبوت بودم، همین که مبعوث شدم، بنای نبوت به تمام و کمال رسید.^۱

دلائل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ :

آیه فوق‌گرفته برای اثبات خاتمیت کافی است، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ منحصر به آن نمی‌باشد، چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنا اشاره می‌کند و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

۱. در آیه نوزده سوره انعام می‌خوانیم: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم).

وسعت مفهوم تعبیر «وَمَنْ بَلَغَ» (تمام کسانی که این سخن به آنها می‌رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می‌سازد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۲. این روایت در صحیح بخاری هم نقل شده است.

۲. آیاتی که عمومیت دعوت پیامبر اسلام را برای جهانیان اثبات می‌کند؛ مانند: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ جاوید و پیر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند (فرقان / ۱).

و مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛ ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم (توبه / ۲۸).
و آیه قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا: «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم» (اعراف / ۱۵۸).

۳. توجه به وسعت مفهوم «عالمین»، «ناس» و «کافه» نیز مؤید این معناست. از این گذشته اجماع علمای اسلام از یک سو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده نیز دلیل بر موضوع است. برخی از این روایات که از آنها می‌توان مساله خاتمیت را استفاده کرد از این قرارند:

۱. در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرمود:
حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ «حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است»
این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می‌باشد.
گاهی حدیث فوق به صورت «حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»؛ «حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد»، نیز نقل شده است.

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. حدیث معروف «منزله» که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی علیه السلام و داستان ماندن او بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملاً مساله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ «تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» (بنابراین تو همه منصبهای هارون نسبت به موسی را داری جز نبوت).

۳. این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده است که فرمود:

إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَاراً فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَعْجَبُونَ بِهَا وَيَقُولُونَ هَلْكَا وَضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ فَأَنَا اللَّبَنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. ۲؛ «مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنایی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنایی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم!» این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از راویان متعدد نقل شده

است. و در حدیث دیگری می خوانیم:

جِئْتُ فَخَتَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ ۳؛

«آمدم و پیامبران را پایان دادم.»

این حدیث نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل و صحیح ترمذی و نسایی و کتب دیگر نقل شده و از احادیث بسیار معروف

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۸.

۲. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۴۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۰.

و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده‌اند.

۴. در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ صریحاً آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ﷺ آمده است:

أَمِينٌ وَحِيَّةٌ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نَقْمَتِهِ؛

او (محمد) امین و وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت‌دهنده رحمت و اندازکننده از عذاب او بود.

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است:

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ فَقَقَى بِهِ الرُّسُلَ وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ؛

«او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود و به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود».

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از بر شمردن برنامه‌های پیامبران

پیشین می‌فرماید:

أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا [ص] رَسُولَ اللَّهِ ص لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ نُبُوتِهِ؛

«تازمانی که خداوند سبحان، محمد ﷺ، رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده‌هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود».

۵. و در پایان خطبه حجة الوداع همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام ﷺ

در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت به صراحت آمده است. آنجا که می‌فرماید:

فَلْيَبْلُغْ شَاهِدُكُمْ غَايِبَكُمْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا أُمَّةَ بَعْدُكُمْ؛

حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت: اللهم اشهد انی قد بلغت؛ «خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم».

۶. و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بَكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا؛

«خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنابراین هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت».

پیام‌ها:

خاتمیت پیامبر اسلام، بر اساس علم و حکمت الهی است. «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
مَا كَانَ أَبَا أَحَدٍ	پدر هیچ یک نبود	نافیه - خبر کان
رجال	مردان	جمع (رجل)
خَاتَمَ	آخر	اسم و منصوب

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۲۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹.

یادآوری قواعد مهم:

فعل امر (۱)

افعالی چون: برو، نرو، بگیر و بنویس، در فارسی صیغه‌های امری نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر صیغه‌هایی که برای انجام کاری یا نهی از کاری به طور فرمان و خواهش در زمان حال و آینده دلالت کنند، امر نامیده می‌شوند. در عربی فعل امر و فعل نهی، دو ساختار جداگانه دارند.

شش صیغه فعل امر (حاضر) از شش صیغه دوم (مخاطب) فعل مضارع به ترتیب زیر ساخته می‌شود: الف: حرف مضارعه (تاء) را از اول آن برمی‌داریم. ب: اگر حرف بعد از «تاء» ساکن باشد، یک همزه در اول فعل می‌آوریم. حرکت همزه نیز همیشه مکسور است، مگر اینکه عین الفعل فعل مورد نظر (يُنْصِرُ) مضموم باشد که در این صورت همزه را مضموم می‌آوریم.

ج: علامت رفع (ضمه و نون عوض از ضمه) را از آخر فعل حذف می‌کنیم. مثال:

فعل مضارع	فعل امر
تَنْظُرُ	اَنْظُرْ: بین تو (یک مرد)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو مرد)
تَنْظُرُونَ	اَنْظُرُوا: ببینید شما (مردان)
تَنْظُرِينَ	اَنْظُرِي: بین تو (یک زن)
تَنْظُرَانِ	اَنْظُرَا: ببینید شما (دو زن)
تَنْظُرْنَ	اَنْظُرْنَ ^۱ : ببینید شما (زنان)

تمرین:

شش صیغه فعل امر حاضر را از «تختم» بسازید.

۱. نون صیغه ششم به علت اینکه ضمیر است حذف نمی‌شود.

درس شانزدهم:

یاد خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً
وَ أُصِيلاً (٤١-٤٢)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و او را در هر صبح
و شام تسبیح نمایید (و به پاکی بستانید).

تفسیر:

۱. کلمه «ذکر» در مقابل «نسیان» به معنای به یاد داشتن است، و آن عبارت
است از اینکه آدمی نیروی ادراک خود را متوجه یاد شده کند، حال یا نام
آن را ببرد و یا صفات او را بر زبان جاری کند، (و مهم‌تر آن که در قلب به یاد
او باشد) «وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً» کلمه «تسبیح» به معنای منزه داشتن است،
و این کلمه نیز مانند کلمه ذکر تنها به الفاظ نیست و هر چند تسبیح به لفظ
یعنی گفتن سبحان الله نیز یکی از مصادیق آن است (و گرنه تسبیح در سویدای
دل از آن مهم‌تر است).

۲. کلمه «بکرة» به معنای اول روز و کلمه «اصیل» به معنای آخر روز و بعد
از عصر است، و اگر تسبیح را مقید به اول و آخر روز کرده، برای این است که
این دو هنگام، هنگام تحول احوال افق است. در صبح، افق تاریک روشن

می‌شود و در غروب دوباره رو به تاریکی می‌گذارد، و این تغییر و دگرگونی مناسب با این است که خدای را منزه از تغییر و تحول و دگرگونی بدانیم. و البته ممکن است دو کلمه «بکرة و اصیل» کنایه از دوام باشد، مانند شب و روز در آیه «يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۱

۳. ذکر کثیر چیست؟

از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام ﷺ در مقام تبلیغ رسالت بود، در اینجا برای فراهم آوردن و گسترش زمینه این تبلیغ، بخشی از وظائف مؤمنان را بیان می‌کند و می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را فراوان یاد کنید و صبح و شام او را

تسبیح و تنزیه نمایید.»

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان است و تیرهای و سوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌گردد برای مبارزه با آن راهی جز «ذکر کثیر» نیست و «ذکر کثیر» به معنای واقعی کلمه یعنی «توجه با تمام وجود به خداوند».

به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را موظف می‌کند که در همه حال به یاد خدا باشید. به هنگام عبادت یاد او کنند و حضور قلب و اخلاص داشته باشند. به هنگام حضور صحنه‌های گناه یاد او کنند و چشم بپوشند، و یا اگر لغزشی روی داد توبه کنند و به راه حق باز گردند. به هنگام نعمت یاد او کنند و شکرگزار باشند و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنند و صبور و شکیبا باشند و خلاصه یاد او را که در هر صحنه‌ای از صحنه‌های زندگی انگیزه و اکتش مناسب و الهی است، فراموش ننمایند.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۲.

«ابوسعید خدری» نقل می‌کند که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ پرسیدند:
ای العباد افضل درجه عند الله يوم القيامة «کدام یک از بندگان در روز قیامت
مقامشان از همه برتر است؟!» فرمود:

الذاکرون الله کثیرا؛ «آنها که خدا را بسیار یاد می‌کنند».

ابوسعید می‌گوید: عرض کردم یا رسول الله! و من الغازی فی سبیل الله؟
«آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والا مقام ترند؟!» فرمود:
لو ضرب بسيفه فی الکفار و المشرکین حتی ینکسر و یختضب دما
لکان الذاکرون الله افضل درجه منه!^۱

«اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش

بشکند و آنها که یاد خدا بسیار می‌کنند از او برترند!»

و از اینجا معلوم می‌شود که ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از
روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهرا^۲ و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر
صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آنچه شایسته او نیست یا مانند
آن تفسیر شده، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است، نه محدود ساختن
مفهوم آیه در خصوص این مصداق.

همانگونه که از سیاق آیات به خوبی برمی‌آید منظور از «تسبیح خداوند
در هر صبح و شام» همان دوام تسبیح است، و اینکه بعضی آن را به نماز صبح
و عصر یا مانند آن تفسیر کرده‌اند باز از قبیل ذکر مصداق است.

به این ترتیب «ذکر کثیر خداوند، و تسبیح او در هر صبح و شام» جز به تداوم
توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی‌گردد،
و می‌دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان همچون غذا و آب است برای تن.

۱. الدرّ المنثور، ج ۱۶، ص ۳۵۳.

۲. مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله.

در آیه ۲۸ سوره رعد آمده است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد!» و نتیجه ذکر و آرامش و اطمینان دل نیز همان است که در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ ای نفس مطمئن و آرام! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تواز او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است، سپس در زمره بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو!»^۱

۴. یاد خدا در همه حال

هنگامی که نام خدا برده می‌شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم، و حکمت در قلب انسان متجلی می‌گردد، چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا و تمام کمالات است و نیز منزله از هر گونه عیب و نقص می‌باشد. توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است روح انسان را به نیکوها و پاکیها سوق می‌دهد و از بدیها و زشتیها پیراسته می‌دارد، و به تعبیر دیگر بازتاب صفات او در جان انسان تجلی می‌کند.

توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، فاصله انسان از گناه و آلودگی بسیار زیاد می‌شود. یاد او یادآوری مراقبت او، یاد حساب و جزای او، یاد دادگاه عدل او و بهشت و دوزخ اوست و چنین یادی است که جان را صفا، و دل را نور و حیات می‌بخشد.

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه‌ای دارد جز یاد خدا که هیچ حد و مرزی برای آن نیست! امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۵۲.

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛
 «هر چیز حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد جز ذکر خدا که
 حدی که با آن پایان گیرد ندارد.»

سپس می افزاید:

فَرَضَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ
 فَهُوَ حَدُّهُ وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْضَ فِيهِ بِالْقَلِيلِ
 وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ
 ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا فَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛

«خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است، هر کس آنها را ادا کند حد
 آن تامین شده، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام
 گردیده و حج را هر کس (یک بار) بجا آورد همان حد آن است، جز ذکر
 الله که خداوند به مقدار قلیل آن راضی نشده و برای کثیر آن نیز حدی
 قائل نگردیده، سپس به عنوان شاهد این سخن، آیه «یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا...» را تلاوت فرمود.»^۱

امام صادق علیه السلام در ادامه از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که او کثیر الذکر بود،
 هر وقت با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت، و به هنگام غذا خوردن نیز به ذکر
 خدا مشغول بود و حتی هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل
 نمی شد. و سرانجام با این جمله پر معنا حدیث فوق پایان می گیرد:

وَأَلْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَكْثِيرُ بَرَكَتِهِ وَ تَحْضَرُهُ
 الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجَرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ
 لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَلْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَقِلُّ
 بَرَكَتُهُ وَ تَهْجَرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضَرُهُ الشَّيَاطِينُ؛

۱. کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب ذکر الله عز و جل.

«خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت شود و یاد خدا گردد، برکتش افزون خواهد شد، فرشتگان در آن حضور می‌یابند و شیاطین از آن فرار می‌کنند و برای اهل آسمانها می‌درخشد همانگونه که ستارگان درخشان برای اهل زمین می‌درخشند، اما (به عکس) خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش کم خواهد بود، فرشتگان از آن دور می‌شوند و شیاطین در آن حضور دائم دارند.»^۱

این موضوع به قدری اهمیت دارد که از نظر رسول خدا ﷺ یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت برشمرده شده است:

من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة؛

«آن کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است.»^۲

و امام صادق (ع) می‌فرماید:

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَظْلَهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ^۳؛

«هر کس بسیار یاد خدا کند خدا او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد.»^۴

گفتنی است این همه برکات و خیرات مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد نیست، بلکه هدف ذکر است که سرچشمه فکر گردد، همان فکری که بازتاب گسترده‌اش در اعمال انسان آشکار شود، چنان که روایات نیز به این معنا تصریح می‌کند.^۵

۱. همان.

۲. همان.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۰.

* برای آگاهی بیش‌تر ر. ک. اصول کافی، ج ۲، ابواب ذکر الله.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۱.

۵. یاد خدا، یاد بنده را به همراه دارد

بی تردید کسی که خدا را یاد کند و تسبیح گوید خدا نیز او را یاد می کند، چرا که فرموده است: «فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ».

پیام‌ها:

۱. خطاب زیبا و محرمانه، وسیله جذب مردم و زمینه پذیرش آنان است.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»
۲. یاد خداوند، زمانی در انسان مؤثر است که مستمر و بسیار باشد.
«اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»
۳. بهترین ذکر خدا، تسبیح و تنزیه اوست. «اذْكُرُوا اللَّهَ ... وَ سَبِّحُوهُ»
۴. آغاز و پایان روز را با تسبیح و یاد خدا بگذرانیم. «سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
اذْكُرُوا	یاد کنید.	فعل امر
سَبِّحُوا (سبح)	تسبیح کنید، ستایش کنید	فعل امر
بُكْرَةً	صبحگاه	ظرف زمان
(أَصِيل)	آخر روز، شامگاه	ظرف زمان

یادآوری قواعد مهم:

فعل امر (۲)

برای ساختن امر غایب (شش صیغه اول غایب و دو صیغه متکلم) به گونه زیر عمل می کنیم:

حرف لام (لـ) + فعل مضارع + مجزوم^۱ ساختن فعل = امر غایب؛ مثال:

لَيَضْرِبُ [آن مرد] باید بزند لَتَضْرِبُ [آن زن] باید بزند

لَيَضْرِبَا [آن دو مرد] باید بزنند لَتَضْرِبَا [آن دو زن] باید بزنند

لَيَضْرِبُوا [آن مردان] باید بزنند لَتَضْرِبْنَ [آن زنان] باید بزنند

لَاَضْرِبُ [من] باید بزنم لَنْضْرِبُ [ما] باید بزنیم

استعمال صیغه‌های مغایب در قرآن کم است و فقط به دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (۵۸/۲۴)

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا (۵۹/۲۴)

تمرین:

صیغه‌های امر غایب از فعل «يَسْتَأْذِنُ» را بسازید.

۱. مجزوم ساختن یعنی علامت رفع ضمه و نون عوض از ضمه را از آخر فعل حذف کنیم.

درس هفدهم:

رهایی از تاریکی‌ها

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا
كَرِيمًا (٤٣-٤٤)

او کسی است که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگان او (نیز بر شما درود می‌فرستند) تا شما را از تاریکی‌ها (کفر، شرک، جهل، تفرقه و خرافات) به سوی نور (ایمان، تقوا، علم و وحدت) درآورند و او به مؤمنان مهربان است. تحیت آنان در روزی که خدا را ملاقات کنند سلام است و خداوند برای آنان پاداشی نیکو فراهم کرده است.

تفسیر

۱. صلوات فرشتگان

۱. «صلوة» یک معنا دارد و آن رأفت نمودن و مهربانی کردن است.

این معنی میان بنده و پروردگار مشترک است و عطا کردن خدای سبحان

به بنده به معنای افزون کردن رحمت خود می‌باشد.

اما صلاة ملائکه بدین معناست که از پروردگارش برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند و به طور مستقیم رحمت پروردگار را به میان آنان نشر می‌دهند.

پایان آیه اول به معنای صلاة از سوی خدا بر مؤمنان اشاره دارد: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ تا شما را از تاریکی به روشنی برد.» و نیز اشاره دارد که مؤمنان را از حرص و آز و جهل و عجز و منفی بافی و حقد و کینه‌توزی به آستان حق و معرفت و اراده می‌برد. «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛ زیرا خداوند بر مؤمنان مهربان است.»

۲. آنچه بیان شد درباره رحمت خدا به مؤمنان در دنیا بود، اما در آخرت بارزترین تجلیات رحمت خدا در دو چیز است:

الف - سلامتی: سلام، تحیتی است از سوی خدا به آنها. «فرشتگان از هر در بر آنها داخل می‌شوند و می‌گویند سلام بر شما به سبب اینکه شکیبایی ورزیدید»؛ «هر آینه پرهیزگاران در بهشتها و چشمه‌ساران هستند (و فرشتگان گویند) داخل شوید در آن به امن و سلامت». تحیت افزون بر معنی ظاهری و سلامت جسمی عبارت است از سلامت روحی و پاکی از اخلاق ناپسند و صفات منفی. مؤمنان تحیت را با سلام به یکدیگر ارزانی می‌دارند و این اشاره دارد به پاکی و صفای دلها. «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»؛ روزی که با او دیدار کنند، درودشان این است: «سلام».

ب - پاداش:

«وَاعْدَ لَهُم أَجْرًا كَرِيمًا؛ خدا برایشان پاداشی همراه با کرامت آماده کرده است.» خدا پاداش خود را پاداشی همراه با کرامت نامیده، زیرا پاداش دهنده کریم است، و از صفات کریم این است که پاداش را بیش از استحقاق عطا می‌کند. دیگر آنکه این پاداش انسان را گرفتار مذلت نمی‌کند و به کرامت انسان لطمه‌ای وارد نمی‌آورد.

۲. شرح «لقاء الله»

این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و از آنجا که خداوند نه جسم دارد و نه عوارض جسمانی و ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد، بعضی از مفسران به ناچار مضافی را در تقدیر گرفته‌اند و گفته‌اند منظور «لقاء ثواب الله» یا «ملاقات فرشتگان خدا» است.

اما «لقاء» را می‌توان در اینجا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چراکه در قیامت حجابها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن‌تر جلوه می‌کند، انسان به مقام شهود باطنی و قلبی می‌رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالی‌تری از این شهود نائل می‌گردد.

فخر رازی کلام جالبی دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است. او می‌گوید: «انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالباً از خدا غافل می‌شود، ولی در قیامت که همه این شواغل فکری برطرف می‌گردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می‌شود و این است معنی لقاء الله.»^۱

بنابراین، سخن برخی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته‌اند نه مناسب آیات مورد بحث است و نه مناسب تعبیرات مشابه آن در آیات دیگر قرآن، به خصوص که ضمیر مفعولی در جمله «یلقونه» به صورت مفرد آمده که اشاره به ذات پاک خداست، در حالی که فرشتگان قبض ارواح جمع‌اند و کلمه ملائكة در آیه قبل نیز به صورت جمع آمده است.

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث.

۳. پادشاهای مؤمنان هم‌اکنون آماده است!

جمله «أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» نشان می‌دهد هم‌اکنون بهشت و نعمتهایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است. این حقیقت ممکن است این سؤال را ایجاد کند که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آنچه را می‌خواهند فراهم سازند، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می‌دهد و آن نیز فوراً موجود می‌شود، چنین نیازی احساس نمی‌گردد، پس تکیه روی «آماده‌سازی» در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است؟! توجه به یک نکته، مشکل را حل می‌کند و آن اینکه آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست، بلکه گاه برای دلگرمی و اطمینان خاطر بیشتر، و گاه برای احترام و اکرام فزون‌تر می‌باشد، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن و سائل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قائل شده‌ایم.

در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پادشاهای آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و کامل‌تر شود.

پیام‌ها:

۱. فرشتگان، هم بر مؤمنان درود می‌فرستند، «يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةُ لِيُخْرِجَكُم» و هم برای آنان استغفار می‌کنند. «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»
۲. انسان در خارج شدن از ظلمات، به امداد الهی نیاز دارد و عقل و علم بشر کافی نیست. «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي ... لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ»
۳. ایمان، کلید دریافت رحمت ویژه الهی است. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»

واژگان مهم

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُصَلِّي (صلو)	درود می فرستد	فعل مضارع
ليخرج	تا بیرون آورد	لام تعلیل - فعل مضارع
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ	از تاریکی ها به سوی نور	جار و مجرور
تَحِيَّةَ (حی)	درود	مبتدا
يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ (لقى)	روزی که دیدار می کنند او را	ظرف زمان - فعل مضارع

یادآوری قواعد مهم:

فعل معلوم و مجهول

- فعل از جهت معلوم یا مجهول بودنِ فاعلِ خود، به دو دسته تقسیم می شود:
- ۱. فعل معلوم:** فعلی است که فاعل آن مشخص و معین است و برای شنونده به اجمال یا به تفصیل شناخته شده می باشد.
 - ۲. فعل مجهول:** فعلی است که فاعل آن ذکر نگردیده و معمولاً نایب فاعل (مفعول) به جای آن می نشیند.
- البته از آنجا که افعال لازم،^۱ مفعول ندارند برای مجهول کردن آنها ابتدا بایستی آنها را متعدی (مفعول طلب)^۲ نمود.

۱. افعال لازم، تنها با فاعل معنایشان تمام و کامل می شود، مانند ذَهَبَ عَلَيَّ؛ علی رفت.
 ۲. افعال متعدی، برای تکمیل معنایشان به مفعول نیز محتاج هستند مانند: ضَرَبَ عَلِيٌّ حَسَنًا؛ علی حسن را زد.

طرز ساختن فعل مجهول^۱

الف: ماضی مجهول: هرگاه فعل ماضی بر وزن فَعِلَ بیاید اصطلاحاً فعل ماضی مجهول نامیده می‌شود. قاعده کلی تبدیل ماضی معلوم به مجهول عبارت است از:

۱. مضموم نمودن حرف اول^۲

۲. مکسور نمودن حروف متحرک ماقبل آخر

مثال: نَصَرَ — نُصِرَ ذَهَبَ — ذُهِبَ به^۳
أَخْرَجَ — أُخْرِجَ اسْتَخْرَجَ — اسْتُخْرِجَ

تمرین

از افعال موجود در آیه کریمه «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» تَحْيَتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا، فعل مجهول بسازید؟

۱. فعل مجهول در حقیقت فاعلش ناشناخته است نه خود فعل.

۲. در بابهای مزید علاوه بر حرف اول، هر حرف متحرک ماقبل آخر نیز مضموم می‌گردد. مانند:

اسْتَفْعَلَ اسْتُفْعِلَ

۳. این فعل، لازم است و ما آن را بعد از متعدی شدن در اینجا با حرف جرّ مجهول نموده‌ایم.

درس هجدهم:

خورشید هدایت

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا * وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا * وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (٤٥-٤٨)

ای پیامبر! همانا ما تو را گواه (بر مردم) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. و (نیز) دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابان (قرار دادیم)، و به مؤمنان بشارت ده که برای آنان از سوی خداوند بخشی بزرگ است. و کافران و منافقان را اطاعت مکن، و به آزارشان اعتنا مکن، و بر خدا توکل نما که خداوند برای و کالت کافی است.

در این آیات روی سخن به پیامبر اسلام ﷺ است ولی نتیجه آن برای مؤمنان است و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از وظایف مؤمنان بحث می کرد تکمیل می کند.

تفسیر:

قرآن کریم در این دو آیه پنج وظیفه پیامبر را که همه به یکدیگر مربوط و مکمل یکدیگر می باشد بیان می کند.

نخست می‌فرماید: «ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم»
(یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا).

او از یک سو گواه اعمال امت است، چرا که اعمال آنها را می‌بیند چنان که در آیه دیگری می‌خوانیم: وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ «بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می‌بینند» (توبه / ۱۰۵) و این آگاهی از طریق مسأله عرض اعمال امت بر پیامبر ﷺ و امامان ﷺ تحقق می‌پذیرد و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا؛ «حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می‌طلبیم و تو را گواه بر اعمال اینها قرار خواهیم داد» (نساء / ۴۱).

و از سوی سوم، وجود تو با اوصاف و اخلاقت، با برنامه‌های سازنده‌ات، با سوابق درخشان و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است.

سپس به توصیف دوم و سوم پرداخته، می‌فرماید: «ما تو را بشارت‌دهنده و اندازکننده قرار دادیم» (وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

بشارت‌دهنده نیکوکاران به پاداش بی‌پایان پروردگار، به سلامت و سعادت جاودان، و به پیروزی و موفقیت پرافتخار، و نیز اندازکننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی، از خسارت تمام سرمایه‌های وجودی، و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت.

بدیهی است بشارت و انداز همه جا باید توأم با هم و متعادل با یکدیگر باشد، چرا که نیمی از وجود انسان را عامل جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می‌دهد؛ «بشارت» انگیزه بخش اول است و «انذار» انگیزه بخش دوم، و آنها که در برنامه‌های خود تنها بر یک قسمت تکیه می‌کنند انسان را به حقیقت نشناخته‌اند و انگیزه‌های حرکت او را مورد توجه قرار نداده‌اند.

آیه بعد به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده، می‌فرماید: «ماتو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم، و هم چراغ روشنی بخش» (وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)^۱.

شاهد یعنی چه؟

مراد از شاهد این است که پیامبر به وسیله رفتار پسندیده‌اش دلیل و میزان است؛ انسان را به شناخت خودش هدایت می‌کند و به او می‌نمایاند که در برابر خدا چه وظایفی دارد، مؤمنان را به بهشت بشارت می‌دهد و عصیانگران را از آتش بیم می‌دهد. «وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ؛ و مردم را به فرمان خدا به سوی او بخوانی.» هیچ کس نمی‌تواند خود را داعی به سوی الله بخواند مگر آنکه خود کامل شده باشد و در زمره آن گروه قرار گیرد که آنها را گروه و حزب خدا نامیده‌اند. سپس خدا به او چنین اجازه‌ای دهد آن‌هم از طریق وحی، چون پیامبران و اوصیای آنان.

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده هنگامی که او را از معنی بعضی از نامهای ایشان پرسیدند؟ گفت: «اما داعی: من مردم را به دین پروردگارم (عز و جل) دعوت می‌کنم. اما نذیر، زیرا مردمی را که نافرمانی من می‌کنند بیم می‌دهم و اما بشیر، چرا که کسانی را که از من فرمان برند به بهشت بشارت می‌دهم»^۲.

پیامبر ﷺ همانند خورشید است در منظومه خود که پرتو معنوی او به مردم می‌رسد. «وَ سِرَاجًا مُنِيرًا؛ و چراغی تابناک باشی.» همچنان که نور در همه جامی تابد معارف قرآنی و احکام شرع و تعالیم پیامبر بر همه نواحی حیات پرتوافکن است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۲.

۲. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

در دو آیه اول از این چهار آیه پنج توصیف برای پیامبر ﷺ آمده و در دو آیه دیگر پنج وظیفه بیان شده که همه به یکدیگر مربوط و مکمل یکدیگر می‌باشد.^۱

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱. مقام «شهود» و گواه بودن پیامبر ﷺ قبل از همه اوصاف او ذکر شده، چرا که این مقام، نیاز به مقدمه‌ای جز وجود پیامبر ﷺ و رسالت او ندارد و همین که به این مقام منصوب گشت شاهد بودن او از تمام جهاتی که در بالا گفتیم مسلم می‌شود، ولی مقام «بشارت» و «انذار» برنامه‌هایی است که بعد از آن تحقق می‌یابد.

۲. دعوت به سوی خداوند مرحله‌ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله‌ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد، دعوت به سوی خداوند شروع می‌شود، و تنها در اینجا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد.

۳. با اینکه همه کارهای پیامبر ﷺ به اذن و فرمان خداست در اینجا تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده، و این به خاطر آن است که مشکل‌ترین و مهم‌ترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خداست، چرا که باید مردم را در مسیری برخلاف هوسها و شهواتشان سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد، در ضمن باید روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آنچه می‌گوید به اذن خداست.

۴. «سراج منیر» بودن پیامبر ﷺ با توجه به اینکه «سراج» به معنی «چراغ» و «منیر» به معنی «نورافشان» است اشاره به معجزات و دلائل حقانیت و نشانه‌های صدق دعوت پیامبر است. او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکیها و ظلمات را می‌زداید و چشمها و دلها را به سوی خود

متوجه می‌کند و همانگونه که گفته‌اند، «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، وجود او نیز دلیل حقانیت اوست.

قابل توجه اینکه در قرآن مجید چهار بار واژه «سراج» آمده که در سه مورد به معنای «خورشید» است، از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می‌فرماید:

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرار داد.

«سراج» در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و «روغن قابل اشتعال» و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است، ولی به گفته «راغب» در «مفردات» این کلمه تدریجا به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درویش می‌جوشد و همچون ماه نیست که از منبع دیگری بگیرد.

وجود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر را از افق آسمان روح انسانها می‌زداید ولی همانگونه که خفاشان توانایی دیدن نور را ندارند و خود را از آن پنهان می‌دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی‌کنند و ابوجهل‌ها دست در گوش می‌کردند که آهنگ قرآنش را نشنوند.

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می‌کنند، و حیوانات درنده بیابان نیز غالبا در تاریکی شب از محل خود بیرون می‌آیند. تاریکی مایه پراکندگی است، و نور سبب جمعیت و اجتماع است. روشنایی و نور مایه نمو درختان، پرورش گلها، رسیدن میوه‌ها، و خلاصه تمام فعالیتهای حیاتی است، و تشبیه وجود پیامبر ﷺ به یک منبع نور، همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می‌کند.

وجود پیامبر ﷺ مایه آرامش، و فرار دزدان دین و ایمان، و گرگان بیرحم و ستمگر بر جامعه، و موجب جمعیت خاطر، و پرورش و نمو روح ایمان

و اخلاق، و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است، و تاریخ زندگی آن حضرت شاهد و گواه زنده بر این موضوع است.

۵. وظایف پنج‌گانه پیامبر ﷺ در دستور اول می‌فرماید:

«به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است.» (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا).

مساله «تبشیر» پیامبر ﷺ تنها محدود به بشارت به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی‌شود، بلکه بشارت می‌دهد که خداوند آنقدر از فضل خود به آنها می‌بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می‌زند. در یک جا می‌فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: «کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می‌شود» (انعام/۱۶۰). در جای دیگر می‌فرماید: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُتْبِتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (بقره/۲۶۱) که بر طبق این بشارت، گاه پاداش انفاق، هفتصد برابر و گاه بیش از هزاران برابر خواهد بود.

و گاه از این هم فراتر می‌رود و می‌فرماید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: «هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداشهایی که موجب روشنایی چشمهاست برای او پنهان داشته شده است» (سجده/۱۷).

به این ترتیب ابعاد فضل الهی را از آنچه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می‌برد.

بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته، می‌فرماید: «از کافران و منافقان اطاعت مکن» (و لَا تَطِعِ الْكَافِرِينَ الْمُنَافِقِينَ).

بدون شک رسول خدا ﷺ هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تاکید برای شخص پیامبر ﷺ و هشدار و سرمشقی برای دیگران، بر این موضوع به طور خاص تکیه کند، چه اینکه از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش

و تسلیم کشیدن در اثنای مسیر است که گاه از طریق تهدید و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه‌های آن فراهم می‌شود، تا آنجا که گاهی انسان به اشتباه می‌افتد و گمان می‌کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است؛ همان سازش و تسلیمی که نتیجه‌اش عقیم ماندن همه تلاشها و کوششها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که بارها کافران و یا گروه‌هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام ﷺ را به چنین موضعی بکشانند. گاه پیشنهاد می‌کردند که نام بتها را به بدی نبرد و از آنها انتقاد نکند و گاه می‌گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می‌گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه‌های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم. گاه نیز پیشنهاد می‌کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو همصدا شویم، و گاه برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا اعلام آمادگی می‌کردند. به طور حتم همه اینها دامهای خطرناکی بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه‌کن شدن کفر و نفاق بود و اگر پیامبر ﷺ در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمش به خرج می‌داد پایه‌های دعوت آن حضرت فرو می‌ریخت و تلاشها هرگز به نتیجه نمی‌رسید.

سپس در چهارمین دستور چنین می‌فرماید: «اعتنایی به آزارهای آنها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است» (وَدَعْ أَدَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا).

این قسمت از آیه نشان می‌دهد که آنها برای تسلیم ساختن پیامبر ﷺ او را سخت در فشار قرار داده بودند و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت، و چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او

و یارانش روامی داشتند، البته در دوران مکه به صورتی، و در دوران مدینه به صورت دیگر، زیرا «اذی» واژه‌ای است که همه انواع آزار را شامل می‌شود. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «اذی به معنی هر گونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد، چه در جان، یا در جسم، یا وابستگان به او، و خواه دنیوی باشد یا اخروی».

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص «ایذاء زبانی» به کار رفته، مانند آیه ۶۱ سوره توبه که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ؛ بعضی از آنها پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او آدم خوش‌باوری است و به حرف هر کس گوش فرامی‌دهد».

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته است، مانند آیه ۱۶ سوره نساء که می‌فرماید: «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا؛ مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می‌کنند آنها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آنها جاری نمایید)».

تاریخ شهادت می‌دهد که پیامبر ﷺ و مؤمنان نخستین همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده‌اش سهل و آسان است، و «اگر تیغ عالم بجنبد ز جای / نبرد رگی تا نخواهد خدای»، آری کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدایی باشد.

گفتنی است محتوای آیه مورد بحث چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد - آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته‌اند - بلکه ظاهر این است که این آیات مدت‌ها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده و حکمی است برای همه اعصار و قرون،

که پیشوایان الهی همه نیروی خود را صرف پاسخگویی به اعمال ایدایی مخالفان نکنند، چرا که اگر چنین کنند دشمن به هدف خود رسیده و نیروهای حق از این طریق به هدر می روند و اینجا است که بی اعتنایی و فرمان «دع اذاهم» تن ها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند. بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان، بی اعتنایی به آزارهای آنها، و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.^۱

شاهدان و گواهان:

۱. رهبری مکتبی شاهی بر انسان است. خدای تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

۲. اندامهای آدمی گواهی می دهند، خداوند متعال گفت: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ امروز بر دهانهای ایشان مهر می نهیم و دستهای ایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهد که چه کارها کرده اند. یس/ ۶۵

۳. کتاب گواه دیگری بر ما است با آنچه از ارزشها و مفاهیم الهی که در آن وجود دارد، که اندیشه ها و ایستارها و کردارهای ما گاه با آن موافق است و گاه مخالف خداوند متعال گفت: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ. هود/ ۱۷

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

۴. فرشتگان گواهی می‌دهند. خدای تعالی گفت: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِنَاسٍ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، نساء/ ۱۶۵

۵. هر لحظه از عمر انسان برای او گواهی می‌دهد، چه در آن اثر تلاش و اندیشه‌ای که به آن می‌پردازد بر جای می‌ماند، و بسا هست که زمان بر او می‌گذرد بی آن که از آن فایده‌ای برگیرد، که در روز قیامت از این هم برضد او گواهی می‌دهد. امام علی علیه السلام گفته است: «هیچ روزی بر بنی آدم نمی‌گذرد مگر آن که این روز به او بگوید: من روزی تازه‌ام، و بر تو گواهم، پس فعل نیکی در من انجام ده، و به عمل نیکی در من پرداز، تا روز قیامت برایت گواهی دهم، چه تو مرا پس از این هرگز نخواهی دید».^۱

۶. نیز اولیای خدا بر دیگران گواهی می‌دهند، بدان سبب که ایشان با اعمال نیک خود میزان و معیاری برای اعمال مردم محسوب می‌شوند، و خدا آنان را همچون حجتی علیه دیگران اقامه می‌کند، پس جهادکنندگان بر بازنشستگان از جهاد حجت‌اند، و مهاجران بر کسانی که به ستم و زیستن در سایه ستمگران راضی شدند حجت‌اند، و فروتنان بر متکبران و جز اینها، و خداوند متعال می‌گوید: إِنَّ يَمْسَسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْآيَاتُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اگر به شما گزندی رسید، به آن قوم نیز گزندی همانند آن رسیده است، و در این روزگار آن را در میان مردمان می‌گردانیم تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند ببیند و از شما گواهانی گیرد و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد». آل عمران / ۱۴۰

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۱۲.

۷. و شهادت بزرگ برای پروردگار جبار ما باقی می ماند که هیچ چیز بر او پوشیده نیست: **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** آن روز که خدا همه ایشان را بر می انگیزد و از آنچه کرده بودند و خدا حساب آن را داشت و خود فراموش کرده بودند، با خبرشان می کند، و خدا بر هر چیز گواه است آیا نمی دانی که خدا از آنچه در آسمانها و در زمین است آگاه است، و هیچ سه نفری با هم نجوی نمی کنند مگر آن که خدا چهارمی آنان است، و نه پنج نفری مگر او ششمی باشد، و نه کمتر و بیشتر از این که چنین است و خدا با ایشان است، در هر جا که بوده باشند، و سپس در روز قیامت از آنچه کرده بودند آگاهشان می سازد چه خدا به همه چیز دانا است.

این گواهان و آن راننده همه امروز حاضرند همچون حضور هر چیز حقیقی و واقعی، چیزی که هست حجابهای نادانی و غفلت و شهوتها، و در نتیجه غایب بودن ایمان، انسان را از دیدن آنها باز می دارد، و در آن هنگام که حقایق بر او مکشوف شد و در معرفت به عین الیقین رسید، این خطاب الهی به او می رسد:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ تو از این در غفلت بودی، و ما حجاب را از تو برداشتیم و چشمت امروز تیز بین شده است.^۱

پیام‌ها:

۱. در تبلیغ و تربیت، بشارت و انذار هر دو لازم است. «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا»
۲. بشارت و انذار، وسیله دعوت انبیاست. «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا»

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۳، ص ۴۸۴.

۳. انبیا مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، نه خود. «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»
۴. انبیا نیز در برابر خداوند از خود استقلال‌ی ندارند و موفقیت و دعوت آنان با اذن الهی است. «بِإِذْنِهِ»
۵. پیامبر در جامعه، چراغ هدایتی است که نور آن سبب رشد، حرکت و تشخیص است. «سِرَاجًا مُنِيرًا»
۶. رفتار خدا با مؤمنان بر اساس فضل است. «مِنَ اللَّهِ فَضْلًا» البته تفضلات الهی بر بندگان، دارای درجات و مراتبی است. «فَضْلًا كَبِيرًا»
۷. کسی که به سرچشمه قدرت حق دلگرم شود، می‌تواند از منحرفان جدا شود. «مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَلَا تُطِيع...»
۸. بی‌اعتنایی به کارشکنی‌های کفار و منافقان و مقاومت در برابر خواسته‌های آنان، به توکل نیاز دارد. «لَا تُطِيعِ ... دَعَا أَذَاهُمْ ... تَوَكَّلْ»
۹. به خداوند توکل کنیم، زیرا او وکیل لایق و با کفایتی است. «وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
مبشّر	مژده‌دهنده	اسم فاعل - حال
نذیر (نذر)	بیم‌دهنده	اسم فاعل - حال
داعی (دعو)	دعوت‌کننده	اسم فاعل - حال
سِرَاجًا مُنِيرًا	چراغی تابان	حال - اسم فاعل
فضل	بخشش و کرامت	مصدر
أَذَاهُمْ	آزارشان را	مفعول

یادآوری قواعد مهم:

فعل مجهول (۲)

ب: فعل مضارع مجهول: قاعده کلی تبدیل مضارع معلوم به مجهول عبارت است از:

۱. مفتوح نمودن حرف ماقبل آخر (در صورتی که خود مفتوح نباشد)

۲. مضموم نمودن حرف اول (مضارعه)

يَعْلَمُ (می داند) _____ يُعْلَمُ (دانسته می شود)

يَضْرِبُ (می زند) _____ يُضْرَبُ (زده می شود)

يُخْرِجُ (خارج می کند) _____ يُخْرَجُ (اخراج می شود)

تمرین:

از افعال موجود در آیه کریمه «بَايُهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا
كَبِيرًا* وَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ
وَكِيلًا»، فعل مجهول بسازید.

۱. مثال از مضارع باب افعال ثلاثی مزید می باشد.

درس نوزدهم:

همسران پیامبر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ
فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا
* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا
مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ
وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً
إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ
دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * تُرْجَى مَنْ
تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتَوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكَ ذَٰلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنُيْهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا ءَاتَيْتَهُنَّ
كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا * لَا يَحِلُّ لَكَ
النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَغْنَىٰكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا
مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (٤٩-٥٢)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید،
آن گاه پیش از آنکه با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهد

آنها عده‌ای که آن را بشمارید، نیست پس مَهْرشان را بدهید و خوش و خرم آنها را رها کنید. ای پیامبر! ما برای تو همسرانی را که مهرشان را پرداخته‌ای حلال کردیم و همچنین کنیزانی را که (به عنوان غنایم جنگی) خداوند بر تو ارزانی داشته و مالک شدی (بر تو حلال کردیم) و نیز (از دواج با) دختران عمویت و دختران عمّه‌هایت و دختران دایی و دختران خاله‌هایت را که با تو هجرت کرده‌اند، (برای تو حلال کردیم) و زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد (و مهریه‌ای از حضرت نخواهد) اگر پیامبر بخواهد می‌تواند او را به عقد خویش درآورد (این قانون عقد بدون مهریه) مخصوص توست نه دیگر مؤمنان. همانا می‌دانیم که برای مؤمنان درباره همسران و کنیزانشان چه حکمی کرده‌ایم، (این برای آن است که) تا برای تو مشکلی نباشد، و خداوند آمرزنده مهربان است. نوبت هر کدام از آن زن‌ها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده، و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی. این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آنچه به آنان داده‌ای خشنود گردند، و آنچه در دل‌های شماست خدایم داند، و خدا همواره دانای بردبار است. از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بگیری بر تو حلال نیست، هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان، و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است.

شان نزول:

زنی از انصار نزد پیامبر ﷺ آمد، و آن حضرت در خانه حفصه بود. زن خود را به جامه و شانه زدن موی آراسته بود. چون وارد شد گفت: یا رسول الله ﷺ، زن از

شوهرش خواستگاری نمی‌کند و من زنی بدون شویم. مدتی است که شوهری ندارم و نیز صاحب فرزندی نیستم. آیا شما را نیازی هست. اگر نیازی هست، خود را به تو می‌بخشم، اگر بپذیری. پیامبر گفت: نیک است و در حق او دعا کرد. سپس گفت: ای زن انصاری؟ خدا تو را از پیامبر خود پاداش خیر دهد. مردان شما مرا یاری کردند و زنانان به من میل نمودند. حفصه به او گفت: چه زن کم حیایی هستی و در برابر مردان چه جسارتی نشان می‌دهی. پیامبر فرمود، ای حفصه از سرزنش او باز ایست که او از تو بهتر است. به پیامبر خدا رغبت کرده و تو او را ملامت می‌کنی و عیب می‌گیری. سپس به او گفت: باز گرد، خدا تو را رحمت کند که به سبب میل کردن به رسول خدا، خدا بهشت را بر تو واجب کرد. بعد به تو خبر خواهم داد. در این حال خدای عزوجل این آیه را فرستاد: «وزن مؤمنی که خود را به پیامبر بخشیده باشد، هر گاه پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد. این حکم ویژه توست نه دیگر مؤمنان».^۱

تفسیر:

آیه شریفه برای رسول خدا ﷺ هفت طایفه از زنان را که حلال هستند بیان می‌کند:

۱. «أَزْوَاجُكَ اللَّائِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ» که مراد از «اجور» مهریه‌ها است.
۲. «وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ» یعنی کنیزانی که به‌عنوان غنیمت و در جنگها خدا در اختیار شما قرار داد.
- ۳ و ۴. «وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ» دختر عموها و دختر عمه‌هایند. برخی از مفسران گفته‌اند: منظور از این دو طایفه، زنان قریشند.
- ۵ و ۶. «وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ» دختران دایی و دختران خاله‌اند، بعضی از مفسران گفته‌اند یعنی زنان بنی زهره. قید «اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ؛ آنهایی

۱. تفسیر هدايت، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

که با تو هجرت کرده‌اند» به طوری که در مجمع البیان آمده مربوط به قبل از حلال شدن است، یعنی مربوط به ایامی است که ازدواج آن جناب با غیر زنان هجرت کرده حلال نبوده و لذا در این آیه فرموده: زنان نامبرده به شرطی بر تو حلالند که با تو هجرت کرده باشند، و گرنه ازدواج تو با آنان حرام است.

۷. «وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا» زن

مؤمنه‌ای است که خود را به رسول خدا ﷺ ببخشد و آن جناب هم بخواهد با او ازدواج کند، که خداوند چنین زنی را که بخواهد بدون مهریه خود را در اختیار آن حضرت بگذارد، برای ایشان حلال کرده است و اگر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند. البته این حکم، یعنی حلال شدن زنی برای مردی بصرف اینکه خود را به او ببخشد، از خصایصی است که مختص به پیامبر ﷺ است، و در مؤمنین جریان ندارد، «قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» این جمله حکم اختصاص را تقریر می‌کند و می‌فرماید: آنچه برای مؤمنین حلال و فرض کردیم می‌دانیم که چه زنی و چه کنیزی بر آنان حلال شد.^۱

۸. در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ﷺ در میان همسران رقابت‌هایی وجود داشت که پیغمبر ﷺ را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم در مضیقه قرار می‌داد، هر چند پیامبر ﷺ کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می‌کرد ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت، آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت، و ضمناً به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچگونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود.

۹. یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر ﷺ آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است، و توطئه‌های خطرناکی از داخل و خارج برای او

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۴.

می‌چینند، نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.

با اینکه طبق بحثهای گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم از دواجهای متعدد پیامبر ﷺ غالباً جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابتهای زنانه متداول آنها، طوفانی در درون خانه پیامبر ﷺ برمی‌انگیخته، و فکر او را به خود مشغول می‌داشته است.

اینجا است که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شده، و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد، و پیامبر ﷺ را از این نظر آسوده خاطر کرد.

۱۰. یکی از خصایص پیامبر ﷺ این بود که به خاطر شرائط خاص زندگی طوفانی و بحرانش مخصوصاً در زمانی که در مدینه بود و در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می‌شد و در همین زمان همسران متعدد داشت، رعایت حق قسم به حکم آیه فوق از او ساقط بود، و می‌توانست هر گونه اوقات خود را تقسیم کند هر چند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را - چنان که در تواریح اسلامی صریحاً آمده است - رعایت می‌کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر ﷺ و محیط زندگی داخلی او می‌داد. سپس می‌افزاید: «هر گاه بعضی از آنها را کنار بگذاری بعداً بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست» (وَمَنْ اِتَّبَعْتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ).

به این ترتیب نه تنها در آغاز، اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار است، و به اصطلاح این تخییر «تخییر استمراری» است نه «ابتدایی» و با

این حکم گسترده و وسیع هر گونه بهانه‌ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد، و می‌توانی فکر خود را متوجه مسئولیتهای بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای اینکه همسران پیامبر نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می‌کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر ﷺ یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده، و به هیچ وجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست، چرا که در برابر حکم خدا تسلیم شده‌اند اضافه می‌کند: این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می‌گذاری گردند نزدیکتر است (ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ تُقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ).

زیرا اولاً این یک حکم عمومی در باره همه آنها است و تفاوتی در کار نیست، و ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریع شده، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خوشنود گردند.^۱

۱۱. در آیه ۵۲ حکم دیگری از احکام مربوط به همسران را بیان می‌فرماید: «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنهایی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است» (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ...)

ظاهر تعبیر «مِنْ بَعْدُ» این است که ازدواج مجدد برای تو حرام است، بنابراین «بعد یا به معنی» بعد زمانی است یعنی بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته منقضی در میان زندگی ساده در خانه تو و یا جدا شدن کردی و آنها با میل و رغبت

^۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۸۸.

ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی. و نیز نمی‌توانی بعضی از آنها را طلاق داده، و همسر دیگری بجای او برگزینی، به تعبیر دیگر نه بر تعداد آنها بیفزای و نه افراد موجود را عوض کن. این محدودیت برای شخص پیامبر ﷺ نقضی محسوب نمی‌شود و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده‌ای دارد، زیرا:

طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می‌شود پیامبر اسلام ﷺ از ناحیه افراد و قبائل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبائل مسلمان افتخار می‌کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر ﷺ در آید، حتی چنان که گذشت بعضی از زنان بدون هیچگونه مهریه، حاضر بودند خود را به عنوان «هبه» در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند. لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلوائن کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد و یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می‌شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، و در میان آنها زنان مسنی یافت می‌شوند که هیچ بهره‌ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی، قرآن مخصوصاً روی این مساله نیز تکیه و تاکید می‌کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.^۱

فلسفه تعدد زوجات پیامبر ﷺ :

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام است. این جمله می‌گوید: پیامبر ﷺ شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۱.

به تعبیر روشن‌تر می‌گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیت‌ها و مشکلات از دوش پیامبر ﷺ از طریق این احکام برداشته شود. و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد ازدواج پیامبر ﷺ با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است. زیرا می‌دانیم هنگامی که پیامبر ﷺ دعوت به اسلام را آغاز کرد تا مدت‌ها جز عده کمی به او ایمان نیاوردند. او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد و طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند و او باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود، زیرا محکم‌ترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می‌شد، و داماد قبیلۀ راه‌همواره از خود می‌دانستند، و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتنش را گناه می‌شمردند.

قرائن بسیاری در دست داریم که نشان می‌دهد ازدواج‌های پیامبر در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است و بعضی از ازدواج‌های او مانند ازدواج با «زینب»، برای شکستن سنت جاهلی بوده است. بعضی دیگر نیز برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در سن ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده بازن چهل ساله‌ای ازدواج می‌کند و تا ۵۳ سالگی تنها به همین یک زن قناعت می‌نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می‌رسد، اگر پس از آن به ازدواج‌های متعددی دست می‌زند حتماً دلیل و فلسفه‌ای دارد، و با هیچ حساسی نمی‌توان آن را به انگیزه‌های جنسی پیوند داد، زیرا با اینکه مساله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می‌رفته و هیچگونه

محدودیتی برای گرفتن همسر قائل نبودند برای پیامبر ﷺ از دواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت، و نه شرائط سنگین مالی، و نه کمترین نقصی محسوب می‌شد. جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر ﷺ تنها با یک زن «باکره» ازدواج کرد و او عایشه بود و بقیه همسرانش همگی بیوه بودند که طبعاً نمی‌توانستند از جنبه‌های جنسی تمایل کسی را چندان برانگیزند.

حتی در برخی از تواریخ می‌خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز آمیزش با آنها نکرد و حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد و آنها به همین اندازه خوشحال بودند و مباحثات می‌کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر ﷺ نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ﷺ محکم‌تر، و در دفاع از او مصمم‌تر می‌شدند.

از سوی دیگر از پیامبر خدا ﷺ فرزندان کمی به یادگار مانده، در حالی که اگر این ازدواجهای به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می‌شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار می‌ماند. و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر ﷺ درآمد بسیار کم سن و سال بود، و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد. این نشان می‌دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه‌های دیگری داشته و هدف اصلی همانها بوده که به آن اشاره شد.

خلاصه اینکه گرچه دشمنان اسلام خواسته‌اند از دواجهای متعدد پیامبر اسلام ﷺ را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند و از آن افسانه‌های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواج‌ها از یک سو، و شرائط خاص سنی و قبیله‌ای این زنان از سوی دیگر، و قرائن مختلفی که به قسمتی از آنها اشاره کردیم از سوی سوم، حقیقت را آفتابی می‌کند و توطئه‌های مغرضان را فاش می‌سازد. بنابراین:

۱. ازدواج‌های رسول خدا ﷺ به سبب شهوت نبوده است، زیرا پیامبر عزیز اسلام ﷺ از ۲۵ سالگی تا ۵۳ سالگی فقط با خدیجه زندگی کرد، زنی که هنگام ازدواج، سنش پانزده سال از حضرت بیشتر بود و پیامبر تا او را داشت با دیگری ازدواج نکرد.

۲. تمام قبایل علیه حضرت بودند و پیامبر باید با طرحی دقیق این وحدت نامقدس را می شکست و بهترین و ساده‌ترین و ارزان‌ترین و طبیعی‌ترین راه این بود که پیامبر داماد قبایل مختلف می شد و مردم طبق رسوم آن زمان حمایت داماد را بر خود لازم می دانستند و پیامبر بدین وسیله می توانست مشکلات راه تبلیغ دین را هموار کند.

۳. بعضی ازدواج‌ها برای مبارزه با آداب و رسوم غلط بود. نظیر ازدواج پیامبر با زینب دختر عمه‌اش که در تفسیر آیه ۳۷ همین سوره به آن اشاره شد.

۴. پیامبر بعضی زنان را تنها عقد نمود و با آنان همبستر نشد و از بعضی قبایل تنها خواستگاری نمود و عقد هم نکرد و همین رفتارها وسیله ارتباط می شد.

۵. اگر هدف مسئله جنسی بود، باید، از این همه همسر، فرزندان بسیاری می داشت.

۶. عایشه بسیار کوچک بود که به عقد پیامبر درآمد و مدت‌ها گذشت تا توانست همسر واقعی برای حضرت شود و اگر هدف مسایل جنسی بود آن حضرت با بچه ازدواج نمی کرد.^۱

پیام‌ها:

۱. تعیین حلال و حرام به دست خداست. «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ» (حتی پیامبر در مسایل فردی تابع قانون الهی است).

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۸۳.

۲. در ازدواج، رضایت طرفین شرط است. «وَهَبْتُ نَفْسَهَا ... أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا»

۳. اسلام برای شخص پیامبر، تکالیف و همچنین امتیازات خاص قرار داده است. «خَالِصَةً لَكَ»

۴. خداوند دوست ندارد پیامبر در تنگنا قرار گیرد. «لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و تحلیل
مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ	آنچه را مالک شده دست تو، «یعنی کنیز تو»	موصول - فعل ماضی - صله
أَفَاءَ (فیء)	غنیمت داد، بهره جنگی نصیب کرد	فعل ماضی
هَاجَرْنَ (هجر)	مهاجرت کردند «زنان»	فعل ماضی
وَهَبْتُ	بخشید، هدیه کرد	فعل ماضی
ان یستنکح	که به همسری خود در آورد	فعل مضارع منصوب و مفعول آن
خَالِصَةً لَكَ	ویژه توست	حال
قَدْ عَلِمْنَا	به تحقیق دانستیم	ماضی و فاعل آن

یادآوری قواعد مهم:

خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه

در بحث مرفوعات فراگرفتیم که اگر یکی از افعال ناقصه (مانند کان، اصبح و ...) یا یکی از افعال مقاربه (مانند کاد، عسی و ...) بر سر مبتدا و خبر واقع شوند، مبتدا را مرفوع می‌کنند. در این جامی گوییم که خبر این افعال جزء منصوبات می‌باشد:

مثال ۱) کان: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا (آل عمران/ ۶۷) ابراهیم علیه السلام یهودی نبود.

مثال ۲) کان: وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا (نساء/ ۱۳۴) خداوند شنواست.

در این دو مثال «یهودیاً» و «سمیعاً» هر دو منصوب شده‌اند. البته امکان دارد که خبر، جمله یا شبه جمله باشد که در این صورت اعراب آنها محلی می‌گردد.

مثال ۳) کان: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ

(بقره/ ۱۴۳) خداوند (اجر پایداری) ایمان شما را تباہ نمی‌کند.

جمله «لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» خبر «کان» و محلاً منصوب است.

مثال ۴) کاد: مَا كَادَ يَرِغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ (توبه/ ۱۱۷) نزدیک بود که

دل‌های دسته‌ای از آنها منحرف شود.

تمرین:

در آیات کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتٍ خَالِكَ وَبَنَاتٍ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً...»، خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه را مشخص نمایید.

درس بیستم:

آداب معاشرت با رهبران الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ
نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ
لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ
الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ
وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ
بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا * إِنْ تُبْذُوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوا فِإِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي أَبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا
إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا
مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (٥٣-٥٥)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه پیامبر وارد نشوید مگر آنکه به شما اجازه داده شود برای خوردن غذا، (به شرط آن که قبل از موعد نیایید) و در انتظار وقت غذا نباشید، ولی هر گاه دعوت شدید پس داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از خوردن غذا) به گفتگو نپردازید. همانا این (گفتگوهای پس از غذا) پیامبر را آزار می‌دهد، اما او از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید) ولی خداوند از (گفتن) حق شرم ندارد.

و هر گاه از همسران پیامبر چیزی از وسایل زندگی (به عنوان عاریت) خواستید از پشت پرده بخواهید. این رفتار برای دل‌های شما و دل‌های آنان به پاکی و پاکدامنی بهتر است و شما حق ندارید که رسول خدا را آزار دهید و با همسران او پس از رحلتش ازدواج کنید که این کار نزد خداوند (گناهی) بزرگ است. اگر چیزی را آشکار نمایید یا پنهانش کنید پس بی‌شک خداوند به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند] و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است.

شان نزول:

مفسران در شان نزول این آیه چنین آورده‌اند:

هنگامی که رسول خدا با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد (سابقاً گفتیم این ولیمه مفصل شاید بخاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم «همسران مطلقه پسر خوانده» با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد، و بازتاب گسترده‌ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با «بیوه‌های بردگان آزاد شده» عیب و ننگ محسوب می‌شد از میان برود).

انس که خادم مخصوص پیامبر ﷺ بود می‌گوید: پیامبر ﷺ به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته دسته می‌آمدند و غذای خوردند و از اطاق خارج می‌شدند، تا اینکه عرض کردم ای پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم، فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما

سه نفر هم چنان در اطاق پیامبر ﷺ ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند. هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر ﷺ برخاست و من نیز همراه او برخاستم شاید آنها متوجه شوند و پی کار خود بروند. پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم باز دیدم هم چنان نشسته‌اند. در اینجا آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد.

و نیز از بعضی قرائن استفاده می‌شود که گاهی همسایگان و سایر مردم طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیایی نزد برخی از زنان پیامبر ﷺ می‌آمدند. هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلاقی مرتکب نمی‌شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ﷺ آیه فوق نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هر گاه می‌خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ گفتند: چگونه پیامبر ﷺ بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود درآورده به خدا سوگند هر گاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد! آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بعد از او به کلی ممنوع ساخت و به این توطئه نیز پایان داد.^۱

تفسیر:

۱. «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا؛ و چون طعام خوردید پراکنده گردید.»
و در نزد پیامبر منشینید حتی اگر هدف مهمی هم داشته باشید مانند استفاده از سخن او یا از سخن دیگران. «وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ؛ نه آنکه برای سرگرمی سخن آغاز کنید.»

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۸.

قرآن سپس به بیان پیامد این نهی می‌پردازد که نشستن چه بسا به خارج نشدن پیامبر از خانه و آزار او بینجامد و زندگی خانوادگی یا سیاسی او را مختل کند.

«إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» هر آینه اینکه کارها پیامبر را آزار می‌دهد و او از شما شرم می‌دارد ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد.»

۲. بر مهمان است که حرمت خانه را حفظ کند و از آنچه در آنجا جایز نیست بپرهیزد. اگر از روی نیاز با زنان خانه کاری دارد باید از روی ادب با آنان سخن گوید و به مقدار حاجت و از آن سوی حجاب. پس از آمدن این آیه گفتگو با زنان پیامبر جز به این کیفیت منع شد.

«وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» و اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده بخواهید.»

حکمت این قانون این است که از گناه در امان مانند و این جز به پاکی قلب میسر نمی‌شود و پاکی قلب نیز میسر نمی‌شود مگر به دور شدن انسان از اسباب معصیت. یکی از اسباب معصیت سخن گفتن زن با مرد است و اگر میان آنها حجابی نباشد چه بسا در این مواقع به هم متمایل شوند و کار به معصیت بکشد.

«ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» این کار هم برای دلهای شما و هم برای دلهای آنها پاک‌دارنده‌تر است.»

۳. مؤمنان نباید پیامبر ﷺ را آزار دهند.

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» شما را نرسد که پیامبر خدا را بیازارید.»

خداوند بر دلهای بیمار راه را برمی‌بندد و بر این مشکل نقطه پایان می‌نهد و از دواج زنان او را بعد از مرگش حرام می‌نماید: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا» و نه آنکه زنهایش را بعد از او هرگز به زنی گیرید.»^۱

۱. تفسیر هدايت، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

میهمانی و آداب آن:

به تناسب مباحث آیات فوق در مورد وظائف مسلمانان به هنگام دعوت به میهمانی پیامبر، به گوشه‌ای از تعلیمات اسلام در ارتباط با اصل مساله «میهمانداری و حق میهمان و وظائف میزبان» می‌پردازیم:

۱. میهمان‌نوازی

اسلام اهمیت خاصی برای مساله میهمان‌نوازی قائل شده تا آنجا که پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «الضیف دلیل الجنة؛ میهمان راهنمای راه بهشت است!»

اهمیت و احترام میهمان به اندازه‌ای است که در اسلام به عنوان یک هدیه آسمانی تلقی شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهْدَىٰ إِلَيْهِمْ هَدِيَّةً! قَالُوا وَمَا تِلْكَ الْهَدِيَّةُ؟ قَالَ: الضَّيْفُ يَنْزِلُ بِرِزْقِهِ وَيَرْتَحِلُ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ؛^۲ «هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گرانمایی برای آنها می‌فرستد، عرض کردند ای پیامبر خدا! چه هدیه‌ای؟ فرمود: میهمان، باروزی خویش وارد می‌شود و گناهان خانواده را با خود می‌برد (و بخشوده می‌شوند)».

جالب اینکه کسی نزد پیامبر ﷺ عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، برنامه من این است که وضو را به طور کامل انجام می‌دهم، نماز را برپا می‌دارم، زکات را به موقع می‌پردازم، و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا

۱. جامع الأخبار، ص ۱۳۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۶۱.

پذیرایی می‌کنم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: **يَخِّ يَا بَخٍّ مَا لِيْجَهَنَّمَ عَلَيْكَ سَبِيلٌ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَّكَ مِنْ الشُّحِّ إِنْ كُنْتَ كَذَلِكُ؛^۱**

«آفرین، آفرین، آفرین بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی خداوند تو را از هر گونه بخل پاک ساخته است!»

۲. رعایت سادگی در پذیرایی

با تمام اهمیتی که میهمان دارد پذیرائیهایی پر تکلف و پر زرق و برق از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست، بلکه رسماً از آن نهی شده است. اسلام توصیه می‌کند که پذیرائیهایی ساده باشد، و یک خط جالب عادلانه در میان میهمان و میزبان ترسیم کرده است و آن اینکه: «میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد!» امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ لَا يَخْتَشِمُ مِنْ أَخِيهِ وَمَا أَذْرَىٰ أُيُّهُمَا أَعْجَبُ الَّذِي يُكَلِّفُ أَخَاهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَكَلَّفَ لَهُ أَوْ الْمُتَكَلِّفُ لِأَخِيهِ؟^۲

«افراد با ایمان از برادر مؤمن خود تعارف ندارند، و من نمی‌دانم کدامیک از این دو عجیب‌تر است؟ کسی که به هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می‌افکند و یا کسی که شخصاً به سراغ تکلف برای میهمان می‌رود؟»

«سلمان فارسی» از پیامبر گرامی اسلام چنین نقل می‌کند که فرمود:

ان لا نتكلف للضيف ما ليس عندنا، و ان نقدم اليه ما حضرنّا؛^۳

برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم و از آنچه موجود است مضایقه ننماییم.

۱. همان، ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۴۵۳.

۳. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۹.

۳. حق میهمان

میهمان از نظر اسلام یک هدیه آسمانی و فرستاده خداست و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را در باره او انجام داد، تا آنجا که امیر مؤمنان علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود:

مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ؛^۱

«از حقوق میهمان آن است که او را تا در خانه بدرقه کنی»

و تا آنجا که به تکلف نینجامد باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد. در حدیثی از پیامبر آمده که یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال را برای او فراهم سازند: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ يَكْرُمَ وَأَنْ يَعِدَّ لَهُ الْخَالَ»^۲

گاه می‌شود میهمانها افرادی کم‌رو و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده که از آنها درباره غذا خوردن سؤال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند تا اگر مایل بود بخورد. امام صادق (ع) می‌فرماید:

لَا تَقُلْ لِأَخِيكَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَكَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا وَ لَكِنْ قَرَّبْ إِلَيْهِ مَا عِنْدَكَ فَإِنَّ الْجَوَادَ كُلَّ الْجَوَادِ مَنْ بَدَّلَ مَا عِنْدَهُ؛^۳

«هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤال نکن آیا امروز غذا خورده‌ای یا نه؟ آنچه داری برای او حاضر کن، چرا که سخاوتمند واقعی کسی است که از بدل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند.»

از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است که غذایی را که آماده ساخته است تحقیر نکند، چرا که نعمت خدا هر چه باشد عزیز و محترم است، ولی در میان مترفین و ارباب تکلف معمول است که هر قدر سفره را

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱.

۲. همان، ص ۴۵۵.

۳. همان، ج ۷۲، ص ۴۵۵.

رنگین کنند می گویند: چیز ناقابلی بیش نیست و لایق مقام شما نمی باشد! همانگونه که میهمان نیز وظیفه دارد آن را کوچک نشمرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

هَلَكَ امْرُؤٌ اخْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا حَضَرَهُ هَلَكَ امْرُؤٌ اخْتَقَرَ مِنْ أَخِيهِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ؛^۱
«میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته کوچک بشمرد هلاک
(و گمراه) شده است، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر
کرده اند کوچک بشمرد گمراه است!»

۴. وظایف میهمان

همانگونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد در جهت مقابل نیز میهمان وظایف قابل ملاحظه ای دارد. علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد، میهمان موظف است آنچه را صاحب خانه در مورد منزلش پیشنهاد می کند انجام دهد و، برای مثال، هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند بپذیرد.
امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُ صَاحِبُ الرَّحْلِ
فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاخلِ عَلَيْهِ؛^۲
«هنگامی که یکی از شما وارد منزلگاه برادر مسلمانش می شود هر جابه
او پیشنهاد می کند بنشیند، چرا که صاحب منزل به وضع منزل خود و آن
قسمتهایی که نباید آشکار گردد آشناتر است.»^۳

۱. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۵۱.

۳. مساله میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده است، کسانی که توضیح بیشتری در این زمینه می خواهند به جلد ۲ بحار الانوار و جلد ۳ کتاب محجة البيضاء مراجعه کنند.

پیام‌ها:

۱. ایمان، مستلزم رعایت آداب اجتماعی است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا...»
۲. صاحب‌خانه حق دارد به کسی اذن ورود ندهد. «إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»
۳. پذیرایی از مهمان، سیره پیامبر اکرم ﷺ است. «إِلَى طَعَامٍ ... دُعِيتُمْ»
۴. اصل مهمانی مهم است، نه نوع غذا. «إِلَى طَعَامٍ ... دُعِيتُمْ»
۵. دینی جامع است که هم برای مسایل جزئی چون مهمان‌داری و هم برای بزرگ‌ترین مسایل حکومتی طرح داشته باشد. «يُؤْذَنَ لَكُمْ... غَيْرَ نَاطِرِينَ... فَاتَّشَرُوا...»
۶. در اسلام، مردم عادی می‌توانند به خانه اول شخصیت دینی رفت و آمد کرده و حتی مهمان شوند. «يُبَيِّتُ النَّبِيُّ ... دُعِيتُمْ»
۷. از آداب مهمانی آن است که بعد از خوردن غذا خانه را ترک کنید. «فَاتَّشَرُوا» و منزل میزبان را محل گفت و شنود قرار ندهید. «وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ»
۸. پیامبر، از اتلاف وقت در گفتگوهای بی‌مورد رنج می‌برد. «لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ»
۹. صاحب‌خانه را در بن‌بست و رودریاستی قرار ندهید. «فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ»
۱۰. داد و ستد زنان، با حفظ حجاب مانعی ندارد. «فَسُئِلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»
۱۱. اگر به دلیلی شخصی از روی حیا سکوت کرد، دیگران سکوت را بشکنند و حق را بیان کنند و بار خجالت را از دوش او بردارند. «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»
۱۲. در نحوه ارتباط زنان و مردان، باید محور کارها تقوا و پاکدلی باشد. «أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»
۱۳. نگاه نامحرم‌ان به یکدیگر، در دل آنان تأثیرگذار است. «فَسُئِلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»
۱۴. علم خداوند به پنهان و آشکار امور یکسان است. «كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۱

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
أَنْ يُؤْذَنَ (اذن)	که اجازه داده شود	مضارع مجهول
طَعَّمْتُمْ (طعم)	غذا خوردید	فعل ماضی و فاعل آن
انتشروا (نشر)	پراکنده شوید	فعل امر
لَا مُسْتَأْنَسِينَ لِجَدِيثٍ (انس)	مشغول حرف زدن نشوید، انس نگیرید با گفت و گو	لای نافییه مصدر
یستحیی (حی)	شرم می کند، خجالت می کشد	مضارع
إِنْ تُبْدُوا (بدو)	اگر آشکار کنید	حرف شرط - مضارع مجزوم

یادآوری قواعد مهم:

اسم حروف مشبیهه بالفعل و اسم «لا»ی نفی جنس

در درس های گذشته آموختیم که خبر حروف «انّ، کانّ، لکنّ، لعلّ و لیست» و «لای نفی جنس» «مرفوع» می باشد و اینک توضیح می دهیم که اسم این حروف «منصوب» هستند.

مثال ۱) انّ: وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (حج/ ۶۱) و خداست که شنوای بیناست.

در این آیه «الله» اسم «انّ» و منصوب است.

مثال ۲) انّ: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (عصر/ ۲) همانا انسان ها در زیانند.

در این آیه «الانسان» اسم «انّ» و منصوب است.

مثال ۳) کأنّ: كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (طور/ ۲۴) آنان چون مرواریدی در

صدف (نهفته) اند.

در این آیه «هم» اسم «کأنّ» و محلاً منصوب است.

مثال ۴) لیت: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (نبا/ ۴۰) ای کاش من خاک بودم.

در این آیه «ی» متکلم، اسم «لیت» و محلاً منصوب است.

مثال ۵) لکن: وَلَکِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (اعراف/ ۶۷) ولی من فرستاده

ای از (جانب) پروردگار عالمیان هستم.

در این آیه «ی» متکلم، اسم «لکن» و محلاً منصوب است.

تمرین:

اسم حروف مشبیه بالفعل و اسم «لا»ی نفی جنس را در آیات کریمه زیر مشخص نمایید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا * إِنْ تُبْذُوا شَيْئًا أَوْ تُخَفُّوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

درس بیست و یکم:

صلوات بر پیامبر

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٥٦)

همانا خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما (نیز) بر او درود فرستید و به او سلام کنید، سلامی همراه با تسلیم.

سلام و درود بر پیامبر ﷺ :

پس از بیان عظمت مقام رسول اکرم ﷺ، اکنون از مؤمنان می‌خواهد که بر او صلوات فرستند و تسلیم فرمانروایی او باشند. بنابراین، محیط اجتماعی کمال نمی‌یابد مگر از خلال صلوات بر محمد ﷺ [و آل او] و تسلیم در برابر او...
اصل معنی صلاة تعطف و مهربانی است، اما صلوات بر پیامبر، دعاء به درگاه خداوند است تا بر او رحمت فرستد و درجاتش را فزاید و به مقام محمود رساند؛ مقامی که به او وعده داده شده است. درود خدا بر پیامبرش به معنی استجابت دعاست در حق او و به سبب او، و صلوات ملائکه بر پیامبر ﷺ به معنی دعا کردن در حق اوست نزد پروردگارش و تأیید پیروان او.
اما صلوات مؤمنان بر محمد ﷺ به معنی دعا در حق اوست و تقرب به مقام ارجمند او.

از جمله حکمت‌های صلوات مؤمنان بر پیامبر ﷺ می‌توان موارد زیر را برشمرد:

اول: تصحیح عقیده مسلمان است که واجب است مسلمان از پیامبرش به هنگام بردن نامش تجلیل کند، اما نه مستقیماً، بلکه از خدا بخواهد که بر او درود فرستد. در این صورت، مسلمان پای از جاده توحید بیرون نهد و در همان وقت علاقه و ارتباطش به پیامبر وسیله تقرب او گردد.

دوم: اینکه وظیفه و قدردانی ماست در برابر پیامبری که خود را به خاطر بشریت به رنج افکنده و در راه تبلیغ دینش و هدایت مردم تحمل آزار فراوان نموده است.

سوم: سود صلواتی که بر پیامبر ﷺ می‌فرستیم به خود ما برمی‌گردد، زیرا دعا در حق مؤمن سودش به دعاکننده هم می‌رسد. از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «دعای مسلمان به برادرش سبب افزون شدن رزق دعاکننده می‌شود و بلاء را از او دور می‌گرداند. و خدا او را می‌گوید که همان دعا در حق خودت هم باشد.»^۱ بنابراین، وقتی از خدا می‌خواهیم درجه پیامبر را بالا برد سبب می‌شود که درجه ما نیز که از پیروان او هستیم بالا رود. در حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است که: «هر کس بر من صلوات فرستد خدا و فرشتگانش بر او صلوات می‌فرستند حال هر کس خواهد کمتر فرستد و هر که خواهد بیشتر».^۲

پیامبر پیشوای ماست در دنیا و آخرت، و هر چه درجه و مقامش بالاتر شود درجات مؤمنان نیز فراتر خواهد رفت. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مردی نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله صلواتم را بر تو تقدیم می‌دارم ... حضرت فرمود اینکه برای هزینه دنیا و آخرت کافی است.»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۸.

۲. البصائر، ج ۳۲، ص ۶۲۸.

و در روایت دیگر آمده است که: «روزی رسول الله آمد در حالی که شادمانی در چهره اش نمودار بود. سپس گفت که جبریل نزد او آمده و گفته است یا محمد آیا راضی می شوی که اگر یکی از افراد امت تو بر تو یک بار صلوات فرستد، من ده بار بر او صلوات فرستم و اگر یک بار بر تو سلام کند من ده بار بر او سلام کنم؟»^۲

چهارم: صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام از وسایل استجابت دعاست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صلوات شما بر من اجابت دعای شما و زکات اعمال شماست.» و امام علی علیه السلام فرمود: «دعا همچنان در پرده حجاب است تا دعا کننده بر محمد و آل محمد صلوات فرستد».

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «هر کس او را نزد خدا حاجتی باشد، باید نخست بر محمد و آل او صلوات فرستد و پس از آن، نیاز خود بخواهد و سپس دعای خود را با صلوات بر محمد و آل او پایان دهد.»^۳

در اینکه میان «صلوا» و «سلموا» چه فرقی است، مفسران بحثهای مختلفی دارند. آنچه باریشه لغوی این دو کلمه و ظاهر آیه قرآن مناسب تر به نظر می رسد این است که: «صلوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، اما «سلموا» یا به معنی تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام است چنانکه در آیه ۶۵ سوره نساء آمده، «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند» و امام صادق علیه السلام نیز در بیان معنای تسلیم بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هو التسليم له في الامور؛ منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است.»

۱. همان.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۴.

۴. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر ﷺ به عنوان «السلام علیک یا رسول الله» و مانند آن می‌باشد، که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر ﷺ از پیشگاه خداست.

چگونگی صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ :

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام «کعب» می‌گوید: هنگامی که آیه فوق نازل شد عرض کردیم سلام بر شما را می‌دانیم، ولی صلوات بر شما چگونه است؟ آن حضرت فرمود: بگویید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
وَبَارِكْ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۱

در باره کیفیت صلوات بر پیامبر ﷺ در روایات بی‌شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت علیهم‌السلام رسیده به صراحت آمده است که «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد» بیفزایید.

صاحب در المنثور، هیجده حدیث نقل می‌کند که در همگی تصریح شده که «آل محمد» را باید به هنگام صلوات ذکر کرد. وی این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله «ابن عباس» و «طلحه» و «ابو سعید خدری» و «ابو هریره» و «ابو مسعود انصاری» و «بریده» و «ابن مسعود» و «کعب بن عجره» و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل کرده است. در صحیح «بخاری» که از معروف‌ترین منابع حدیث اهل سنت است روایات متعددی در این زمینه نقل شده و در صحیح مسلم نیز دو روایت در این زمینه آمده است. در خاتمه «ابن حجر» در «صواعق» نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

لا تصلوا علی الصلاة البتراء فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون: اللهم صل علی محمد، وتمسکون، بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد؛

۱. أمالی الصدوق، ص ۳۸۶.

«هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص

چیست؟ فرمود: اینکه فقط بگویید: «اللهم صل علی محمد» و ادامه

ندهید، بلکه بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.»^۱

و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت

اضافه شدن «آل محمد» را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می‌شمرند.

جالب اینکه «شافعی» همین فتوا را در شعر معروفش صریحاً آورده است،

در آنجا که می‌گوید:

یا اهل بیت رسول الله حیکم فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له^۲

ای اهل بیت رسول الله محبت شما از سوی خداوند در قرآن واجب شده

است. در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد

نمازش باطل است.^۳

پیام‌ها:

۱. صلوات خدا و فرشتگان دائمی است. «يُصَلُّونَ»

۲. صلوات بر پیامبر، لازمه ایمان و از وظائف مؤمنان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا صَلُّوا»

۳. درود لفظی کافی نیست، تسلیم عملی نیز لازم است. «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا»

۴. رابطه مردم و رهبر در حکومت الهی، صلوات و سلام است. (علاقة قلبی

کافی نیست، اظهار علاقه نیز لازم است.) «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا»

۱. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۲۰۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۱۷؛ ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۱۷.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُصَلُّونَ (صلو)	درود می‌فرستند	فعل مضارع
صَلُّوا	درود بفرستید	فعل امر
سَلِّمُوا	تسلیم شوید، سلام کنید	فعل امر

یادآوری قواعد مهم:

مفعول مطلق

مفعول مطلق مصدری است از جنس فعل جمله که بعد از آن می‌آید.

اقسام مفعول مطلق

الف: مفعول مطلق تأکیدی: مصدر منصوبی است که فعل خود را مورد

تأکید قرار می‌دهد.

مثال: وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (نبا/۲۸) آیات ما را به شدت تکذیب کردند.

کلمه «كَذَّبُوا» برای تأکید بر فعل «كَذَّبُوا» آمده است که در نشر قدیم فارسی

ترجمه آن را چنین می‌آوردند: «آیات ما را تکذیب کردند (چه) تکذیب کردنی!»

در ترجمه مفعول مطلق تأکیدی، از قیود تأکیدی چون «کاملاً، حتماً، قطعاً،

بی‌شک، به شدت و...» استفاده می‌کنیم.

ب: مفعول مطلق نوعی: مصدر منصوبی است که نوع و کیفیت انجام فعل

خود را بیان می‌کند.

مثال: فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا (انشقاق/۸) حساب آسانی برای او خواهد

بود. عبارت «حسابا یسیرا» چگونگی انجام فعل «یحاسب» را بیان می‌کند.

تمرین:

برای هر کدام از اقسام مفعول مطلق، نمونه‌هایی از قرآن کریم بیابید.

درس بیست و دوم:

پیامدهای آزار و اذیت رهبر اسلامی

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَاباً مُهِيناً (۵۷)

همانا کسانی که خدا و رسولش را آزار می‌دهند، خداوند در دنیا و آخرت
آنان را لعنت می‌کند، و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

تفسیر:

۱. منظور از «ایذای پروردگار» چیست؟ بعضی گفته‌اند همان کفر و الحاد
است که خدا را به خشم می‌آورد، چراکه آزار در مورد خداوند جز ایجاد خشم
مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که ایذای خداوند همان ایذای پیامبر ﷺ
و مؤمنان است، و ذکر خداوند برای اهمیت و تاکید مطلب است.

۲. و اما ایذای پیامبر اسلام ﷺ مفهوم وسیعی دارد و هر گونه کاری که او را
آزار دهد شامل می‌شود، اعم از کفر و الحاد و مخالفت با دستورات خداوند،
نسبت‌های ناروا و تهمت، و یا ایجاد مزاحمت به هنگامی که آنها را دعوت به خانه
خود می‌کند، همانگونه که در آیه ۵۳ همین سوره گذشت «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي
النَّبِيَّ؛ این کار شما پیامبر را آزار می‌دهد».

و یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره توبه آمده که پیامبر ﷺ را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می‌داد به خوش باوری و ساده‌دلی متهم می‌ساختند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ؛ گروهی از آنها پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می‌دهد» و مانند اینها.

۳. علامه طباطبائی می‌فرماید: همه می‌دانیم که خدای تعالی منزّه است از اینکه کسی او را بیازارد و یا هر چیزی که بویی از نقص و خواری داشته باشد به ساحت او راه یابد، پس اگر در آیه مورد بحث می‌بینیم که خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک کرده می‌فهمیم که خواسته است از رسول خود احترام کرده باشد، و نیز اشاره می‌کند به اینکه هر کس قصد سویی نسبت به رسول کند، در حقیقت نسبت به خدا هم کرده، چون رسول بدان جهت که رسول است، هدفی جز خدا ندارد، پس هر کس او را قصد کند، چه به خیر و چه به سوء، خدا را قصد کرده است.^۱

۴. از روایاتی که ذیل آیه مورد بحث وارد شده چنین استفاده می‌شود که آزار خاندان پیامبر ﷺ به ویژه امام علی علیه السلام و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام نیز مشمول همین آیه بوده است. در صحیح «بخاری» جزء پنجم چنین آمده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني؛^۲

«فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم درآورد مرا به خشم در

آورده است.»

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۹.

۲. المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي عن الكتب السنه، ج ۱، ص ۱۸۸ و ابو داود، ص ۱۲.

همین حدیث در صحیح «مسلم» به این صورت آمده است:

ان فاطمة بضعة منی يؤذینی ما آذاها؛^۱

«فاطمه پاره‌ای از تن من است هر چه او را آزار دهد مرا می‌آزارد.»

شبیه همین معنی در باره امام علی (ع) از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است.^۲

۵. در این آیه افرادی که در صدد برمی‌آیند رسول خدا (ص) را اذیت کنند، به لعنت در دنیا و آخرت وعده داده شده‌اند، و «لعنت» به معنای دور کردن از رحمت است، و چون رحمت مخصوص به مؤمنین، عبارت است از هدایت به سوی عقاید حق و ایمان حقیقی و به دنبال آن عمل صالح، در نتیجه دوری از رحمت در دنیا، به معنای محرومیت فرد از این هدایت است، و این محروم ساختن جنبه کیفر دارد و در نتیجه همان طبع قلبی است که در آیات «لَعَنَّاھُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِیَةً» و «وَلَکِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» و «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَاصْمَهُمْ وَاعْمَى أَبْصَارَهُمْ» به آن اشاره شده است.

لعنت در آخرت نیز به معنای دور کردن از رحمت قرب است، که در آیه دیگر فرموده است: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»

۶. در آیه مبارکه بعد از لعنت آزارکنندگان رسول خدا (ص) در دنیا و آخرت، آنان را تهدید کرده که برایشان عذابی خوارکننده تهیه کرده است. و اگر عذابشان را به وصف خوارکننده توصیف کرده، بدان جهت است که تلافی استکبار آنان باشد، چون اینان در دنیا، به جهت استکبارشان، به خدا و رسول اهانت می‌کردند و در مقابل این رفتارشان عذابشان خوارکننده خواهد بود.^۳

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳ (باب فضائل فاطمة).

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۰.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۹.

۷. از آیه همچنین استنباط می‌شود ملتی که رهبران دینی و الهی خود را می‌آزارند، اعم از اینکه با آنها مخالفت ورزند یا آنان را حقیر شمارند هم در دنیا عذاب می‌بینند و هم در آخرت. در حالی که ملت‌هایی که بر خلاف اینان عمل می‌کنند در دنیا و آخرت از نعمت و عزت بهره‌مندند. امت اسلامی در هر زمان که اطاعت از دستگاه رهبری دینی خود را شعار خود قرار داده پیروزمند و برتر از هر امت دیگر بوده ولی هر گاه به پیشوایان به دیده حقارت نگریسته و آنان را رها کرده گرفتار نابودی و عقب‌ماندگی شده است.^۱

برگی از تاریخ:

۱. یکی از شامیان در حضور «ابن عباس» از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. «ابن عباس» که به شدت ناراحت شده بود، گفت: ای دشمن خدا! با این نکوهشی که از حضرت علی علیه السلام نمودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرده خاطر ساختی؛ حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً» ای مردک! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت ظاهر زنده بود، گفتار تو او را آزرده می‌ساخت.^۲

۲. «سعد بن ابی وقاص» می‌گوید که من و دو تن دیگر که همراه من بودند، در مسجد نشسته بودیم و از علی بدگویی می‌کردیم. در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله که آثار خشم و غضب از چهره‌اش نمایان بود بسوی ما آمد و من از ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدا پناه بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را با من و مرا با شما چه کار است؟! و اضافه فرمود: کسی که علی علیه السلام را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.^۳

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۳۰۹.

۲. تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث.

۳. فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص ۱۶.

۳. «دار قطنی» روایت کرده که عمر نزدیک قبر رسول خدا ﷺ نشسته بود. یکی از حاضران از مقام حضرت علی [ع] نکوهش کرد. «عمر» گفت: وای بر تو! آیا علی را می‌شناسی؟ سپس اشاره به مرقد مطهر رسول اکرم ﷺ کرد و گفت: علی، پسر عموی صاحب این قبر است و اضافه کرد: با این نکوهشی که کردی، به خدا سوگند! پیغمبر ﷺ را در قبرش آزار رسانیدی!!^۱

پیام‌ها:

۱. بنده مخلص خدا به جایی می‌رسد که رنجاندن او، رنجاندن خدا می‌شود. «يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»
۲. بخشی از کفر توهین و تحقیر و آزار و اذیت اهل ایمان، در همین دنیا ظاهر می‌شود. «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا»
۳. چون هدف ایداکنده اهانت است، کفر او نیز اهانت در آخرت است. «عَذَاباً مُّهِيناً»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُؤْذُونَ (اذی)	آزار می‌دهند، می‌رنجانند	فعل مضارع
أَعْدَّ (عدّ)	آماده کرده	فعل ماضی
مهین (هون)	خوارکننده	اسم فاعل

یادآوری قواعد مهم:

ج: مفعول مطلق عددی: مفعول مطلقى است که تأکید خود را در قالب تعداد دفعات انجام فعل نشان می‌دهد.

مثال: دَقْتُ الْبَابَ دَقَّتَيْنِ. دو بار در زدم.

۱. گاهی عامل مفعول مطلق حذف می‌شود. مانند وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (بقره/۸۳) به پدر و مادر نیکی کنید. در اینجا کلمه «احسنوا» که عامل مفعول مطلق است، حذف شده است.

۲. در برخی موارد نیز کلماتی چون «مره» جانشین مفعول مطلق می‌شوند. مانند سَعَدَ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ (توبه/۱۰۱) آنان را به زودی دوبار عذاب می‌کنیم. که در این آیه «مرتین» به جای «عذابین» آمده است.

۳. مفعول مطلق تأکیدی همیشه مفرد است، اما مفعول مطلق نوعی و عددی، به صورت مثنی و جمع نیز می‌آیند. همچنین مفعول نوعی همراه با صفت می‌آید ولی در تأکیدی چنین نیست.

۴. گاهی به جای مصدر همجنس فعل، کلمه‌ای مترادف جایگزین می‌شود. مانند جَلَسْتُ قَعُودًا: نشستم، (چه) نشستی!

کلمات «جلوس» و «قعود» هر دو به معنای «نشستن» می‌باشند.

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (نازعات/۱) قسم به جان گیران سختگیر.

در این آیه به جای «نزعاً» کلمه «غرقاً» آمده است که هر دو به معنای «سخت جدا کردن» هستند.

تمرین:

با توجه به مثال‌های ذکر شده برای مفعول مطلق عددی، نمونه‌هایی از قرآن کریم ذکر کنید.

درس بیست و سوم:

آزار مؤمنان گناه بزرگ

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا
وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸)

و کسانی که مردان و زنان با ایمان را بدون آن که کاری کرده باشند آزار می دهند بدون شک بهتان و گناه روشنی را بر دوش کشیده اند.

تفسیر:

۱. بعضی از مفسران گفته اند که از لحن آیه استفاده می شود گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می کردند و نسبت های ناروا به آنها می دادند (و حتی پیامبر خدا از زبان این مودیان در امان نبود). همانند گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصاً در جوامع امروزی کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان، و ساختن و پرداختن دروغها و تهمت ها است. قرآن کریم آنها را مورد سخت ترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است. شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.^۱
۲. این آیه کریمه آزار مؤمنین را «بهتان» و «اثم مبین» خوانده و آن را در گناه بودن، به قید «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا؛ بدون اینکه تقصیری کرده باشند» مقید کرده

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۳۰۹.

و این برای آن است که شامل قصاص و حد شرعی و تعزیر نشود، چون ایدای مؤمنین و مؤمنات، در این چند صورت گناه نیست، زیرا خود شارع اجازه داده تا مظلوم از ظالم خود قصاص بگیرد و به حاکم شرع اجازه داده تا بعضی از گنهکاران را حد بزند و بعضی دیگر را تنبیه کند.

و اما در غیر این چند صورت خدای تعالی آزار مؤمنین و مؤمنات را بر دوش کشیدن بهتان و اثم مبین خوانده، چراکه آزار دهنده مؤمنین حتماً از نزد خود علتی برای این کار درست کرده، علتی که از نظر او جرم است، در حالی که در واقع جرم نیست و این همان دروغ بستن و بهتان است.

و نیز اگر آن را اثم مبین خوانده بدین جهت است که گناه بودن افتراء و بهتان، از اموری است که عقل انسان آن را درک می‌کند و احتیاجی ندارد به اینکه از ناحیه شرع نهی در مورد آن صادر شود.^۱

۳. آیه مبارکه از ایدای مؤمنان سخن می‌گوید و برای آن بعد از ایدای خدا و پیامبر ﷺ، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است، چراکه مؤمن از طریق ایمان، پیوندی با خدا و پیامبرش دارد و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته است.

۴. مقدم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمیت آن است، چراکه بهتان از بزرگ‌ترین ایذاءها محسوب می‌شود، و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سخت‌تر است. شاعر عرب نیز گفته:

جراحات السنن لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان

«زخمهای نیزه التیام می‌یابد، اما زخم زبان التیام‌پذیر نیست»

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای به این مطلب داده شده است.

در حدیثی «امام علی بن موسی الرضا» از جدش پیامبر نقل کرده که:

۱. ترجمه میزان، ج ۱۶، ص ۵۱۰.

مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ!^۱

«کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا در باره او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته بر آید!»

و نیز امام صادق (ع) می فرماید:

مَنْ رَوَى عَنْ مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَذَمَ مَرْوَعَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ؟^۲

«کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد.»

پیام‌ها:

۱. اصرار بر گناه به زشتی و کيفر آن می افزاید. («يُؤْذُونَ» نشانه استمرار و اصرار بر اذیت است).

۲. آبروی زن و مرد مؤمن، محترم و لطمه زدن به آن گناه بزرگی است و در این جهت، میان زن و مرد تفاوتی نیست. «الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»

۳. گناهی تنبیه دارد که انسان با علم و عمد مرتکب شود. «اِكْتَسَبُوا»

۴. گناه، بار انسان را سنگین می کند. «اِحْتَمَلُوا»

۵. مهم ترین اذیت، زخم زبان و تهمت است. «يُؤْذُونَ ... بُهْتَانًا»

۶. آزار و اذیت دیگران به هر شکلی که باشد، از جمله گناهانی است که خشم الهی را بدنبال دارد. «يُؤْذُونَ ... إِثْمًا مُبِينًا»

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۸؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۰۸؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۴۱.

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
اكتسبوا (کسب)	مرتکب شدند، کسب کردند	فعل ماضی
اِحْتَمَلُوا (حمل)	به عهده گرفتند	فعل ماضی
بهتان	تهمت	مصدر
اثم	گناه	مصدر

یادآوری قواعد مهم

مفعول له (مفعول لاجله)

مصدری است که بعد از فعل، برای توضیح علت انجام فعل می آید.

مفعول له در جواب «لِمَ» (چرا) واقع می شود.

مثال: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ (اسراء/۳۱) و از بیم تنگدستی فرزندان

خود را مکشید.

در این آیه، ترس از تنگدستی علت کشتن فرزندان است، لذا کلمه «خشیه»

مفعول له می باشد.

گفتنی است در ترجمه مفعول له از کلماتی چون «به علت، به عنوان، به

خاطر، به منظور و...» استفاده می شود.

تمرین

با توجه به مثال‌های ذکر شده برای مفعول له، نمونه‌هایی از قرآن کریم بیاورید.

درس بیست و چهارم:

حجاب و عفاف

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ
عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُوراً رَحِيماً (۵۹)

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روسری‌های
بلند بر خود بیفکنند، این (عمل) مناسب‌تر است، تا (به عفت
و پاکدامنی) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، و خداوند آمرزنده
مهربان است.

شان نزول:

علی بن ابراهیم در شان نزول این آیه می‌فرماید: آن ایام زنان مسلمان به مسجد
می‌رفتند و پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گزاردند. هنگام شب موقعی که برای
نماز مغرب و عشا می‌رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها
می‌نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می‌دادند و مزاحم آنان
می‌شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل
رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی مزاحم آنان نشود.

تفسیر:

۱. شروع از خود

در دستوری که در آیات مورد بحث در زمینه رعایت حجاب اسلامی آمده است و به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: این دستور را ابلاغ کن، نخست همسران پیامبر ﷺ مطرح شده‌اند، سپس دختران او، و بعد زنان باایمان. این ترتیب اشاره دارد که هرگونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کرد و این برنامه‌ای است برای همه اصلاحگران بشری. و در میان همسران و دختران نخست همسران را عنوان می‌کند، چرا که آنها به مرد نزدیکترند، زیرا دختران همسر می‌گیرند و به خانه‌های همسران خود منتقل می‌شوند.

۲. پیشگیری از دو راه

مفاسد اجتماعی معمولاً تک‌علتی نیست و برای مبارزه با آن باید همه جوانب را سنجید. در آیات فوق نیز نخست به زنان باایمان دستور می‌دهد بهانه‌ای به دست افراد هرزه ندهند و سپس مزاحمین را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می‌نشانند. این روشی است برای همیشه و همگان؛ هم دوست را باید اصلاح کرد و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانند.^۱

جلباب چیست؟

مفسران و ارباب لغت چند معنا برای «جلباب» ذکر کرده‌اند:^۲

۱. ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن

و سینه‌ها را می‌پوشاند.

۲. مقنعه و خمار (روسری).

۳. پیراهن گشاد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۷.

۲. «جلباب» به کسر و فتح جیم قرائت می‌شود.

گرچه این معانی متفاوتند، قدر مشترک همه آنها این است که بدن را به وسیله آن می پوشانند. اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادر کوچکتر است، چنان که نویسنده «لسان العرب» بر آن تکیه کرده است.

منظور از «یدنین» (نزدیک کنند) این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد، و به تعبیر ساده، لباس خود را جمع و جور کنند.

به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم «حجاب و پوشش» برای آزاد زنان، قبل از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی بر اثر ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند و آیه فوق تأکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.^۱

پیامدهای بی حجابی

۱. رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی.
۲. توسعه فساد و فحشا.
۳. سوء قصد و تجاوز به عنف.
۴. بارداری های نامشروع و سقط جنین.
۵. پیدایش امراض روانی و مقاربتی.
۶. خودکشی و فرار از خانه بر اثر آبروریزی.
۷. بی مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود.
۸. بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۹.

۹. رقابت در تجمّلات.

۱۰. ایجاد دلهره برای خانواده‌های پاکدامن.

پیام‌ها:

۱. در امر به معروف، اول از خودی‌ها شروع کنیم و سپس دیگران.
«قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ»
۲. در احکام الهی، تفاوتی میان همسران و دختران پیامبر با دیگر زنان نیست. «لِّأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ»
۳. پوشیدن لباسی که معرفّ شخصیت زن برای تأمین عفت و آبرو باشد، لازم است. «يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذَيْنَ»
۴. بهانه به دست بیمار دلان و مزاحمان عفت عمومی ندهید. (در آیات قبل هشدار به اذیت‌کنندگان بود، در این آیه تکلیف اذیت‌شوندگان را مطرح می‌کند). «يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذَيْنَ»
۵. در امر به معروف و نهی از منکر، دلیل امر و نهی خود را بیان کنید. «فَلَا يُؤْذَيْنَ»
۶. زنان با حجاب باید با حضور خود در صحنه، جوّ عمومی عفاف و پاکدامنی را حفظ کنند و فرصت مانور را از هوسبازان بگیرند. «يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذَيْنَ»
۷. مغفرت خداوند همراه بار حمت اوست. «كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
يُذَيِّنَ (دنو)	نزدیک کنند «زنان»	فعل مضارع
جلابیب، جمع جلباب	مقنعه‌ها، روسری‌ها، روپوش‌ها	اسم
أَنْ يُعْرِفَنَّ	که شناخته شوند «زنان»	مضارع مجهول

یادآوری قواعد مهم:

مفعول فیه

مفعول فیه (ظرف) اسم منصوبی است که برای بیان زمان یا مکان به کار می‌رود.

انواع مفعول فیه (ظرف)

۱. ظرف زمان: کلماتی چون «حین، بعد، عند، متی، اذا، مده، ساعه، یوم، لیله، شهر، عام، سنه» ظرف زمان هستند.

مثال: قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ (بقره/۱۲۹) گفتند: امروز توانایی (مبارزه با) جالوت و لشکرش را نداریم.

در این آیه، کلمه «الیوم» مفعول فیه است و زمان وقوع فعل را بیان می‌کند.

۲. ظرف مکان: کلماتی چون «حیث، عند، خلف، امام، وراء، یمین، یسار، فوق و تحت» ظرف مکان هستند و این کلمات مبنی و اعرابشان محلی است.

مثال: وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ (اعراف/۱۶۱) از هر جای آن خواستید بخورید.

در این آیه، کلمه «حیث» مفعول فیه است و مکان وقوع فعل را بیان می‌کند.

۳. ظرف متصرف: به کلماتی چون «یوم» که علاوه بر مفعول فیه ممکن است نقش‌های دیگری نیز بپذیرند «ظرف متصرف» گویند.

۴. ظرف غیر متصرف: به کلماتی چون «عند» که تنها مفعول فیه واقع می‌شوند، «ظرف غیر متصرف» گویند.

تمرین:

با توجه به مثال‌های ذکر شده برای مفعول فیه، نمونه‌هایی از مفعول فیه را در قرآن کریم ذکر کنید.

درس بیست و پنجم:

برخورد قاطع با دشمنان داخلی

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَئِنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (٦٠-٦١)

اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری است و آنان که در مدینه شایعه پراکنی می کنند (از کارشان) دست برندارند، حتماً تو را بر ضد آنان می شورانیم، آن گاه جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند... آنان لعنت شدگانند، هر کجا یافت شوند باید دستگیر شده و به سختی کشته شوند. سنت خدا در اقوام گذشته و قبل از این نیز همین بود، و تو هرگز سنت خدا را دگرگون نخواهی دید.

شان نزول

از این آیه استفاده می شود که سه گروه در مدینه مشغول خرابکاری بودند و هر کدام به گونه ای اغراض شوم خود را پیاده می کردند، و این به صورت یک برنامه و جریان در آمده بود و جنبه شخصی و فردی نداشت.

۱. گروه اول «منافقین» بودند که با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی

اسلام می کوشیدند.

۲. گروه دوم اراذل و اوباش بودند که قرآن از آنها تعبیر به بیمار دلان کرده است (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ). این تعبیر در آیه ۳۲ همین سوره نیز در مورد افراد هوسباز و شهوتران آمده است: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوید با نرمش سخن مگویید مبادا بیمار دلان در شما طمع کنند».

۳. گروه سوم کسانی بودند که با بخش شایعات در مدینه به ویژه هنگامی که پیامبر ﷺ و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند و خبرهای دروغین از شکست پیامبر ﷺ و مؤمنین می دادند، و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود بودند.

ولی این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که برنامه های تخریبی سه گانه فوق همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر جداسازی اوصاف است نه اشخاص. به هر حال قرآن کریم می فرماید: اگر اینها به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهند دستور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد، تا با یک حرکت مردمی مؤمنان، همه را از مدینه ریشه کن سازیم و آنها نتوانند دیگر در این شهر بمانند. و هنگامی که از این شهر رانده شدند و از تحت حمایت حکومت اسلامی طرد گشتند «هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید»! (مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقَتْلُوا قَتْلًا).

در حدیثی از علی بن ابراهیم آمده است: که این آیه درباره گروهی از منافقین که در مدینه شایعه پراکنی می کردند نازل شد و قضیه چنین بود که رسول اکرم ﷺ به غزوهای رفت و منافقان شایع کردند که او کشته یا اسیر شده است. مسلمانان از این خبر غمگین گردیدند و به آن حضرت شکایت بردند و پس از آن، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۰.

قاطعیت در برابر منافقان:

۱. موضع نیرومند مسلمانان

از تهدیدهای شدید آیات فوق استفاده می‌شود که بعد از خاتمه یافتن ماجرای «بنی قریظه» و ریشه‌کن شدن این گروه از دشمنان خطرناک داخلی، موقعیت مسلمانان در مدینه کاملاً تثبیت شد و مخالفتها تنها از ناحیه منافقانی انجام می‌گرفت که به صورت ناشناس در صفوف مسلمین بودند، و یا جمعی از اوپاش و هرزگان و شایعه‌پراکنان. پیامبر اکرم ﷺ نیز از موضع قدرت با آنها برخورد کرد و به آنان اخطار شدید نمود که اگر دست از سمپاشیها و توطئه‌ها برندارند با یک هجوم و حمله حسابشان یکسره خواهد شد، و همین برخورد قاطعانه و کاملاً جدی و حساب‌شده اثر خود را کرد.

۲. ریشه‌کن کردن ماده فساد

آنچه در آیات فوق برای ریشه‌کن کردن مفاسدی همچون توطئه‌های منافقان و مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان و مفسده‌جویی شایعه‌پراکنان آمده است در سایر اعصار و قرون و برای حکومت‌های اسلامی نیز جاری است. اگر به راستی سمپاشی‌ها و توطئه‌ها از حد بگذرد و به صورت یک جریان درآید و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد چه مانعی دارد که حکومت اسلامی دستور آیات فوق را که به پیامبر ﷺ داده شده است به اجرا درآورد، و مردم را برای در هم کوبیدن ریشه‌های فساد بسیج کند؟! ولی بدون شک این گونه کارها و مانند آن، به خصوص اینکه آن را یک سنت تغییرناپذیر معرفی می‌کند، بطور خودسرانه مجاز نیست و تنها باید به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع صورت گیرد.^۱

۱. همان، ص ۴۳۷.

۳. سنتهای تغییرناپذیر الهی

کلمه «سنة» به معنای طریقه معمول و رایج است، که بیشتر اوقات و یا همواره جاری است. خداوند متعال در این آیات می‌فرماید: این عذاب و نکالی که به منافقین و آن دو طایفه دیگر وعده دادیم و گفتیم که تبعیدشان می‌کنیم و خونشان را هدر می‌سازیم، سنتی است از خدا که در امتهای پیشین نیز جاری بوده و هر وقت قومی به راه فسادانگیزی و ایجاد فتنه رفته‌اند و خواسته‌اند به منظور استفاده‌های نامشروع، در بین مردم اضطراب بيفکنند، ما آنان را به همین طریق گرفته‌ایم، و تو هرگز دگرگونی در سنت خدا نخواهی یافت. پس در شما امت همان جاری می‌شود که در امتهای قبل از شما جاری شد.^۱

پیام‌ها:

۱. قبل از برخورد با متخلفان، اتمام حجت کنید. «لَّيْنٌ لِّمَ يَنْتَهَ ... لِّنْغَرِيكَ»
۲. سعه صدر حد و اندازه دارد و همیشه تساهل و تسامح جوابگو نیست. «لَّيْنٌ لِّمَ يَنْتَهَ الْمُنَافِقُونَ»
۳. بیمار دلان در کنار منافقانند. «الْمُنَافِقُونَ ... الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»
۴. اسلام چنان به امنیت جامعه اهمیت می‌دهد که فرمان اخراج کسانی را که در میان مردم دلهره ایجاد می‌کنند، صادر نموده است. «لِّنْغَرِيكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ»
۵. اجرای حکم خدا در مورد فتنه‌انگیزان حق‌ستیز، به زمان و مکان و مرز محدود نیست. «أَيُّمَّا تُقِفُوا أَخَذُوا»
۶. برای فتنه‌انگیزان و اخلاص‌گران امنیت جامعه، هیچ جایی نباید محل امن باشد. «أَيُّمَّا تُقِفُوا أَخَذُوا»

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۱۱.

۷. گاهی باید توطئه شوم دشمن را که در قالب جنگ سرد است با جنگ گرم پاسخ داد. «الْمُرْجُفُونَ ... قُتِلُوا»
۸. کسانی که از ایجاد فتنه و دلهره دست برنمی دارند، باید با شدت و ذلت کشته شوند. «قُتِلُوا تَقْتِيلًا»
۹. جهاد علیه فتنه گران، یک سنت الهی در همه ادیان بوده است. «سُنَّةَ اللَّهِ»
۱۰. قانون اعدام فتنه انگیزان و اخلاص گران، تبدیل ناپذیر است. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
لَمْ يَنْتَهِ (نهی)	دست برداشت	مضارع مجزوم
مرجفون (رجف)	شایعه پراکنان	اسم فاعل
نغرین (غری)	حتمی شورانیم	مضارع
تُفْقُوا (ثقف)	یافته شدند، گیر افتادند	ماضی مجهول
أُخِذُوا (اخذ)	گرفتار شدند، دستگیر شدند «در اینجا مضارع معنا می شود: دستگیر می شوند»	ماضی مجهول

یادآوری قواعد مهم:

چنان که می دانیم یکی از اقسام کلمه، «حرف» می باشد. حروف به طور کلی به دو نوع «عامل» و «غیر عامل» تقسیم می شوند.

حروف عامل: حروفی هستند که اعراب کلمه بعد خود را تغییر می دهند.

حروف عاملی که پیش از این فراگرفتیم عبارت بودند از:

۱. حروف جاره (باء، تاء، كاف، لام، واو، مِن، فِی، عَن، عَلِی، حَتّٰی، اِلٰی)
۲. حروف جازمه (لَمْ، لَمَّا، اِنْ شرطیه، لَمْ امر، لَای نهی)
۳. حروف شرط (اِنْ، اَوْ)
۴. حروف ناصبه (اَنْ، لَنْ، كَلَّا، اِذَنْ).

حروف ندا: این حروف عبارتند از «یا، ایها، ایتها و...»

اسم بعد از حروف ندا «منادا» خوانده می شود.

اعراب انواع منادا

الف: اگر منادا مضاف باشد، همیشه منصوب است.

مثال: **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ** (نساء/۱۷۱) ای اهل کتاب! در دین خود گزافه گویی نکنید.

ب: هرگاه منادی مضاف به «یاء متکلم» منصوب واقع شود، «یاء متکلم» حذف شده و به جای آن کسره می نشیند.

مثال: **يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ** (بقره/۵۴) ای قوم من! همانا شما به خودتان ظلم کردید.

«یا قوم» یعنی «ای قوم من» که در واقع «یا قومی» بوده است.

ج: اگر منادی عَلَم باشد، مبنی بر ضم است.

مثال: **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ** (آل عمران/۴۳) ای مریم! فرمانبردار پروردگارت باش.

د: اگر کلمه «ای» بعد از حرف ندا بیاید، منادا واقع می شود و مبنی بر ضم

خواهد بود.

مثال: **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ** (۱) (مدثر/۱) ای (جامه) خواب به خود پیچیده!

تمرین:

برای هر کدام از حروف عامل، مثال هایی را ذکر نمایید.

درس بیست و ششم:

قیامت

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً (٦٣)

مردم پیوسته از زمان وقوع قیامت از تو می پرسند، بگو: علم آن تنها نزد
خداست و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد!

تفسیر:

انگیزه های سؤال متعدد است:

- گاهی سؤال، برای آزمایش کردن است، مانند سؤالات امتحانی.
- گاهی سؤال، از روی استهزا است، مانند پرسش قدرتمند متکبر از ضعیف.
- گاهی سؤال، از روی تعجب است، مانند پرسش انسان ترسو از انسان شجاع.
- گاهی سؤال، برای به بن بست کشاندن است، مانند پرسش باز پرس از مجرم.
- گاهی سؤال، برای به انحراف کشیدن است، مانند پرسش استاد منحرف از شاگرد.
- گاهی سؤال، برای ایجاد شک در دیگران است، مانند پرسش منحرفان.
- گاهی سؤال، برای رفع نگرانی است، پرسش مادر از فرزند.
- گاهی سؤال، برای دانستن است، مانند پرسش جاهل از عالم.
- گاهی سؤال، برای توبیخ است، مانند پرسش معلم از دلیل تبلی شاگرد.

در این آیه نیز، سؤال از زمان قیامت می‌تواند انگیزه‌های متفاوتی داشته باشد که در اینجا دانستن است.

برای این سؤال (از قیامت) دو جواب است:

انسان به طور طبیعی دلش می‌خواهد قیامت بسیار دور باشد. جوانان غالباً مرگ را از خود دور می‌بینند و پیران نیز به درازی آرزوها دچار می‌شوند و دوست دارند عمر درازتری داشته باشند. چه بسا یکی از اینان یک لحظه پس از این تصورات بمیرد و در این حال قیامتش برپا شود. حال که چنین است و انسان لحظه مرگ خود را نمی‌داند پس باید به خود مغرور نباشد و به مال و عشیره خویش غره نشود، زیرا اینان نمی‌توانند در روز قیامت او را یاری کنند و در دنیا مرگ را از او دفع نخواهند کرد. «پس بنده باید پروای پروردگار داشته باشد، خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه کند. بر شهوت چیره شود و رهایش نگذارد. چه مرگ او پوشیده است و آرزوی درازی را فریبده و شیطان بر او نگهبان. و هر لحظه گمراهی‌اش را خواهان. گناه را در دیده او می‌آراید تا خویش را بدان بیالاید که بکن و از آن توبه نما و اگر امروز نشد فردا. تا آن که مرگ او سر بر آرد و او در غفلت خود را از اندیشه آن فارغ دارد.

اسباب مرگ واقعا فراوان هستند. و هر سبب که از تو دور شود سببی دیگر به سوی تو می‌آید. مرگ سنت جاری بر مردم است.

گمان خطاست اگر بخواهیم که همه مسئولیت‌ها را به گردن رهبری بیندازیم، در واقع هنگامی که او رسالتش را ابلاغ کرد مسئولیتش را به انجام رسانیده است و از آنجاست که مسئولیت مردم آغاز می‌شود. اما قیامت چه زمان خواهد بود، پاسخ به این سؤال دیگر از ضروریات رهبری نیست و نه از مسئولیتهای آن. فقط انسان باید فرار رسیدن آن را یقین داشته باشد تا مسئولیتهای خود را در برابر آن به انجام رساند. همان گونه که مسئولیت رسول هم جز این نیست که آمدن قیامت

را گوشزد کند و اینکه دقیقا چه زمانی خواهد بود، جز خدا کسی نمی‌داند. و بگو علم آن نزد خداست و تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد.»^۱

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو بصیر نقل شده که گفت از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله مرا بترسان که قلب من سخت شده است. آن حضرت گفت: «ای محمد، آماده زندگی طولانی شو. که جبریل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره‌ای گرفته آمد و حال آنکه پیش از آن با قیافه‌ای شادمان می‌آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: چرا امروز این گونه چهره‌ات گرفته است! گفت: یا محمد. دیگر دمهایی را که در آتش جهنم می‌دمند خاموش کرده‌ام پیامبر پرسید که دمه‌ای آتش جهنم چیستند!

گفت: یا محمد، خدای عز و جل فرمود تا در آتش دمیدند مدت هزار سال تا رنگش سفید شد. سپس هزار سال دیگر در آن دمیدند رنگش سرخ شد، هزار سال دیگر در آن دمیدند رنگش سیاه شد. پس اکنون سیاه و تاریک است. اگر قطره‌ای از آن «ضریع» در آب مردم دنیا بچکد همه مردم از گند آن خواهند مرد و اگر یک حلقه از آن زنجیر که هفتاد ذراع طول آن است در دنیا افتد دنیا از حرارت آن ذوب خواهد شد و اگر یکی از شلوارهای اهل جهنم میان آسمان و زمین آویخته شود، مردم دنیا از بوی آن خواهند مرد.

تا آنجا که می‌گوید: از آن پس، رسول الله صلی الله علیه و آله جبریل را متبسم ندید.»^۲

قیامت در روایات:

۱. پیامبر در حال خواندن خطبه بود که مردی برخاست و عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ فَقَالَ مَا الْمَسْئُولُ بِأَعْلَمَ بِهَا مِنَ السَّائِلِ! لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً فَقَالَ: فَأَعْلَمْنَا أَشْرَاطَهَا؟ فَقَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ وَتَكْثُرَ

۱. تفسیر هدایت، ج ۱۰، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۳۱۸.

الْفِتْنُ وَيُظْهَرُ الْهَرَجُ وَالْمَرْجُ وَتَكْثُرُ فِيكُمْ الْأَهْوَاءُ وَيُخْرَبُ الْعَامِرُ وَيَعْمَرُ الْخَرَابُ
وَيَكُونُ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَتَطْلُعُ الشَّمْسُ
مِنْ مَغْرِبِهَا وَتَخْرُجُ الدَّابَّةُ وَيُظْهَرُ الدَّجَالُ وَيَنْتَشِرُ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَيَنْزِلُ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ فَهَنَّاكَ أَتَى رِيحٌ مِنْ جِهَةِ الْيَمَنِ أَلْيَنُ مِنَ الْحَرِيرِ فَلَا تَدْعُ أَحَدًا...^۱

یا رسول الله قیامت چه وقت است؟ حضرت فرمود: سؤال شده عالم تراز
سؤال کننده نیست. قیامت نمی آید مگر ناگهانی. پس آن مرد عرض کرد:
یا رسول الله ما راز نشانه های قیامت آگاه فرما!

حضرت فرمود: به پانمی شود قیامت مگر اینکه علم ترک شود و زلزله زیاد
شود، فتنه بسیار شود و هرج و مرج ظاهر گردد و هوا و هوسها در شماها زیاد
شود و تعمیر شده ها خراب شود و خراب شده ها تعمیر شود. و (گروهی)
در مشرق و مغرب و جزیره العرب در زمین فرو روند و دابة الارض خارج گردد
و دجال ظاهر شود و یاجوج و ماجوج در زمین پراکنده شوند و عیسی بن مریم
از آسمان نازل گردد. پس در این حال باد نرمی مانند حریر از طرف یمن
بوزد پس وانگذارد...

۲. جَاءَ أَغْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ فَقَالَ: مَا ذَا
أَعْدَدْتَ لَهَا؟ فَقَالَ مَا أَعْدَدْتُ كَثِيرَ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ...^۲

مردی خدمت پیامبر رسید و پرسید قیامت کی بر پامی شود؟ پیامبر فرمود:
چه برای قیامت آماده نموده ای؟ مرد عرب گفت: نماز و روزه زیادی ندارم ولی
به عوض آن خدا و رسولش را دوست دارم. سپس پیامبر فرمود: هرکس با آنچه
دوست دارد محشور می شود.

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۶۷.

۲. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، ص ۲۲۳.

فاطمه علیها السلام و یاد قیامت:

جابر بن عبدالله انصاری از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که فاطمه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بابا جان در روز قیامت، ایستگاه بزرگ، و روز ترس و وحشت، و روز ناله‌های بزرگ، کجا می‌توانم شما را ملاقات نمایم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه نزد در بهشت در حالی که پرچم الحمد لله همراه من است و من شافع امتم در نزد پروردگار هستم!

فاطمه پرسید: اگر آنجا شما را پیدا نکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا کنار حوض خواهی یافت در حالی که به امتم آب می‌دهم!

باز فاطمه پرسید: بابا جان اگر آنجا هم شما را پیدا نکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا کنار صراط خواهی یافت در حالی که سر پاهستم و دعا می‌کنم که امتم به سلامت گذر کنند!

باز فاطمه پرسید: بابا جان اگر آنجا هم شما را پیدا نکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا ملاقات خواهی کرد در حالی که نزد میزان (هستم) و دعا می‌کنم امتم از حساب به سلامت گذر کنند!

باز فاطمه پرسید: بابا جان اگر آنجا هم شما را پیدا نکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا ملاقات خواهی کرد بالای شفیق جهنم در حالی که دور می‌نمایم از شعله‌های آن، امتم را. در این هنگام فاطمه خوشحال شد....^۱

پیام‌ها:

۱. نه لازم است همه چیز را بدانیم و نه لازم است به هر سؤالی پاسخ دهیم.
«عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ»
۲. ندانستن زمان وقوع قیامت، به ایمان و یقین به اصل آن ضرری نمی‌زند.
«عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ»

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱.

۳. برخی علوم مخصوص خداست. «عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ»
 ۴. هر ندانستنی عیب نیست. «وَمَا يُدْرِيكَ»
 ۵. برای وقوع قیامت هر لحظه باید آماده باشیم. «لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
السَّاعَةُ	قیامت	اسم
إِنَّمَا	جزاین نیست	اداة حصر
مَا يُدْرِيكَ (دری)	چه چیز آگاه می کند ترا، تو چه می دانی؟	حرف استفهام - فعل مضارع
لَا يَجِدُونَ (وجد)	نمی یابند	لای نافیہ - مضارع

یادآوری قواعد مهم:

حروف عامل (۲)

۲. حروف عامل بر فعل: همان حروف جازمه و ناصبه هستند که پیش تر فراگرفتیم.

۳. حروف عامل بر جمله: حروف شبیه به فعل «إِنْ، أَنْ و...» و حرف «لَا» نفی جنس که بر سر جمله اسمیه می آیند و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می کنند.
 ۴. حروف شبیه به لیس: حروف «لَا، مَا، إِنْ و لَات» که همگی معنای «نیست» می دهند و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می کنند.

تمرین:

برای هر کدام از حروف عامل نامبرده شده، مثال هایی را ذکر نمایید.

درس بیست و هفتم:

فرجام شوم رهبران و پیروان کفر

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا
اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا
السَّبِيلَ * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا (٦٤-٦٨)

خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنها آتش
سوزانده‌ای آماده نموده است. همواره در آن تاابد خواهند ماند، و ولی
و یابوری نخواهند یافت. در آن روز که صورتهای آنها در آتش (دوزخ)
دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان می شوند و) می گویند ای کاش
خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم. و می گویند: پروردگارا! ما از رؤسا
و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. پروردگارا! آنها را از
عذاب، دو چندان ده، و آنها را لعن بزرگی فرما.

تفسیر:

۱. آیات به تهدید کافران و گوشه‌ای از مجازات دردناک آنها پرداخته،
می فرماید: خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش
سوزانده‌ای فراهم کرده است «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا؛ آنها

جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند و سرپرست و یاورى نخواهند یافت» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

تفاوت میان «ولی» و «نصیر» در این است که «ولی» انجام تمام کار را بر عهده می گیرد ولی «نصیر» کسی است که انسان را کمک می دهد تا به مقصود خود برسد، اما این کافران در قیامت نه ولّی دارند و نه نصیری.

۲. سپس عذاب دردناک آنها را در قیامت ذکر می فرماید: «روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود» (يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ).

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره هاست که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و پژمرده، و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد، و گاه سمت دیگر.

اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و «می گویند: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم» (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ). چرا که اگر اطاعت می کردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود.

۳. «و می گویند پروردگارا! ما رؤسا و بزرگترهای خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه ساختند (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا)»

«ساده» جمع «سید» به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهر مهم و یا کشوری را بر عهده دارد و «کبراء» جمع «کبیر» به معنی افراد بزرگ است خواه از نظر سن، یا علم، یا موقعیت اجتماعی و یا مانند آن.

به این ترتیب «ساده» اشاره به رؤسای بزرگ محیط است و «کبراء» کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند. آنان در حقیقت اطاعت ساده را به جای اطاعت خدا قرار داده و اطاعت کبراء را بجای اطاعت پیامبران، ولذا گرفتار انواع انحرافات و بدبختیها شده اند.

بدیهی است معیار «سیادت» و «بزرگی» در میان آنها همان معیارهای زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود، و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای این باشد که بگویند این افراد می‌خواهند تاحدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگویند ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آن بزرگان قرار گرفته بودیم.

در این حالت این دوزخیان گمراه به هیجان می‌آیند و مجازات شدید گمراه‌کنندگان خود را از خدا می‌خواهند و می‌گویند: «پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب کن» (عَذَابِيْ بِرَگْمَاهِيْشَانْ وَّ عَذَابِيْ بِرَگْمَاهِ كَرْدَنْ مَا!) (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ). «و آنها را لعن کن، لعن بزرگی!» (وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا). مسلماً آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی «عذاب مضاعف» و «لعن کبیر» بخاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته‌اند.

جالب اینکه در سوره اعراف هنگامی که این پیروان گمراه تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می‌کنند گفته می‌شود «لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ» هم برای آنها عذاب مضاعف است و هم برای شما، ولی نمی‌دانید. (اعراف/۳۸)

مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و گمراهی روشن است، اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟! دلیلش این است که یک عذاب بخاطر گمراهی دارند و عذاب دیگری بخاطر تقویت و کمک ظالمان، زیرا ظالمان به تنهایی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، بلکه یاران آنها آتش بیاران معرکه و گرم‌کنندگان نور داغ ظلم و کفرند، هرچند بدون شک در مقایسه با یکدیگر، عذاب پیشوایان سخت‌تر و دردناک‌تر است.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴۲.

و در نهایت، بر اساس آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» مردم به سه گروه تقسیم می شوند: نعمت داده شدگان، غضب شدگان و گمراهان.

گروه اول، همانها هستند که راه حق و راه توحید را یافته و در آن به سر می برند. عاقبت این گروه روشن است.

گروه دوم، یعنی غضب شدگان. عبارتند از پیشوایان ستمگر، اعم از کفار و مشرکان و منافقان و طاغوتها که در راه باطلند و در غضب خدا هستند و دیگران را گمراه می کنند.

گروه سوم، یعنی گمراهان، عبارتند از کسانی که کورکورانه از پیشوایان ستمگر و طاغوتها پیروی می کنند. آنها هم در آتش خواهند بود و در روز قیامت در میان آتش خواهند گفت ... رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا؛ خدایا ما از بزرگانمان پیروی کردیم و آنها ما را گمراه نمودند.^۱

پیام‌ها:

۱. قهر الهی نسبت به کافران قطعی است و دوزخ هم اکنون موجود است. «أَعَدَّ»

۲. کافران نه مولایی دارند که آنان را از ورود به دوزخ حفظ کند و نه یآوری

که آنان را نجات دهد. «لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

۳. معاد جسمانی است. «تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ»

۴. غافلان در قیامت بیدار می شوند. «يَا لَيْتَنَّا»

۵. ندامت در قیامت سودی ندارد. «يَا لَيْتَنَّا»

۶. اطاعت از خدا و رسول آرزوی دوزخیان خواهد بود. «يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ

وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ»

۱. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص ۳۶.

۷. اطاعت از خدا به همراه اطاعت از رسول کارساز است. «أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»

۸. تنها راه نجات، اطاعت از خدا و رسول است. «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ»

۹. مجرمان اشتباهات خود را توجیه می‌کنند و به گردن دیگران می‌اندازند. «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا»

۱۰. تنها دعایی که از دوزخیان مستجاب می‌شود، دعا برای عذاب است. «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ» چون در آیه دیگر می‌فرماید: «لِكُلِّ ضِعْفٍ...»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
سَعِيرًا	آتش فروزان	صفت مشبّهه - مفعول
تُقَلَّبُ	زیر و رو گردانده می‌شود	مضارع مجهول
اضْلَوْنا السَّبِيلَ	گمراه کردند ما را از راه، ما را از راه بدر بردند	ماضی و فاعل و مفعول آن
آت (اتی)	بده	فعل امر
ضِعْفَيْنِ	دوچندان	اسم

یادآوری قواعد مهم:

حروف عامل (۳)

۵. حروف استثناء: حروف «أَلَا، حاشا، عدا، و خلا» را حروف استثناء گویند که حکم اسم بعد از خود را از حکم ماقبل خود جدا می‌کنند. از این حروف، حرف «أَلَا» در قرآن کریم به تعداد زیاد به کار رفته است.

به اسم قبل از «آلَا»، «مستثنی منه» و به اسم پس از «آلَا»، «مستثنی» گفته می شود.

الف: اگر جمله پیش از «آلَا» مثبت و معنای آن کامل باشد، مستثنی حتما منصوب است.

مثال: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ (قصص ۸۸) جز ذات او همه چیز نابودشونده است.

ب: اگر جمله پیش از «آلَا» منفی و معنای آن کامل باشد، مستثنی ممکن است منصوب باشد یا از اعراب «مستثنی منه» پیروی کند.

مثال ۱) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى (دخان ۵۶) در آنجا طعم مرگ را نمی چشند مگر مرگ نخستین.

مثال ۲) مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ (نساء ۶۶) جز اندکی از ایشان، آن را انجام ندادند.

ج: اگر معنای جمله پیش از «آلَا» ناقص باشد، اعراب مستثنی مطابق با نقشی است که در جمله خواهد داشت (البته با فرض اینکه «آلَا» در جمله موجود نیست).

مثال) أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ (احقاف ۲۱) (اینکه) جز خدا را عبادت نکنید.

تمرین:

برای هر کدام از حروف استثناء، مثال هایی را ذکر نمایید.

درس بیست و هشتم:

عبرت از رفتار یهود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا
وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا. (٦٩)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند (و گرانقدر) بود.

تفسیر:

به دنبال بحثهایی که پیرامون احترام به مقام پیامبر ﷺ و ترک هر گونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد، در اینجا خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مانند کسانی نباشید که موسی [ﷺ] را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبت‌های ناروای او پاک نمود، و او در پیشگاه خدا آبرومند و بلند منزلت بود.

انتخاب موسی ﷺ از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند بخاطر آن است که بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، بعلاوه برخی از آزارهای آنان شباهت به ایذای منافقان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ داشت. در اینکه منظور از ایذای موسی ﷺ در اینجا چیست و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده، میان مفسران گفتگو است و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده‌اند از جمله:

۱. طبق روایتی موسی و هارون علیهم السلام بر فراز کوه رفتند و هارون بدرود حیات گفت. شایعه پراکنان بنی اسرائیل مرگ او را به موسی علیه السلام نسبت دادند. خداوند حقیقت امر را روشن ساخت و مشیت شایعه سازان را باز کرد.
۲. «قارون» حیلۀ گر برای اینکه تسلیم قانون زکات نشود و حقوق مستمندان را نبردازد، توطئه ای چید که زن بدکاره ای در میان جمعیت برخیزد و موسی علیه السلام را متهم به روابط نامشروع با خود کند که به لطف الهی نه تنها این توطئه مؤثر نیفتاد بلکه همان زن به پاکی موسی علیه السلام و توطئه قارون گواهی داد.
۳. گروهی از دشمنان موسی علیه السلام او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا کردند، اما خداوند به وسیله معجزات آشکار او را از این نسبت های نارو امراساخت.
۴. جمعی از نادانان بنی اسرائیل او را متهم به داشتن پاره ای از عیوب جسمانی مانند برص و غیر آن کردند، زیرا او به هنگامی که می خواست غسل کند و خود را شستشو دهد هرگز در برابر دیگری برهنه نمی شد، اما روزی هنگامی که می خواست در گوشه ای دور از جمعیت غسل کند لباس خود را بر قطعه سنگی گذاشت اما سنگ به حرکت درآمد و لباس موسی را با خود برد و بنی اسرائیل بدن او را دیدند که هیچ عیب و نقصی نداشت!
۵. بهانه جوئی های بنی اسرائیل یکی دیگر از عوامل آزار موسی علیه السلام بود. آنان گاه می خواستند خدا را به آنها نشان دهد، گاه می گفتند غذای بکنواخت (من و سلوی) برای ما مناسب نیست، و گاه می گفتند ما حاضر نیستیم وارد بیت المقدس شویم و با «عمالقه» بجنگیم، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم؟ اما نزدیکتر به معنای آیه اینکه آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می کند، زیرا بنی اسرائیل از جنبه های مختلف حضرت موسی علیه السلام را اذیت کردند، اذیت هایی که بی شباهت به اذیت بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود، و مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله دادند و خرده گیری هایی که در مورد ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب

داشتند و مزاحمت‌هایی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤدبانه نسبت به پیامبر ﷺ ایجاد می‌کردند.

و اما نسبت دادن سحر و جنون و مانند اینها و یا عیوب بدنی هر چند در مورد موسی بوده، اما تناسبی با خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در مورد پیامبر اسلام ﷺ ندارد، زیرا نه موسی ﷺ و نه پیامبر اسلام ﷺ را مؤمنان متهم به «سحر» و «جنون» نکردند، و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی ﷺ بوده و خداوند او را مبرا ساخت در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است. به هر حال از این آیه می‌توان استفاده کرد که هر گاه کسی در پیشگاه خدا و جیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افرادی که نسبت‌های ناروا به او می‌دهند می‌پردازد. نظیر این معنا را در داستان یوسف صدیق پاکدامن می‌خوانیم که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت. و همچنین در مورد مریم مادر عیسی ﷺ که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که در متهم ساختن او می‌کوشیدند بست. شایان ذکر است که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر ﷺ نبود، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، مثلاً آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند و مواردی که او را به فراموشی سپارند که البته آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود. از همین رو در برخی از روایات که از طرق اهل بیت ﷺ وارد شده می‌خوانیم:

«آنها که علی ﷺ و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه‌اند.»^۱

علامه طباطبائی می‌فرماید: این آیه از سوره احزاب که در مقام تبرئه موسی ﷺ است، دلالت دارد بر اینکه منظور از اذیت آن جناب به عملی که خدا او را از آن عمل تبرئه نموده، نافرمانی خود بنی اسرائیل نسبت به دستورات وی، و بیرون شدن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴۶.

از اطاعت آن حضرت نبوده، چون اگر این طور بود معنا نداشت خدا آن حضرت را تبرئه کند، پس یقیناً بنی اسرائیل به آن حضرت نسبت ناروایی داده بودند که مایه آبروریزی ایشان و نیز آزارش می شده و خدا از آن تبرئه اش کرده است. آیه بعد هم که فرمود: «از خدا پروا کنید، و سخن سنجیده بگویید» مؤید این معنا است.^۱

پیام‌ها:

۱. گاهی رهبران الهی، از طرف مؤمنان هدف تهمت و اذیت قرار می گیرند.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا»
۲. از بی اثر ماندن تهمت به اولیای خدا درس بگیرید و تهمت نزنید. «فَبَرِّأَهُ اللَّهُ»
۳. خداوند دامن انبیای خود را از تهمت‌های دشمنان پاک می کند. «فَبَرِّأَهُ اللَّهُ...»
۴. تبرئه از تهمت و داشتن جاهت، شرط موفقیت در رهبری است. «فَبَرِّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً»
۵. کسی را که به مأموریتی می فرستید و مسئولیتی به او می دهید، باید از او حمایت کنید. «فَبَرِّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
لَا تَكُونُوا	نباشید	مضارع ناقص
برّاء (برء)	مبرا ساخت	ماضی
أَذُوا (اذی)	آزار دادند	ماضی و فاعل آن
وجیه	آبرومند، صاحب منزلت	اسم - خبر کان

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۲۳.

یادآوری قواعد مهم:

حروف غیرعامل (۱)

حروفی هستند که اعراب اسم بعد از خود را تغییر نمی‌دهند. حروف غیرعامل عبارتند از:

الف) حروف عطف: حروف «واو، فاء، ثَمَّ، بل، او و ام» را حروف عطف گویند که برای اتصال چند کلمه یا چند جمله به کار می‌روند.

مثال (۱) **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ** (بقره/۹۲) سپس شما در غیاب وی گوساله را معبود خویش قرار دادید (درحالی که) ستمکار بودید.

مثال (۲) **أَوْ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى** (بقره/۱۱۱) گفتند: هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد.

مثال (۳) **بَلْ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** (بقره/۱۷) چون به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم.

مثال (۴) **أَفَبَىٰ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** **وَرَسُولُهُ** (نور/۵۰) آیا در دل‌های آنها بیماری است یا شک و تردید دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کند؟

مثال (۵) **فَاء: إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** (توبه/۸۰) (حتی) اگر برای آنان هفتاد مرتبه طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید.

مثال (۶) **وَإِذْ قُلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا إِلَّا بِإِذْنِهِمْ** (بقره/۱۳۶) بگویند ما به خدا و آنچه بر ما نازل شد و آنچه بر ابراهیم نازل شد ایمان آوردیم.

تمرین:

برای هر کدام از حروف عطف مثال‌هایی را ذکر نمایید.

درس بیست و نهم:

قول سدید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ
أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا
عَظِيمًا (٧٠-٧١)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن (حق و) استوار گوید. تا خداوند کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، بدون شک به رستگاری بزرگی دست یافته است.

تفسیر:

قرآن به دنبال بحثهایی که در باره شایعه پراکنان و اذیت کنندگان بد زبان گذشت دستوری صادر می کند که در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است. این کتاب الهی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید، و سخن حق و درست بگوئید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا). کلمه «سدید» از ماده «سداد» به معنای اصابت رأی و داشتن رشاد است، و بنابراین، قول سدید، عبارت است از کلامی که هم مطابق با واقع باشد، و هم لغو نباشد، و یا اگر فایده دارد، فایده اش چون سخن چینی و امثال آن،

غیرمشروع نباشد. پس بر مؤمن لازم است که به راستی آنچه می‌گوید مطمئن باشد و نیز گفتار خود را بیازماید که لغو و یا مایه فساد نباشد.^۱

آیه بعد نیجه «قول سدید» و سخن حق را چنین بیان می‌فرماید: «خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق اعمال شما را اصلاح می‌کند و گناهان شما را می‌بخشد» (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ).

در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است، و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر در اصلاح اعمال، و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است، چرا که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» اعمال نیک گناهان را از بین می‌برند. (هود/۱۱۴)

علمای اخلاق گفته‌اند: زبان پربرکت‌ترین عضو بدن و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال خطرناک‌ترین و پرگناه‌ترین عضو بدن محسوب می‌شود، تا آنجا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می‌گردد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان هیچ بنده‌ای از بندگان خدا به راستی نمی‌گراید مگر اینکه قلبش مستقیم گردد، و قلبش مستقیم نمی‌شود مگر اینکه زبانش درست شود.»^۲

جالب اینکه در حدیث دیگری از امام سجاده علیه السلام آمده است که «زبان هر انسانی همه روز صبح از اعضای دیگر احوال می‌پرسد و می‌گوید: چگونه صبح کردید؟ همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان می‌گویند: «حال ما خوب است اگر تو بگذاری!» سپس اضافه می‌کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن، (چرا که) ما به وسیله تو ثواب می‌بینیم و یا مجازات می‌شویم.»^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۸.

۳. همان.

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق‌العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است، و به همین دلیل در حدیثی می‌خوانیم: ما جلس رسول الله ﷺ علی هذا المنبر قط الا تلا هذه الایة: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا؛ «هرگز پیامبر بر منبرش نشست مگر اینکه این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید»^۱.

خداوند متعال در پایان آیه مورد بحث می‌افزاید: «هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نائل شده است» (وَ مَنْ یُطِیعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا).

و به راستی چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟!^۲

نتایج قول سدید

آیه دوم، نتایج قول سدید را بر شمرده و می‌فرماید: «یُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ یُطِیعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا». در اینجا «اصلاح اعمال» و «مغفرت ذنوب» را نتیجه قول سدید دانسته، و می‌فرماید: قول سدید بگوئید تا اعمالتان صالح گردد و گناهانتان آمرزیده شود، و این بدان جهت است که وقتی نفس آدمی به راستگویی و قول سدید عادت کند، دیگر دروغ از او سر نمی‌زند و سخن لغو و یا سخنی که فساد از آن برخیزد از او شنیده نمی‌شود و وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، به‌طور طبیعی از فحشاء و منکر و سخن لغو دور گشته و به‌طور حتم از عمری که در گناهان صرف کرده، دریغ می‌خورد و از کرده‌هایش پشیمان می‌گردد

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۰.

و همین پشیمانی توبه است. بنابراین، نتیجه ملازمت با قول سدید، انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می‌شود.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» این جمله وعده‌ای است جمیل به کسانی که همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب کنند، چون فوز عظیم را مترتب بر طاعت خدا و رسول کرده است.^۱

«غزالی» در «احیاء العلوم» بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می‌زند بر شمرده است که عبارتند از:

۱. دروغ ۲. غیبت ۳. سخن چینی ۴. نفاق در سخن (دوزبانه بودن) ۵. مدح بیجا ۶. بدزبانی و دشنام ۷. غنا و اشعار نادرست ۸. افراط در مزاح ۹. سخریه و استهزاء ۱۰. افشاء اسرار دیگران ۱۱. وعده خلاف ۱۲. لعن نابجا ۱۳. خصومت و نزاع ۱۴. جدال و مرأ ۱۵. گفتگو در امور باطل ۱۶. پرحرفی ۱۷. گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست ۱۸. وصف مجالس شراب و قمار و گناه ۱۹. سؤال و جستجو از مسائلی که از عهده درک انسان بیرون است ۲۰. تصنع و تکلف در سخن. و البته می‌توان ده مورد زیر را نیز بر آنها افزود:
۲۱. تهمت زدن ۲۲. شهادت باطل ۲۳. اشاعه فحشاء و نشر شایعات بی‌اساس ۲۴. خودستایی ۲۵. اصرار بیجا ۲۶. خشونت در سخن ۲۷. ایذاء بازبان ۲۸. مذمت از کسی که مستحق آن نیست ۲۹. کفران نعمت به وسیله زبان ۳۰. تبلیغ باطل.^۲

آثار تقوا

در قرآن کریم برکات و آثار فراوانی برای تقوا بیان شده که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۰.

۱. تقوا سبب نیرومندی و قوت اراده: وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ و اگر صبر پیشه کرده و پرهیزگار شوید (البته ظفر یابید) که ثبات و تقوا سبب نیرومندی و قوت اراده در کارهاست.

۲. حفاظت و نگهداری از دشمنان: وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرِبُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا؛ اگر صبر پیشه کرده و پرهیزگاری نمایید نیرنگ دشمنان به شما ضرری نمی زند.

۳. به دست آمدن تایید و پیروزی الهی: أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ خدای با پرهیزگاران است.

۴. اصلاح اعمال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ...؛ ای اهل ایمان متقی و خدا ترس باشید و همیشه به حق و صواب سخن گوید تا خدا اعمال شما را به لطف خود اصلاح فرماید.

۵. بخشش گناهان: «و یغفر لکم ذنوبکم»؛ و خداوند گناهان شما را می بخشد.

۶. کسب محبت خدا: فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ خداوند متقین را دوست دارد.

۷. پذیرش الهی: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ خدای اعمال را تنها از پرهیزگاران قبول می کند.

۸. اکرام الهی: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ کریم ترین مردم نزد خدا با تقواترین آنهاست.

۹. بشارت به هنگام مرگ: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ؛ آنانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند در زندگی دنیا و در آخرت بر آنها بشارت است.

۱۰. نجات از آتش: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا؛ سپس تقوا پیشه گان را نجات می دهیم.

۱۱. خلود در بهشت: أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ؛ بهشتی که برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۲. آسانی حساب: وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ؛ بر آنانی که تقوا پیشه کردند، حسابی نیست.

۱۳. نجات از سختیها و رزق حلال: مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ هر کس از خدای بترسد خدای تعالی برای او گشایش قرار می‌دهد و از راهی که گمان نمی‌برد به او روزی می‌دهد. بنابراین، مؤمنان باید بنگرند که تقوا چگونه همه خصلت‌های سعادت‌بار را در خود جمع کرده است، پس باید بهره خود را از تقوا هرگز فراموش نکنند.^۱

پیام‌ها:

۱. لازمه ایمان، داشتن تقواست، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» و لازمه تقوا سخن استوار است. «اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً»
۲. انسان مؤمن شایستگی تقوا و قول سدید را دارد. «الَّذِينَ آمَنُوا... اتَّقُوا... قُولُوا»
۳. اگر انسان در رفتار و کردار تقوا را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند حل می‌کند. «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»
۴. کلید رستگاری، پیروی از خدا و رسول است. «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
سَدِيداً	راست و استوار	صفت مشبّهه
فَازَ فَوْزاً	به کامیابی بزرگی دست یافت	ماضی و مفعول مطلق

۱. تحریر المواعظ العددية، ص ۵۸۰ و آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ص ۲۶۳.

یادآوری قواعد مهم:

حروف غیرعامل (۲)

(ب) حروف تصدیق: حروف «بلی، نعم وای» را حروف تصدیق گویند که در جواب جمله‌های پرسشی می‌آیند و همگی به معنای «بله» هستند.

مثال (۱) بلی: بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (انشقاق/۱۵) آری، همانا پروردگارش، به او بیناست.

مثال (۲) نعم: قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (صافات/۱۸) بگو آری، در حالیکه شما خوار و کوچک خواهید بود.

مثال (۳) ای: قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ يُونُسَ (یونس/۵۳) بگو آری، به پروردگارم سوگند! که قطعاً (عذاب) حق است.

(ج) حروف تأکید: حروفی هستند که برای تأکید فعل بکار می‌روند و عبارتند از: مثال (۱) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ (بقره/۱۴۴) قطعاً به هر سو گردانیدن رویت را در آسمان می‌بینیم.

- بر سر فعل مضارع و ماضی می‌آید.

مثال (۲) لَ: وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (محمد/۳۰) حتماً آنان را از آهنگ سخنشان می‌شناسی.

- بر سر فعل مضارع می‌آید.

مثال (۳) «ن» تأکید ثقیله: وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (ص/۸۸) حتماً پس از مدتی خبر آن را خواهید دانست.

- در آخر فعل امر و مضارع مستقبل می‌آید.

تمرین:

برای هر کدام از حروف تصدیق و تأکید، مثال‌هایی را ذکر نمایید.

درس سیام:

امانت الهی

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۲-۷۳)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم،
پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بردوش
گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است. تا خداوند مردان و زنان منافق
و مردان و زنان مشرک را (به علت ضایع کردن امانت) عذاب کند، و لطف
خود را بر مردان و زنان با ایمان برگرداند (و توبه آنان را بپذیرد) که
خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

تفسیر:

امانت الهی، بزرگ‌ترین افتخار بشر

این دو آیه که آخرین آیات سوره احزاب است مسائل مهمی را که در این سوره
در زمینه ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب و اخلاق آمده است تکمیل
می‌کند و نشان می‌دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که

می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد، و اگر به ارزشهای وجودی خود جاهل گردد چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به پست ترین مراتب سقوط می کند! اما اینکه این امانت چیست، از جمله «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ...» برمی آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرک و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می شود و در نتیجه امانتداران به سه طائفه تقسیم می شوند، چون کیفیت امانتداری آنان مختلف است.

از اینجا می فهمیم که ناگزیر امانت مذکور امری است مربوط به دین حق، که دارنده آن متصف به ایمان، و فاقد آن متصف به شرک، و آن کس که ادعای آن را می کند ولی در واقع آن را ندارد، متصف به نفاق می شود.^۱

خداوند متعال در این آیات، نخست بزرگ ترین و مهم ترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان نموده، می فرماید: «ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم» (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ). «اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت از حمل این امانت ابا کردند و اظهار ناتوانی نمودند و از این کار هراس داشتند!» (فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا). بدیهی است امتناع آنها از سر استکبار نبوده آنچنان که در مورد شیطان و خودداری او از سجده برای آدم می خوانیم: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ» (بقره / ۳۴): بلکه امتناع آنها تزام با شفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بوده است. ولی در این میان انسان این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد «و این امانت را بر دوش کشید!» (وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ). ولی افسوس که «از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد، و قدر خود را شناخت و آنچه را شایسته حمل این امانت بود انجام نداد» (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا). مفسران بزرگ اسلام پیرامون این آیه سخن بسیار گفته اند و برای شکافتن حقیقت معنای «امانت» نظرات گوناگونی را ابراز داشته اند. از جمله گفته اند:

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۵.

الف: منظور از امانت «ولایت الهیه» و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می‌شود.

ب: منظور صفت «اختیار و آزادی اراده» است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌کند.

ج: مقصود «عقل» است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است.

د: منظور «اعضای پیکر انسان» است: چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننمود و نیز گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است.

ه: منظور «امانتهایی است که مردم از یکدیگر می‌گیرند» و وفای به عهدهاست. و: مقصود «معرفت الله» است.

ز: منظور «واجبات و تکالیف الهی» همچون نماز و روزه و حج است.

با کمی دقت روشن می‌شود این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیست بلکه می‌توان بعضی را در بعضی دیگر ادغام کرد. بعضی به گوشه‌ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام آن. برای یافتن پاسخ جامع باید نظری به انسان افکند و دید او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوهها فاقد آنند؟! انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می‌تواند، با استفاده از آن، مصداق اتم «خلیفه الله» شود و نیز با کسب معرفت و تهذیب نفس به اوج افتخار برسد و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار، یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی‌نهایت می‌رود با پای خود و با اختیار خویش طی می‌کند.

آسمان و زمین و کوهها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می‌گویند و در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است و به همین دلیل، تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی‌انتهاست و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است، و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام

می‌دهد «انسان» است، و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید!

از این رو در آیه بعد انسانها را به سه گروه تقسیم می‌کند، مؤمنان، کفار، و منافقان. بنابراین در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر تعبیر به «امانت» شده با اینکه هستی ما، و همه چیز ما، امانت خداست؟ این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسانهاست و گر نه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند، ولی به اهمیت آن نمی‌رسند.

در اینجا می‌توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان «تعهد و قبول مسئولیت» است. بنابراین آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانسته‌اند. به گوشه‌ای از این امانت بزرگ اشاره کرده‌اند، همانگونه آنها که آن را تفسیر به «عقل» یا «اعضای پیکر» و یا «امانتهای مردم نسبت به یکدیگر» و یا «فرائض و واجبات» و یا «تکالیف به طور کلی» تفسیر نموده‌اند هر کدام دست به سوی شاخه‌ای از این درخت بزرگ پر بار دراز کرده، و میوه‌ای چیده‌اند.^۱

منظور از عرضه امانت به آسمانها و زمین

آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید، سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟

و یا اینکه منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد، عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

معنی دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد و به این ترتیب آسمانها و زمین و کوه‌ها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است.

اما اینکه در روایات متعددی از اهل بیت (ع)، این امانت الهی به «قبول ولایت امیر مؤمنان علی (ع) و فرزندانش» تفسیر شده، بخاطر آن است که ولایت پیامبران و امامان، شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است، و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء الله امکان‌پذیر نیست.

هنگامی که از تفسیر آیه «عرض امانت» از امام رضا (ع) سؤال کردند فرمود:

الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنْ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ؛

«امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان

بیرون می‌رود.^۱

و امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود:

الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ وَالْإِنْسَانُ أَبُو الشُّرُورِ الْمُنَافِقُ؛

«امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده

کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است.»^۲

نکته دیگری که اشاره به آن لازم به نظر می‌رسد این است که این پذیرش

امانت الهی یک پذیرش قراردادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است

تکوینی بر حسب عالم استعداد.^۳

تنها سؤالی که باقی می‌ماند مساله «ظلم» و «جهول» بودن انسان است.

توضیح آنکه آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت

او است بخاطر پذیرش این امانت بوده؟!

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

مسلم‌ها پاسخ این سؤال منفی است، چرا که پذیرش این امانت بزرگ‌ترین افتخار و امتیاز انسان است و چگونه ممکن است بخاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟

یا اینکه این توصیف‌ها به خاطر فراموشکاری غالب انسان‌ها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله «قابیل» و خط قابیلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.

انسانی که او را از «کنگره عرش می‌زنند صغیر»، بنی آدمی که تاج «کرنا» بر سرشان نهاده شده، انسان‌هایی که به مقتضای «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً» نماینده خدا در زمین هستند، و بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد، چقدر باید «ظلم» و «جهول» باشد که این ارزش‌های بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد و خود را در این خاکدان اسیر سازد و در صف شیاطین قرار گیرد و به اسفل السافلین سقوط کند؟! آری پذیرش این خط انحرافی که متأسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلم و جهول بودن انسان است، و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود اعتراف می‌کند که بر خویشتن ستم کرده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف / ۲۳).

در حقیقت همان ترک اولی که از او سر زداشی از فراموش کردن گوشه‌ای از عظمت این امانت بزرگ بود! و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف، اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که آسمان‌ها و زمین‌ها از حمل آن عاجز شده‌اند، البته اگر مقام خود را فراموش نکند.

آیه بعد در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان و بیان این واقعیت است که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند: منافقان، مشرکان و مؤمنان، می‌فرماید: «هدف این بوده است که خداوند، مردان منافق و زنان منافق، و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر

دهد، و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند همواره غفور و رحیم است» (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً).

در اینکه «لام» در «لیعذب» از نظر ادبیات عرب، کدام لام است دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه «لام غایت» است که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می‌شود بنابراین مفهوم آیه چنین است: «سرانجام حمل این امانت این شد که گروهی راه نفاق بپویند و گروهی راه شرک و به خاطر خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار شوند و گروهی اهل ایمان به خاطر ادای این امانت و قیام به وظیفه خود در برابر آن، مشمول رحمتش گردند.»

دیگر اینکه «لام علت» است، و جمله‌ای در تقدیر می‌باشد، بنابراین تفسیر آیه چنین است: «هدف از عرض امانت این بوده که همه انسانها در بوته آزمایش قرار گیرند، و هر کس باطن خود را ظاهر کند و طبق استحقاق خود کیفر و پاداش ببند.»

امانت در روایات:

در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که وقت نماز فرامی‌رسید، لرزه بر اندام حضرت علی^{علیه السلام} می‌افتاد و می‌فرمود: وقت نماز است، نماز همان امانت الهی است که کوه‌ها و آسمان‌ها از تحمل آن سرباز زدند.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت^{علیهم السلام} می‌خوانیم: «انتم الامانة المحفوظة» شما آن امانت حفظ شده هستید.^۱

و نیز از امام جعفر صادق^{علیه السلام} روایت شده که: «امانت ولایت امیر المؤمنین علی^{علیه السلام} است».^۱

۱. تفسیر نور، ج ۹، ص ۴۱۲.

امام محمد باقر علیه السلام در معنی این آیه می فرماید:

«امانت ولایت است که به سبب کفر از حمل آن سربیزی کردند و انسان

آن بار را بر دوش گرفت».^۲

در احتجاج طبرسی علیه السلام آمده است که یکی از زنادقه از معنی این آیه و امانت که در آن آمده از امام علی علیه السلام سؤال کرد. آن حضرت فرمود: آن امانت امانتی است واجب و جایز نیست که بوده باشد، مگر در پیامبران و اوصیاء آنان. زیرا خدای تعالی آنان را امینان خلق خود قرار داده، و آنان حجت های او بر روی زمین هستند.^۳

و در کافی نقل شده که امام صادق علیه السلام ذیل کلام خدای عز و جل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...» فرمود: این امانت عبارت است از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام.^۴

منظور از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، آن ولایتی است که اولین نفر از این امت که بدان رسید امیر المؤمنین علیه السلام بود، و آن عبارت است از اینکه آدمی به جایی از تکامل برسد، که خدای سبحان عهده دار امور او شود و این از راه مجاهده و عبادت خالصانه به دست می آید.

منظور از ولایت این است، نه ولایت به معنای محبت و یا امامت، هر چند که از ظاهر بعضی از روایات بر می آید که به معنای محبت و یا امامت است، ولی آن روایات خواسته اند تطبیق کلی بر مصداق کنند و بگویند محبت علی علیه السلام و نیز امامت او، هر دو از مصادیق ولایت است.^۵

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۹۹.

۲. همان، ص ۵۰۱.

۳. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۵۱.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۲.

۵. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۳۴.

پیام‌ها:

۱. انسان، برتر از آسمان‌ها و زمین است. انسان، امین خدا در هستی است.
«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... فَأَبَيْنَ ... وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»
۲. هستی شعور دارد. «عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ...»
۳. آنچه انسان پذیرفت ولی آسمان و زمین نپذیرفتند، چیزی غیر از قنوت و تسبیح و سجده بود، زیرا تسبیح و قنوت را زمین و آسمان‌ها به راحتی پذیرفته‌اند.
«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء: ۴۴)، «كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ» (روم: ۲۶)
۴. امانت الهی مسئولیت آور است. آنکه امانت را حفظ کند، مشمول رحمت و آنکه خیانت کند، کیفر می‌بیند. «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ ... وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»
۵. گرچه خداوند مشرکان و منافقان را کیفر می‌دهد، اما اصل در برخورد او با انسان‌ها، مغفرت و رحمت است. «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ ... كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»

واژگان مهم:

کلمه	ترجمه	تجزیه و ترکیب
عَرَضْنَا	عرضه کردیم ما	فعل ماضی و فاعل آن
الْأَمَانَةُ	امانت را	مفعول به
فَأَبَيْنَ	سر باز زد	ماضی
يَحْمِلْنَهَا	از این که امانت را حمل کند	مضارع و مفعول آن
أَشْفَقْنَ	از آن ترسیدند	ماضی
ظَلُّوْماً	ستمکار	خبر کان
جَهُولاً	نادان	خبر دوم کان

یادآوری قواعد مهم:

حروف غیرعامل (۳)

(د) حروف تنبیه: حروف «ها» و «الا» را حروف تنبیه گویند که برای آگاهی دادن استفاده می‌شوند.

مثال (۱) ها: هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ (محمد/۲۸) آگاه باشید! این شماست که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می‌شوید.

مثال (۲) الا: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (بقره/۲۱۴) آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است.

حرف «الا» معمولاً در ابتدای جمله آمده، قبل از «ان» یا حرف ندا قرار می‌گیرد.

(هـ) حروف تفصیل: حروف «أما» و «إما» برای شرح و تفصیل می‌آیند.

مثال (۱) أما: وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِالْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا (هود/۱۰۸) اما کسانی که نیکبخت شده‌اند، جاودانه در بهشت خواهند ماند.

مثال (۲) إما: قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (طه/۶۵) گفتند: ای موسی! یا تو می‌افکنی یا ما نخستین کسی باشیم که می‌اندازیم.

تمرین:

برای هر کدام از حروف تنبیه و تفصیل مثال‌هایی را ذکر نمایید.

جنگ احزاب (خندق)

(برای مطالعه)

هجوم کافران

عده‌ای از یهودیان که یکی از آنان سلام بن ابی الحقیق، و دیگری حیی بن اخطب بود با جماعتی از بنی نضیر یعنی آنهایی که رسول خدا ﷺ تبعیدشان کرده بود، به مکه رفتند و قریش را دعوت به جنگ با رسول خدا ﷺ نموده، گفتند: ما در مدینه به شما کمک می‌کنیم تا مسلمانان را از بین ببریم.

قریش به یهودیان گفتند: شما اهل کتابید. بگویند آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ گفتند البته دین شما بهتر است و شما به حق نزدیکتر از او هستید، که آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا...» درباره همین جریان نازل شد.

قریش از این سخن یهودیان سخت خوشحال شده و از دعوت آنان با آغوش باز استقبال نمودند و برای جنگ با مسلمانان به جمع عده و عده پرداختند. آن‌گاه یهودیان از مکه بیرون آمده مستقیماً به غطفان رفتند و مردم آنجا را نیز به جنگ با رسول خدا ﷺ دعوت نمودند و گفتند که اگر شما بپذیرید ما نیز با شما خواهیم بود، همچنان که اهل مکه نیز با ما در این باره بیعت کرده‌اند. آنان نیز دعوتشان را اجابت کردند.

چیزی نگذشت که قریش به فرماندهی ابوسفیان از مکه و غطفان به فرماندهی عیینة بن حصین، در تیره فزاره، و حارث بن عوف، در قبیله بنی مره، و مسعر بن جبلة اشجعی در جمعی از قبیله اشجع، به حرکت در آمدند، و غطفان علاوه بر این چند قبیله، نامه‌ای به هم سوگندانی که در بنی اسد داشتند نوشتند، و از بین آن قبیله، جمعی به سرکردگی طلحه به راه افتادند. از سوی دیگر قریش هم به جمعی از قبیله بنی سلیم نامه نوشته، و آنان هم به فرماندهی ابوالأعور سلمی به مدد قریش شتافتند.

رسول خدا ﷺ از جریان با خبر شد و خندقی در اطراف مدینه حفر کرد. کسی که چنین پیشنهادی به آن حضرت کرده بود سلمان فارسی بود. او به رسول خدا ﷺ عرضه داشت: یا رسول الله، ما وقتی در بلاد خود یعنی بلاد فارس محاصره می شدیم پیرامون خود خندقی حفر می کردیم. رسول خدا ﷺ پیشنهادش را پذیرفت و با مسلمانان سرگرم حفر آن شد.

جرقه‌های یک سنگ

سلمان و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن و شش نفر از انصار چهل ذراع را معین نموده حفر کردند، تا آنجا که از ریگ گذشته به رگه خاک رسیدند، در آنجا خدای تعالی از شکم خندق صخره‌ای بسیار بزرگ، و سفید و گرد، نمودار کرد، که هر چه کلنگ زدند کلنگ‌ها از کار افتاد و آن صخره تکان نخورد. به سلمان گفتند برو بالا و به رسول خدا ﷺ جریان را بگو، یا دستور می دهد آن را رها کنید، چون چیزی به کف خندق نمانده و یا دستور دیگری می دهد، چون دوست نداشتند از نقشه‌ای که آن حضرت داده تخطی کنند. سلمان از خندق بالا آمده، جریان را به رسول خدا ﷺ که در آن ساعت در قبه‌ای قرار داشت باز گفت و عرضه داشت: یا رسول الله ﷺ! سنگی گرد و سفید در خندق نمایان شده که همه آلات آهنی ما را شکست و خود کمترین تکانی نخورد و حتی خراشی هم بر نداشت، نه کم و نه زیاد، حال هر چه دستور می فرمایی عمل کنیم.

رسول خدا ﷺ همراه با سلمان به داخل خندق پایین آمد و کلنگ را گرفته ضربه‌ای به سنگ فرود آورد. از سنگ جرقه‌ای برخاست، که دو طرف مدینه از نور آن روشن شد، به طوری که گویی چراغی در دل شبی بسیار تاریک روشن کرده باشند. رسول خدا ﷺ تکبیری گفت که در همه جنگها در هنگام فتح و پیروزی بر زبان جاری می‌کرد، به دنبال تکبیر آن حضرت، همه مسلمانان تکبیر گفتند. بار دوم ضربتی زد و برقی دیگر از سنگ برخاست. بار سوم نیز ضربتی زد و برقی دیگر برخاست.

سلمان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، این برقها چیست که می‌بینیم؟ فرمود: اما اولی نویدی بود مبنی بر اینکه خدای عز و جل به زودی یمن را برای من فتح خواهد کرد، و اما دومی نویدی داد که خداوند شام و مغرب را برایم فتح می‌کند، و اما سومی نویدی بود که خدای تعالی بزودی مشرق را برایم فتح می‌کند. مسلمانان بسیار خوشحال شدند و حمد خدا نمودند.

احزاب یکی پس از دیگری رسیدند، از مسلمانان آنان که مؤمن واقعی بودند، وقتی لشکرها دیدند گفتند: این همان وعده‌ای است که خدا و رسول او به ما دادند و خدا و رسول راست گفتند، و آنان که ایمان واقعی نداشتند و منافق بودند، گفتند: هیچ تعجب نمی‌کنید از اینکه این مرد به شما چه وعده‌های پوچی می‌دهد، به شما می‌گوید من از مدینه، قصرهای حیره و مدائن را دیدم و به زودی این بلاد برای شما فتح خواهد شد، آن وقت شما را و امی دارد که از ترس دشمن دور خود خندق بکنید و شما هم از ترس جرأت ندارید به قضای حاجت بروید؟!

از دیگر حوادثی که در این مدت اتفاق افتاد جریانی است که عبد الواحد بن ایمن مخزومی، نقل می‌کند که گفت: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می‌گفت: بعد از شکستن سنگ بزرگ بالا عرضه داشتم: یا رسول الله اجازه بده تا سری به خانه بزنم، بعد از کسب اجازه به خانه آمدم، و از همسر پرسیدم: آیا هیچ طعامی در خانه داریم؟ گفت تنها صاعی جو و یک ماده بز داریم، دستور دادم جو را

دستاس و خمیر کند و من نیز ماده بز را سر بریده و پوستش را کندم و به همسرم دادم و خود شرفیاب حضور رسول خدا ﷺ شدم. ساعتی در خدمتش نشستیم و دوباره اجازه گرفته به خانه آمدم، دیدم خمیر و گوشت درست شده، باز نزد آن حضرت برگشتم و عرضه داشتم یا رسول الله ﷺ ما طعامی تهیه کرده ایم شما با دو نفر از اصحاب تشریف بیاورید، رسول خدا ﷺ فرمود: چقدر غذا تهیه کرده ای؟ عرضه داشتم: یک من جو و یک ماده بز، پس آن جناب به تمامی رزمندگان خطاب کرد که بر خیزید برویم منزل جابر، من از خجالت به حالی افتادم که جز خدا کسی نمی داند، و با خود گفتم خدایا این همه جمعیت کجا و یک من نان جو و یک ماده بز کجا؟

پس به خانه رفتم و جریان را گفتم که الآن رسوا می شویم، رسول خدا ﷺ تمامی مسلمانان را می آورد، زن گفت: آیا از تو پرسیدند که طعامت چقدر است؟ گفتم: بله پرسیدند و من جواب دادم، زن گفت: پس هیچ غم مخور که خدا و رسول خود به وضع داناترند، چون تو گفته ای که چقدر تهیه داری؟ از گفته زن اندوه شدیدی که داشتم بر طرف شد.

در همین هنگام رسول خدا ﷺ وارد خانه شد. به همسرم گفت تو تنها نان بپز و گوشت را به من واگذار، زن مرتب نان می پخت و به رسول خدا ﷺ می داد و آن حضرت آنها را در ظرفی ترید می کرد و آبگوشت روی آن می ریخت و به این و آن می داد. این وضع همچنان ادامه داشت تا تمامی رزمندگان سیر شدند و در آخر، تنور و دیگ پرتراز اولش بود.

آن گاه رسول خدا ﷺ به همسرم فرمود: خودت بخور و به همسایگان هدیه بده. ما نیز خوردیم و به تمامی اقوام و همسایگان هدیه دادیم.

همین که رسول خدا ﷺ از حفر خندق فارغ شد، لشکر قریش رسیده، بین کوه جرف و جنگل لشکرگاه کردند، و عده آنان با هم سوگندان و تابعانی که از بنی کنانه و اهل تهامه با خود آورده بودند ده هزار نفر بودند. از سوی دیگر قبیله غطفان با همراهان خود از اهل نجد در کنار احد منزل کردند.

رسول خدا ﷺ با رزمندگان از شهر خارج شدند تا وضع را رسیدگی کنند و صلاح در این دیدند که در دامنه کوه سلع لشکرگاه بسازند. مجموع نفرات رزمندگان اسلام سه هزار نفر بودند. رسول خدا ﷺ پشت آن کوه را لشکرگاه کرد و در حالی که خندق بین او و لشکر کفر فاصله انداخته بود، دستور داد تا زنان و کودکان در قلعه‌های مدینه ماندگار شوند.

همراهی بنی قریظه با دشمنان

پس حیی بن اخطب نصیری یهودی به نزد کعب بن اسد قرظی رئیس بنی قریظه رفت که او را همراه خود سازد، غافل از اینکه کعب با رسول خدا ﷺ معاهده صلح و ترک خصومت دارد، و به همین جهت وقتی صدای حیی بن اخطب را شنید درب قلعه را به روی او بست. ابن اخطب اجازه دخول خواست، ولی کعب حاضر نشد در راه به رویش بگشاید، حیی فریاد کرد: ای کعب در برویم باز کن، گفت: وای بر توای حیی، چرا باز کنم، با اینکه می‌دانم تو مردی شوم هستی و من با محمد پیمان دارم و هرگز حاضر نیستم برای خاطر تو پیمان خود را بشکنم، چون من از او جز وفای به عهد و راستی ندیدم.

کعب گفت: وای بر تو در برویم بگشای تا برایت تعریف کنم، گفت: من اینکار را نخواهم کرد، حیی گفت: از ترس اینکه قاشقی از آشت را بخورم در برویم باز نکردی؟ و با این سخن کعب را به خشم آورد و ناگزیر کرد در را باز کند. پس حیی گفت: وای بر توای کعب! من عزت دنیا را برایت آوردم، من دریایی بی کران آبرو برایت تهیه دیده‌ام، من قریش را با همه رهبرانش، و غطفان را با همه سرانش، برایت آوردم، با من پیمان بسته‌اند که تا محمد را نابود نکنند دست برندارند.

کعب گفت: ولی به خدا سوگند یک عمر ذلت برایم آوردی و یک آسمان ابر بی باران و فریب‌گر برایم تهیه دیده‌ای، ابری که آبش را جای دیگر ریخته

و برای من فقط رعد و برق تو خالی دارد، برو و مرا با محمد بگذار، من هرگز علیه او عهدی نمی‌بندم، چون از او جز صدق و وفا چیزی ندیده‌ام.

این مشاجره همچنان ادامه یافت تا آنکه بالاخره حیی موفق شده کعب را بفریبد، اما با این عهد و میثاق که اگر قریش و غطفان نتوانستند به محمد دست بیابند، حیی وی را با خود به قلعه خود ببرد، تا هر چه بر سر خودش آمد بر سر وی نیز بیاید، با این شرط کعب عهد خود با رسول خدا ﷺ را شکست و از آن عهد و آن سوابق که با رسول خدا ﷺ داشت بیزاری جست.

و چون خبر عهدشکنی وی به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت سعد بن معاذ را به اتفاق سعد بن عباد و نیز عبدالله بن رواحه و خوات بن جبریز نزد وی فرستاد که ببینند این خبر صحیح است یا نه، و در صورتی که صحیح بود و کعب عهد را شکسته بود، در مراجعت به مسلمانان نگویند تا دچار وهن و سستی نشوند، بلکه تنها به آن حضرت بگویند، آنهم با کنایه، که مردم بونبرند، و اگر دروغ بود، و کعب همچنان بر پیمان خود وفادار بود، خبرش را علنی در بین مردم انتشار دهند.

آنان به قبیله بنی قریظه رفته و با کعب رئیس قبیله تماس گرفتند و دیدند که انحراف بنی قریظه از رسول خدا ﷺ بیش از آن مقداری است که به اطلاع آن حضرت رسانده‌اند، و مردم قبیله صریحاً به فرستادگان آن جناب گفتند: هیچ عهد و پیمانی بین ما و محمد نیست. سعد بن عباد به ایشان بد و بیراه گفت و آنها نیز به وی گفتند. سعد بن معاذ گفت: این حرفها را اول کن، زیرا بین ما و ایشان رابطه سخت‌تر از بد و بیراه گفتن است، (یعنی جوابشان را باید بالبه شمشیر داد).

آن گاه نزد رسول خدا ﷺ آمده به کنایه گفتند: «عضل و القاره» (و این دو اسم نام دو نفر بود که در واقعه رجیع با چند نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ به سرکردگی خبیب بن عدی نیرنگ کرده بودند). رسول خدا ﷺ فرمود: الله اکبر، ای گروه مسلمانان شما را مژده باد.

در این هنگام بلا و ترس بر مسلمانان چیره گشت و دشمنان از بالا و پایین احاطه‌شان کردند، به طوری که مؤمنین در دل خیالها کردند و منافقان نیز نفاق خود را به زبان اظهار کردند.

شروع جنگ

رزمندگان اسلام و مشرکین بیست و چند شب در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بدون اینکه جنگی کنند، مگر گاهگاهی که به صف یکدیگر تیر می‌انداختند، تا اینکه چند نفر از سواره نظامهای لشکر دشمن به میدان آمدند و آنها عبارت بودند از: عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، ضرار بن خطاب، هییره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله، که بر اسب سوار شده و از صف بنی کنانه عبور کرده و گفتند: آماده جنگ باشید که بزودی خواهید دید چه کسانی دلاورند؟

آن‌گاه به سرعت و با غرور به طرف مسلمانان آمدند و همین که نزدیک خندق رسیدند، گفتند: به خدا سوگند این نقشه نقشه‌ای است که تاکنون در عرب سابقه نداشته، ناگزیر از اول تا به آخر خندق رفتند تا تنگ‌ترین نقطه را بیابند و با اسب از آن عبور نمایند، و همین کار را کردند. چند نفر از خندق گذشته و در فاصله بین خندق و (کوه) سلع را جولانگاه خود کردند.

ابن اسحاق می‌نویسد که عمرو بن عبدود آن روز با بانگ بلند مسلمانان را به مبارزه می‌طلبید. علی علیه السلام در حالی که روپوشی از آهن داشت، برخاست و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا نامزدش کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد عمرو است، بنشین، بار دیگر عمرو بانگ زد، که کیست با من هم‌وردی کند؟ و آیا در بین شما هیچ مردی نیست که با من دست و پنجه نرم کند؟ و برای اینکه مسلمانان را سرزنش و مسخره کند می‌گفت: چه شد آن بهشتی که می‌گفتید هر کس در راه دین کشته شود به آن بهشت می‌رسد؟ پس بیاید تا من شما را به آن بهشت برسانم، در این نوبت باز علی علیه السلام برخاست و عرضه داشت: یا

رسول الله ﷺ مرا نامزدش کن، (باز حضرت اجازه نداد). بار سوم عمرو بن عبدود این رجز را خواند:

و لقد بحت عن النداء	بجمعكم هل من مبارز
و وقفت اذ جبن المشجع	موقف البطل المناجز
ان السماحة والشجاعة في	الفتى خير الفرائز

من از بس رودرروی جمع شما فریاد (هل من مبارز) زدم صدای خود را خشن ساختم، و کسی پاسخم نگفت. و من همچنان در موقعی که شجاعان هم در آن موقف دچار وحشت می شوند، با کمال جرأت ایستاده، آماده جنگم، راستی که سخاوت و شجاعت در جوانمرد بهترین غریزه هاست. این بار نیز از بین صف مسلمین علی ﷺ برخاست و اجازه خواست که به نبرد او برود. پیامبر خدا ﷺ فرمود: آخر او عمرو است، عرضه داشت: هر چند که عمرو باشد، پس اجازه اش داد، و آن جناب به سوی شتافت. ابن اسحاق می گوید: علی ﷺ وقتی به طرف عمرو می رفت این رجز را می خواند:

لا تعجلن فقد أتاك	محبب صوتك غير عاجز
ذو نية و بصيرة	والصدق منجى كل فائز
انى لأرجو ان اقيم	عليك نائحة الجنائز
من ضربة نجلاء يبقی	ذكرها عند الهزاهز

یعنی عجله مکن، که پاسخگوی فریادت مردی آمد که هرگز زبون نمی شود، مردی که نیتی پاک و صادق دارد و دارای بصیرت است، و صدق است که هر رستگاری را نجات می بخشد. من امیدوارم نوحه سرایان را که دنبال جنازه ها نوحه می خوانند، به نوحه سرایی در مرگت برانگیزم، آنهم با ضربتی کوبنده، که اثر و خاطره اش، در همه جنگها باقی بماند.

عمرو وقتی از زیر آن روپوش آهنی این رجز را شنید، پرسید: تو کیستی؟ فرمود: من علی هستم، پرسید: پسر عبد منافی؟ فرمود: پسر ابی طالب بن

عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، عمرو گفت: ای برادرزاده! غیر از تو کسی می‌آمد که سالدارتر از تو می‌بود، از قبیل عموهایت، چون من از ریختن خون تو کراحت دارم.

علی علیه السلام فرمود: ولیکن به خدا سوگند من هیچ کراحتی از ریختن خون تو ندارم. عمرو از شنیدن این پاسخ سخت خشمناک شد و از اسب فرود آمد و شمشیر خود را از غلاف کشید و با خشم به طرف علی علیه السلام حمله ور شد. علی علیه السلام با سپر خود به استقبالش رفت و عمرو شمشیر خود را بر سپر او فرود آورد و دو نیمش کرد و از شکاف آن، فرق سر آن جناب را هم شکافت، و علی علیه السلام شمشیر خود را بر رگ گردن او فرود آورد و به زمینش انداخت.

حذیفه می‌گوید: که علی علیه السلام پاهای عمرو را با شمشیر قطع کرد و او به پشت به زمین افتاد. در این گیرودار غبار غلیظی برخاست و هیچ یک از دو لشکر نمی‌دانستند کدام یک از آن دو نفر پیروزند، تا آنکه صدای علی به تکبیر بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدایی که جانم در دست اوست علی او را کشت، و اولین کسی که به سوی گرد و غبار دوید عمر بن خطاب بود، که رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله عمرو را کشت، پس علی سر از بدن عمرو جدا نمود و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، در حالی که رویش از شکرانه این موفقیت چون ماه می‌درخشید.

حذیفه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی بشارت باد تو را که اگر عمل امروز تو در یک کفه میزان، و عمل تمامی امت در کفه دیگر گذاشته شود، عمل تو سنگین تر است، برای اینکه هیچ خانه‌ای از خانه‌های شرک نماند، مگر آنکه مرگ عمرو خواری را در آن وارد کرد، همچنان که هیچ خانه‌ای از خانه‌های اسلام نماند، مگر آنکه با کشته شدن عمرو، عزت در آن داخل گردید. همراهان عمرو، بعد از مرگ وی فرار کردند و از خندق پریدند و مسلمین به دنبالشان شتافتند. نوفل بن عبد العزی را دیدند که در داخل خندق افتاده، او را

سنگ باران کردند. نوفل به ایشان گفت کشتن از این بهتر است، یکی از شما پایین بیاید، تا با او بجنگم. زیر بن عوام پایین رفت و او را کشت.

آن گاه مشرکین به رسول خدا ﷺ پیام دادند که مردار عمرو را به ده هزار به ما بفروش. رسول خدا ﷺ فرمود: مردار او مال شما، و ما از مرده فروشی رزق نمی خوریم. در این هنگام علی ؑ اشعاری سرود که چند بیت آن چنین است:

نصر الحجارۃ من سفاۃ رأیه و نصرت رب محمد بصواب
فضربته و ترکته متجدلاً کالجذع بین دکادک و رواب
و عفت عن اثوابه لو انی کنت المقطر بزنی أثوابی

یعنی او راه سفاقت پیمود، و به یاری بتهای سنگی برخاست، و من راه صواب رفتم، و پروردگار محمد ﷺ را یاری کردم، در نتیجه با یک ضربت کارش را بساختم و جیفه اش را چون تنه درخت خرما در میان پستی و بلندیهای روی زمین گذاشتم و رفتم و به جامه های جنگی اش طمع نکردم و از آن چشم پوشیدم، با اینکه می دانستم اگر او بر من دست می یافت و مرا می کشت، جامه های مرا می برد.

ابن اسحاق می گوید: حنان بن قیس عرفه تیری به سوی سعد بن معاذ انداخت و بانگ زد: این را بگیر که من فرستادم، و من ابن عرفه ام. تیر، شاهرگ دست سعد را پاره کرد. سعد او را نفرین کرد و گفت خدا رویت را با آتش آشنا سازد، و بار الها اگر از جنگ قریش چیزی باقی گذاشته ای، مرا هم باقی بدار، تا به جهادی قیام کنم که محبوب ترین جهاد در نظر من باشد، و خلاصه با مردمی که پیامبر تو را اذیت کردند و او را تکذیب نموده و از وطنش بیرون نمودند، آن طور که دلم می خواهد جنگ کنم، و اگر دیگر جنگی بین ما و ایشان باقی نگذاشته ای، همین بریده شدن رگم را شهادتم قرار ده، و مرا نمیران تا آنکه چشمم را بر شکست بنی قریظه روشن کنی.

نقشه نعیم بن مسعود

«نعیم» که تازه مسلمان شده بود و قبیله‌اش طایفه «غطفان» از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهایی به کار می‌بندم.

فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست، اگر می‌توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که «جنگ مجموعه‌ای از نقشه‌های پنهانی است».

نعیم بن مسعود طرح جالبی ریخت، به سراغ یهود «بنی قریظه» آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت، گفت: شما بنی قریظه می‌دانید که من نسبت به شما علاقمندم! گفتند راست می‌گویی، ماهرگز تو را متهم نمی‌کنیم.

گفت: طایفه «قریش» و «غطفان» مثل شما نیستند، این شهر، شهر شماست، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید. «قریش» و «غطفان» برای جنگ با محمد و یارانش آمده‌اند و شما از آنها حمایت کرده‌اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است و اموال و زنانشان در غیر این منطقه، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می‌کنند و با خود می‌برند، و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می‌گردند و شما در این شهر می‌مانید و محمد، و مسلماً به تنهایی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه‌ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ کوتاهی نکنند.

یهود «بنی قریظه» این پیشنهاد را پسندیدند.

نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد و به «ابوسفیان» و گروهی از رجال قریش گفت: شما مراتب دوستی مرا نسبت به خود به خوبی می‌دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می‌دانم، تا مراتب خیرخواهی را انجام داده باشم، اما خواهش می‌کنم این است که از من نقل نکنید!

گفتند: مطمئن باش! گفت: آیا می دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد ﷺ پشیمان شده اند و رسولی نزد او فرستاده اند که ما از کار خود پشیمانیم، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروهان بگیریم، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی، سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم، محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است. بنابراین اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروهانهای بخوانند، حتی یک نفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است!

سپس به سراغ طایفه «غطفان» که طایفه خود او بودند آمد و گفت: شما اصل و نسب مرا به خوبی می دانید، من به شما عشق می ورزم و فکر نمی کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.

گفتند: راست می گویی، حتما چنین است! گفت: سخنی دارم به شما می گویم اما از من نشنیده باشید! گفتند: مطمئن باش، حتما چنین خواهد بود، چه خبر؟ «نعم» همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروهان گیری موبه مو برایشان شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت. اتفاقاً شب شبیه ای بود که ابوسفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند: حیوانات ما در اینجا دارند تلف می شوند و اینجا برای ما جای توقف نیست، فردا صبح حمله را باید آغاز کنیم، تا کار یکسره شود. یهود در پاسخ گفتند: فردا شبیه است و ما دست به هیچ کاری نمی زنیم، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود بازگردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط همکاری ما آن است که گروهی را به عنوان گروهان به دست ما بسپارید.

هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می شود نعم بن مسعود راست می گفت، خبری در کار است! آنان رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یک نفر را هم به شما

نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله! بنوقریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حيله‌ای در کار است، می‌خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد ﷺ تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم، به خدا تا گروگان نسیارید، جنگ نخواهیم کرد. قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد، و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت، آنچنان که خیمه‌های آنها را بهم ریخت و دیگرها را از اجاق به روی زمین افکند.

این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را برقرار ترجیح دادند، به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند.

حذیفه بن یمان می‌گوید: به خدا سوگند در ایام خندق آنقدر در فشار بودیم که جز خدا کسی نمی‌تواند از مقدار خستگی و گرسنگی و ترس ما آگاه شود. شبی از آن شبها رسول خدا ﷺ بر خاست و مقداری نماز خواند و سپس فرمود: آیا کسی هست برود و خبری از این قوم برای ما بیاورد و در عوض رفیق من در بهشت باشد؟ حذیفه سپس اضافه کرد: و چون شدت ترس و خستگی و گرسنگی به احدی اجازه پاسخ نداد، ناگزیر مرا صدا زد و من که چاره‌ای جز پذیرفتن نداشتم، عرضه داشتم: بله یا رسول الله ﷺ، فرمود: برو و خبری از این قوم برای ما بیاور و هیچ کاری مکن تا برگردی! من به طرف لشکرگاه دشمن رفتم، دیدم (با کمال تعجب) در آنجا باد سردی و لشکری از طرف خدا به لشکر دشمن مسلط شده، آنچنان که بیچاره‌شان کرده، نه خیمه‌ای برایشان باقی گذاشته و نه بنایی و نه آتشی و نه دیگری می‌تواند روی اجاق قرار گیرد.

همان طور که ایستاده بودم و وضع را می‌دیدم، ناگهان ابوسفیان از خیمه‌اش بیرون آمد و فریاد زد ای گروه قریش! هر کس رفیق بغل دستی خود را بشناسد،

مردم در تاریکی شب از یکدیگر پرسیدند تو کیستی؟ من پیش دستی کردم و از کسی که در طرف راستم ایستاده بود پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من فلانیم.

آن گاه ابو سفیان به منزلگاه خود رفت و دوباره برگشت و صدای گروه قریش! به خدا دیگر اینجا جای ماندن نیست، برای اینکه همه چهارپایان و مرکبهای ما هلاک شدند، و بنی قریظه هم با مابی وفایی کردند، این باد سرد هم چیزی برای ما باقی نگذاشت و با آن هیچ چیزی در جای خود قرار نمی گیرد. آن گاه به عجله سوار بر مرکب خود شد و آن قدر عجله بود که بند از پای مرکب باز نکرد و بعد از سوار شدن باز کرد.

حذیفه می گوید: من با خود گفتم چه خوب است همین الان او را با تیر از پای در آورم و این دشمن خدا را بکشم، که اگر این کار را بکنم کار بزرگی کرده ام، پس زه کمان خود را بستم و تیر در کمان گذاشتم. همین که خواستم رها کنم و او را بکشم به یاد دستور رسول خدا ﷺ افتادم، که فرمود: هیچ کاری صورت مده تا برگردی، ناگزیر کمان را به حال اول برگردانده، نزد رسول خدا برگشتم و دیدم همچنان مشغول نماز است. پس از نماز پرسید: چه خبر؟ من جریان را به عرض رساندم.

سلیمان بن صرد می گوید رسول خدا ﷺ بعد از پایان یافتن احزاب فرمود: دیگر از این به بعد کفار به ما حمله نخواهند کرد، بلکه ما با ایشان می جنگیم، و همین طور هم شد و بعد از احزاب دیگر قریش هوس جنگیدن نکرد و رسول خدا ﷺ با ایشان جنگید تا آنکه مکه را فتح کرد.

نکات مهم جنگ احزاب

۱. جنگ احزاب چنان که از نامش آشکار است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروه های مخالف اسلام برای کوبیدن «اسلام جوان» متحد شده بودند.

جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر و آخرین قدرت‌نمایی شرک بود و به همین دلیل هنگامی که بزرگ‌ترین قهرمان دشمن یعنی «عمر و بن عبدود» در برابر افسر رشید جهان اسلام «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب»^{علیه السلام} قرار گرفت پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود:

«برز الایمان کله الی الشک کله؛ تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت.» چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی میان اسلام و کفر بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می‌کرد و به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود، به طوری که پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «اکنون دیگر ما با آنها می‌جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت.»

۲. بعضی از مورخان نفرات سپاه «کفر» را بیش از ده‌هزار نفر نوشته‌اند. مقریزی در «الامتع» می‌گوید: تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد. قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مر الظهران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر، و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر، و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده‌هزار تن تجاوز می‌کردند.

در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی در کنار مدینه بود را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره بیست یا بیست و پنج روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

۳. چنان که می دانیم کندن خندق به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت. این مساله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه ای محسوب می شد و ایجاد آن در اطراف مدینه، هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمانان.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتما به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید. افزون بر آن، تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

و اما از نظر طول بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مامور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده اند.

و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلمانا حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر «اسلام» با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش بینی های لازم را کرده بود به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود.

۴. جنگ احزاب، آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می کردند.

موضع گروه‌های سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملاً مشخص شد و ارزشهای اسلامی نیز کاملاً آشکار گشت. هر یک از این گروه‌های سه گانه در کوره داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند. طوفان حادثه بقدری تند بود که هیچ کس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرائط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر ﷺ با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس، و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می باشد و آنچه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند.

۵. پیکار تاریخی حضرت علی ؑ با عمرو بن عبدود که پیش از این، به آن اشاره شد.

۶. عوامل پیروزی پیامبر ﷺ و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تایید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه‌ای از عوامل مختلف زیر بود:

الف - پیامبر ﷺ با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه‌ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤثر بود.

ب - مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیکهای نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.

ج - کشته شدن «عمرو بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب ؑ، و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ عمرو.

د - ایمان به پروردگار و توکل بر او که بذر آن در دل‌های مسلمانان بوسیله پیامبر ﷺ افشانده شده بود و مرتباً در طول جنگ به وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر ﷺ آبیاری می‌شد.

ه - روش پیامبر ﷺ و روح بزرگ و اعتماد به نفس او، در قوت قلب و آرامش بخشیدن به مسلمانان.

و - تدبیر «نعم بن مسعود» برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان.

پیامدهای جنگ احزاب

جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد. به طور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

الف - ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و درهم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آنها.

ب - رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.

ج - جبران خاطره دردناک شکست احد.

د - ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه - بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمانان به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

و - تثبیت موقعیت پیامبر ﷺ در داخل و خارج مدینه.

ز - فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۵۱.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، ناشر: دار القرآن الکریم، چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۴۱۵ ق.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ناشر: مشهور، چاپ: قم، ۱۳۷۹ ش.
۱. آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، محمد حسین نائنجی، ناشر: انتشارات کیا، چاپ: تهران، ۱۳۸۱ ش.
۲. آیات الأحکام، استرآبادی، محمد بن علی، ناشر: مکتبه المعراجی، چاپ: تهران.
۳. آیین بندگی و نیایش، حسین غفاری ساروی، ناشر: بنیاد معارف اسلامی.
۴. الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، ناشر: مرتضی، چاپ: مشهد، سال چاپ: ۱۴۰۳.
۵. ارشاد القلوب، ترجمه سید عبدالحسین رضائی، ناشر: اسلامیة، چاپ: تهران، ۱۳۷۷ ش.
۶. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ناشر: کنگره شیخ مفید، چاپ: قم: ۱۴۱۳ ق.
۷. اصول کافی، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی، ناشر: کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
۸. امالی، شیخ صدوق، محمد باقر کمره ای، ناشر: اسلامیة، چاپ: تهران، ۱۳۷۶ ش، چاپ: ششم.
۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه مجلسی، ناشر: اسلامیة.
۱۰. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، ناشر: بنیاد بعثت چاپ: تهران ۱۴۱۶ ق.

۱۱. پیام پیامبر، بهاء الدین خرماهی، مسعود انصاری، ناشر: منفرد، چاپ: تهران: ۱۳۷۶ ش.
۱۲. تحریر المواعظ العديدة، علی مشکینی، ناشر: الهادی، چاپ: قم: ۱۴۲۴ ق.
۱۳. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: قم: ۱۳۷۴.
۱۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ناشر: انتشارات فراهانی، تهران: ۱۳۶۰.
۱۵. تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سیدعلی اکبر، ناشر: بنیاد بعثت، چاپ: تهران، ۱۳۷۷.
۱۶. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، ملا محسن، ناشر: انتشارات الصدر، چاپ: تهران: ۱۴۱۵ ق.
۱۷. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، امام ابو محمد حسن بن علی عسکری، ناشر: مدرسه امام مهدی، چاپ: قم: ۱۴۰۹ ق.
۱۸. تفسیر فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، ناشر: دار الشروق، چاپ: بیروت - قاهره، سال چاپ: ۱۴۱۲ ق.
۱۹. تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم، ناشر: دار الكتاب، چاپ: قم: ۱۳۶۷ ش.
۲۰. تفسیر کشف، زمخشری، محمود، ناشر: دار الكتاب العربی، چاپ: بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۲۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، چاپ تهران، ۱۳۷۴.
۲۲. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، چاپ: قم: ۱۴۱۵ ق.
۲۳. تفسیر نور، قرائتی، محسن، ناشر: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، چاپ: تهران، ۱۳۸۳.
۲۴. تفسیر هدایت، سید محمد تقی مدرس یزدی، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ: مشهد، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، ناشر: انتشارات رضی، چاپ: قم: ۱۴۰۵ ق.
۲۶. الحکم الزهراء، نویسنده: ترجمه محمد رضا انصاری محلاتی، ناشر: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

۲۷. خصال، ترجمه: یعقوب جعفری، ناشر: نسیم کوثر، چاپ: قم: ۱۳۸۲ ش.
۲۸. الدر المنثور فی تفسیر المأثور: سیوطی، جلال الدین، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ: قم: ۱۴۰۴.
۲۹. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسکانی، عبید الله بن احمد، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ: تهران: (۱۴۱۱ ق).
۳۰. صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۴۷ هـ. ق.
۳۱. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سید مرتضی فیروز آبادی، ناشر: اسلامیة، چاپ: تهران: ۱۳۹۲ ق.
۳۲. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، محدث اربلی، ناشر: بنی هاشمی، چاپ: تبریز: ۱۳۸۱ ق.
۳۳. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ناشر: اسلامیة.
۳۴. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش.
۳۵. مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، ناشر: کتابفروشی مرتضوی، چاپ: تهران: ۱۳۷۵ ش.
۳۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، چاپ: تهران ۱۳۷۲.
۳۷. مجموعة ورام (تنبيه الخواطر)، ورام ابن ابی فراس، ناشر: مکتبه فقیه، چاپ: قم.
۳۸. محجة البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی، ناشر مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۴۲ ش.
۳۸. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
۳۹. نرم افزار حدیث ولایت.
۴۰. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محدث عاملی، ناشر: آل البيت.